

۱۳۳ تراجمی احوال قرار واقعی مندرج می‌باشند و کتاب بسیار سبک و دیدارین بهجت بسبب  
فرستی بسیاری احوال گذاشته مختصر ساختم که پس من همین باو کار ماند و حال امر انجام پس  
بجاء دو سالگی رسید و درین نسخه کتاب احوال چهل کیسالت یعنی از سمت الغایه سمت ایمن  
درج نمودم که خوانندگان را از حال منشرح آگاهی است و بد الله التوفیق و الامام تمام شد

و

بر شمار یضیا نظایر ارباب حُجرت و خواطر صفا سر ارباب حُجرت محقق و مستتر  
مباد که کتاب لطافت قباب اشرفنامه که آیات شرافت از فحاشی آن طالع است و آثار  
کرامت در مطاوی آن اللوح در خوبترین احیان بهترین از زمان تعلیم غبته رقم محمد نور  
صاحب بانهام محمد عثمان خان خورجی در مکان فیض میان سعادت نشان مولوی محمد  
محمد نصر الله خان صاحب دیشی کلکتر علی گنده واقع فتح باغ از محلات کول در تاریخ پنجم شهر  
ربیع الاول سنه هجری مطابق ۲۶ نو ر ۱۲۵۲ عیسوی علی نبی ناو علیه  
الصلوة والسلام بنوعی که رنجیه خاتمه عین شامه و ملا مسکین سواد سلاله شجاعتان مان  
خلاصه فیاضان و در آن حدیم المثال فی الاقران جناب نواب محمد اشرف خان صاحب در  
مطلبه علی رؤس الخلدان بن نسخه بلاغت و مجموعه فصاحت بودلی شایسته تصریف و تبدیل  
بودی غایله تحریف و تحویل علی ار تمام یافت و حلیه الطباع بدو رفت اسحق محمد احوال و طالع

و میر صاحب موصوف از پنج باب بسیار ضامن بود و در جای تباری میر صاحب بسیار بود  
دوره و بلا خطه نمودن ملک جی پور گردید از پنج باب است اعظم همراه گرفته از غنای نور و این سلسله قطب  
ستارها میگردند و مکانات و مینات و غیره علاقه جی پور را ملاحظه میفرمودند و چون که صلح  
نموده از محنت فرموده بر لسان چو بهو که از جی پور فاصله ده کوه است رسیدند از پنج باب  
بر ابلهانه نوم را وانی رخصت ساختند میر صاحب موصوف اصل جی پور شد و این باب از تمام مردم  
و پیشین مشایخ و بجا و بی انتباه هم رسیدیم و بند و بست علاقبات بخوبی نمودم و قلعه تمام جانور  
شمار نموده چهارده هزار توپ غبار و پویی با بی چنین طلبیده داخل قلعه مذکور ساختم و تان  
که نیست پس نمی است در علاقه نوم را وانی قیام میدارم و از فضل الهی همه کارها را نمودی  
مثل فی و وقت عمره نموده موجود است و شکر عبادات و سجدهات و ایامی کردم که در عمرم چند و خد  
تخل در کارها و دینی فایده است لیکن بی شجانه تلخیص ذات خود با احسان کسی دیگر کرد  
به نعم نهاده و التجا و امید بخیر از العالمین نکردم و در همه حال محل بفضل برود کار دارم  
و کار خود را بکرم کار ساز حقیقی میروم و در وقت سحری طلب ایام از جناب الهی استم خواهم  
حق سجدهات و از دست من عاجز سازم و احسان بر هر از ما و زمان حساسه داده و از کسی  
و نه کردم خلاف کردم و هر چند کسی نروم و دست گویانم و در امانت خیانت و اندام  
و اگر کسی از ملازمان خود نکمر انمی یا دیگری فتاد نموده از من بی محاط نمیشد آن را بجمعی  
تعالی گذارشته در مقام کینه کشی نشدم و قتی بدی کننده پشیمان شده التجا آورد و با و سکون  
شکل کردم آینده اختیار بدست بخارست و در عرصه دو سال آهسته آهسته این کتاب مرتب گردید

خواست که علاقه جی پور با کل موقوف ساخته در مکان نانک پور رسیده قیام ورزیده با  
عمر یاد الهی گذرانم آخر سمت مذکور از اینجا بمکان نانک پور رسیدم و بمصاحبان راج جی  
صاف نوشته فرستادم که آمدن اینجانب بعلاقه نومراوانی نخواهد شد و مسافان مستاجری  
علاقه مذکور بات ۱۹۹۶ ادام و ادام داخل ساخته فارغ علی کریم خالاد و ۱۹۹۶ او دیگر کسی در  
علاقه نومراوانی نفرینند آخر بن صاحب جنٹ بہادر و مصاحبان راج لاچار شسته دیگر  
شخص مستاجر علاقہ مذکور کرده فرستادند و اینجانب در مکان نانک پور قیام و در غیر  
از فضل الهی خوردار نو خال تو گشتہ اینجانب سجدات سنگر حق سبحانہ تعالیٰ بجا آورده  
نامش امر او بہادر نهادم و ہزار ہار و چہرے نمودہ شادی خوشی جی نمودم و تیاری مکان  
محل سرائی در مکان نانک پور جاری ساختم و اکثر دیہات خرید ساختم غرض کہ برانی خوردار امر او  
محل و مکان محل سرائی عالیشان تیار کردہ و ادام و علاقہ دیہات قریب نصرت ہزار و چہرے  
نمودہ در تنگہ دہ و ادام و تازندگی انشاء اللہ آنچه کہ خواهد شد بفضلہ خواہم ساخت والا بہت  
از تو لہر خوردار و موصوف ہیم علاقہ دینیو مہیا کردن مثل مکان عالیشان محل سرائی و دیہات  
و غیر منطوبہ و نغوظ و ناعوضہ چہار ماہ و مکان نانک پور قیام کردم و در غیر حصہ خطوط ہا مصاحبان  
راج جی پور پی در پی برای طلب اینجانب رسیدند و سوار ازین مکان کالکٹ ساد بر پا کردیدہ نوشت  
رسید لہذا اینجانب از نانک پور سوار گشتہ روانہ شدہ قطع منازل ہا ساخته تر قلعہ کالکٹ  
و از فضل حق سبحانہ تعالیٰ در عرصہ ہفتہ قلعہ مذکور فتح کردید بعد آن راجی پور رسیدم و ساقی ازین  
راجی صاحب اور از جی پور برخاستہ رفتند و ہمہ ہمہ صاحب و راجی صاحب و راجی صاحب و راجی صاحب

سپست من بزمین سسیده ماند در الحالت سخت طبع بطور سابق در دست ماند و یک خیره صمغ  
و با مزوی بروم نمانده آن زمان السیاده شده اندرون آب مذکور بنامی انیز فرم کار با آب گداز  
مذکور بیرون آمد و سنگ خن سبانه تجا بجا آورد و باز بر چوب فسوز شده روانه گردیده  
در میان نماند و پس در کسیدیم و از بندون جرتین یکی نور فریم و از مضاجان ساج ملاقات  
ساختیم و برگنه بندون برگنه و در یوز و برگنه نهوه بنساختیم و برگنه نموی آن یکی ملاقات نمود  
و غیره نیز در اجاره در شمش از راج کریم و کار بود از آن طرف انجانب از سابق در بندون  
و غیره بود ملاقات نمود و در غیره بود و برگنه و برگنه و ملاقات نمود و او را می از سر نمود  
من با نیست بنابر آن از می نور سوار شده در ضلع نور او را می رسیدیم و تحصیل از آن غیره  
از طرف خود مقرر نموده جاسی بنامی سیم بر کات علامه نور او را می فرستاده بند و بست  
مذکور فلز واقعه کرده کریم بعد از بندون فته درستی کلر و با ضلع نمودم بعد و ماه و در بیان  
از بندون و ضلع نور او را می رسیدیم که خبر بنامه واقع بر او را می کلان بهادر از مکان سیمه  
انچه غم و الم رسید از اخلاطه و نور و نور سیرین است و غیره و نه نشان گردیده ازین جهان فایعالم  
جاودانی رحلت فرمودند و صرف یکده خستیم شش سال گذشته رفتند و اینجانب سلطان  
بابت ستاجر علامه بندون علامه نور او را می دام و دام در راج و اخل نموده فارغ خطی کریم درین  
یک صاحت سیم راج صاحب بهادر اجنت مقرر شده در می پور سیده و باغ حاجی که از شهر کور  
انبا سید یک گروه است قیام و در زنده یکی کار بار راج موصوف میا خن انجانب علامه بندون  
و نه در سیم گذشته دادم صرف علامه نور او را می الضم و سیم گذشته و طبع انچه



همان سیده قدیم اوستی خاتمه والده صاحبیه طلبه حصول ساختن و عجب حال و دیدار که  
که بوقت دو گهر سی شنب که شنبه که بارش این باشد اینجا هم والده صاحبیه طلبه بر یک سحر یا  
قیلوه می ساختن و برادر خود منظر علیخان بر دیگر چارپائی بودند در غرضه طعام برای خودی کرده  
اینجا بر خاسته مع برادر موصوف تناول طعام نمودیم بعد تناول طعام بخد مت والده صاحبیه  
عوض ساختن که میان طعام خوردیم انصاحیه هم تناول طعام فرمایند و والده صاحبیه سبب بیا  
فاج که کایک رویداده بود زبان باری ابی او بعد از این معالجه مصرف شدیم و خیال  
دم که این باری فاج سخت است و عمر خاتمه والده صاحبیه ضعیف است باید دید که چه صورت بود  
لذا اسواران پیاده را که در تالاب بودند روانه کردند و او هم و اینجا می آمد یک سوار دیگر  
در میان می آمد و معالجه باری کردیم از فضل حق سبحانه تعالی در عصر غنیمت باری والده صاحبیه  
طلبه بالکل رفع کرد و بعد از این انجا که والده صاحبیه رخصت شده می آمد یک سوار دیگر طرف  
مندان اسی شده می رفتم و از بارش باران حجت الهی است بر از آب و در شگاف رسته نظر  
نمی آمد و قریب یک و یک کنده عین و فراخ و بر از آب و لوله که مذکور در شناخت نیاید  
اینجا بر سوار شده پیش از سوار دیگر می رفت که کایک سبب می بیند ران که عین مذکور  
آمده غرق شده و اینجا را علم شناسوری قدیم نبود و دوران حالت از سبب نگشته بعد  
سبب اینجا را می بود که شناسوری که ده بکناره که در سیده خواست که بدر و  
چونکه سبب عین که پایی با پس این سبب زمین زیند و می رفتی تمام کرد از این باعث و این  
شده و گردان گده مذکور افتاد و در آن وقت اینجا را سبب علحه شده در تهر گده آب

[illegible]

۵  
راج گشت و منسی سپوند که پسر گران را اول پیری سال بود بجای پدر خود مقرر شد چنانچه  
راول در حضور صاحب اجرام سنگه بهادر شد از شصت حضور صاحب اجرام  
اندرج شده و نیز چنانچه راول سپوند گنجی حضور صاحب اجرام که پسر خود  
راول در پیری سال متوفی شد از سابق تا آن مکان جو سوبه بود و در پدر خود علی کار  
راج جی بود و ساخت خانه هم به سنو سابق برادر کار بار ملک مالی راج جی بود و بعض  
شد و در کار بار ملک مالی راج موصوف سرگرم کرد و در وقت و موضع کاه کاه که به سرحد ملکار  
راج گشتی که بود و کرد و کرد و اوله ایمین جی زمین گاهه که کوستان است و ساکن آن گاه  
و بود و مفسد بود و مفسد بی قاست قلب است و به خود نمی دانستند که حکم راج  
جی بود و خیال نمی کرد و در خود را حاکم می شمرد و اگر کسی فوج راج جی بود و از راجت داد و داد  
توت بهیادوت برادر و در هر حوضه قریب کیسل گاهه شصت فوج راج جی بود و چهار پلشن مع  
رشت غرقیت چهار هزار نفر و ایت سپاه بران و مفسد سوار از چهار پنج اوجا حاصله  
یک هزار موضع مذکور در راجت بر چند که حکم راجت را اول پیری سال در باب سزا دادن  
بنام قریب گشت فوج مذکور بی پیری سپید و سرگشتان مذکور بین می شنند که از این جمیت  
هیچ شصت نمی توان فوج و دیگر فوجین از خوش فوج مذکور بی حصول مراد بعد چهار پنج از راجا  
برگشت و ایت خطه گاهه از آن ساکنان موضع مذکور و مفسد سوار و پندار و در راجا پسر منسی  
که راجان میسر شد و در آن زمین پنج هزار ضرب و تپ چهل هزار و در راجا پسر برای تحصیل  
در راجت عتاقه شد و در مقرر بود و در قریب موضع کاه کاه که به سرحد ملکار و در راجا پسر

ول کرده کفرم بعد آن اینجا با ماه که از کائنات بمویر رستم و راول بری سال حضور  
ما صاحب اینجا از حد زیاد رمضان گذشته و سندی است تا خبری بکشد اینام اینجا  
سند نزد اینجا پسین چنانچه در سنت مذکور قسط سالی عالم گردین بود که در سلسله  
زیاده تر قسط سالی مدتی بوده بود که است تا خبری بکشد اینام اینجا  
است تا خبری بکشد اینام اینجا  
مردمان معتقدین چنانچه در سنت مذکور قسط سالی عالم گردین بود که در سلسله  
تأسیس از عقل و کثرت ایند است که در سنت مذکور قسط سالی عالم گردین بود که در سلسله  
راول بری سال نزد اینجا پسین چنانچه در سنت مذکور قسط سالی عالم گردین بود که در سلسله  
برگشته مذکور نماند چنانچه در آن ایام از یک نیم ماه عارض تجارت برز طبعیت اینجا مایه بود  
در دل خود همین بهتر است که در علاقه لومر اوائی و غیره را گذاشته باید داد و داشتند علامه لومر اوائی  
و در سن طاق نیست علامه لومر اوائی و غیره را گذاشته باید داد و داشتند علامه لومر اوائی  
را و پس دادم و اینجا از جی پور بر سواری پاکی سوار شده را پسین نمودن شدیم و قباله  
در قباله اینجا که در علاقه لومر اوائی بود پسین نمودن طلبیده کفرم غرضیکه اینجا در سلسله  
سلسله نمایار دالاسا و تسلی او را با دما ساختم و بنده دست بخوبی نموده دادم و علامه لومر اوائی  
و غیره و نام دیگران تصفیة است تا خبری بکشد اینام اینجا  
بسته این قسط سالی در فصل بریم ماه فینا که راول بری سال که در کاف  
بکشد و اما از راج بود در قسط سالی در فصل بریم ماه فینا که راول بری سال که در کاف

رام بخش گفتیم که اگر ارم و زحمه رکوه نخواهد شد قلعه که بالا ای کوه است تا یکسال هم در دست نخواهد  
آمد کینان مذکور گفت که یک پلئن در سخت من است آنچه که حکم شود بموجبت آن خواهد ساخت  
آخرش چهار کینی پلئن کینان رام بخش مردمان چاهای خود همراه گرفته حمله رکوه ساختم از  
حق سبحانه تعالی تا چهار گهری شب گذشته قلعه مذکور را ستیده گرفتیم و چمن سنگ و غیره قریب  
یک هزار بند و پنج قلعه را گذاشته فرار شده رفتند بعد آن بند و سیست قلعه مذکور نموده تا یکبار  
شب گذشته بدره خود رسیده ارم نمودم روز دیگر از آنجا سوار شده بمحلی رسیدیم و از راه  
بیری سال ملاقات ساختم چنانچه راول جو از پنجاب نهایت خوشنود شده و تصنیف و تحریف  
از حد زیاده بر زبان آوردند بعد آن پنجاب را برای بند و سیست ضلع تو مرا و املی و غیره رخصت  
ساختم چنانچه از جی پور روانه گشته بر مکان تنوئی رسیدیم و از تنوئی بعد نام برسات  
کوچ نموده قریب موضع تها نیت مخمور و پلئن و ده ضریق به جماعت سپاهیان قریب شصت  
سوار رسیده دیره ساخت و بند و سیست فجدری بمکی اصلاح بخوبی شده رفت و در آنجا اصلاح  
مذکور در مستاجر از راج جی پور کرده گرفتیم و از قدیم الا یام جای مکان تها نیت در ضلع  
نموده همین سهرشته بود که همیشه فوج راج جی پور و ضلع تو مرا و املی میسید فوج مذکور رسیده  
رفته دیره ساخته از محل تها نیت راج می گرفت اینجا را سهرشته و دستور پسنداند قریب موضع تها نیت  
چهاروی فوج همراهی و گردانده دادم و مکان محل سرائی نانو مکان کچه می مردانه تعمیر نموده دست  
گردانده دادم و بند و سیست نقشه عملداری بجه که باید و نباید در ضلع با نظر و رآمد و مبلغان  
مستاجر جی ادام و ادام سیاق ساختم و قار غنظ مستاجر بموجب سهرشته از راج جی پور تا شصت

[illegible]

۲۱۹ زمان اورا خواهم گشت و آنچه که شدنی است خواهد شد و غنیکه خبر فتنه یا بغیر برسد  
ما زمان بسپار شده همه چیزهای فیتان خود روانه شوید و رجواشن من گفت  
که انصاحب گذشته خواهم رفت همراه بوده شامل یکی بدی خواهم ماند آخرش اینجا که  
بسته مستقیم شد و قوت و مالی تیار کرده بدست گرفته بر سپار شده معه را در موقوف  
از حویلی خود روانه گشته بدیوان خانه راج رسیدم و دیدم که تهاگری سالی ششست  
و مشعلها روشن طلب تنخواه فوج پلاطنها و بیست مید و وقتیه بسیار و چنانچه اینجا بود  
تھا که بدو رفته رفته بر سر ششم و هفتم ای سالی نیمی سخنان نالایق بدست خود ازان  
راج گفته فرستاده است در همین میان نیست که همراه دارم غلام با شتم و از فضل او  
تعالی تر تنها از لکده مردمان جنگی سر و اندیشه هر سن دل خود دارم و انشا راج میگیرم  
چنانچه از فضل حق سبحانه تعالی رومی بدو بجز در گفتن اینجا که تها که بدو در میان عاید  
گشت که رنگ و روی او در گذشت و هیچ جواب نداد و خاموش گشته مثل نقوش روی او گشت  
مردمان که شسته بودند تعریف و توصیف شجاعت و بهادری اینجا که با و از بلند بر زبان اند  
خود شتم که از فضل حق سبحانه تعالی من دلی تها که بدو رست و ای گشت از اینجا رفته  
آمد چون هاتوقت احوال این قضایا از بدو پرسیدم و هیچ صلاحی را معلوم شد نماز مان هیچ  
تاکنید تمام بدو بخواه تها که بدو سالی گفته فرستاده که در خانه شرفین صاحب من راج کلان  
هند از ایشان احتیاط دارم و بدو بدین سخن سخنان بسیار که در بخندگی من راج او نشان کرد و فقط  
بنا و احوال او را و نماز تها که بدو در این طرف و آن طرف و غیره و تها که بدو در دست ملک خست

مختار کار و مبرز راج مقر باشد لیکن بیاف و سپاه صورتی نیست که در  
ب موصوف راول بری سیال لغت و حرمت نازد وین شهر جو طلب  
و دیر و کنایه داد و ایجاب هم از مقام ملازمه پیشه راول جمعیت  
سوار و آن گشته چو یکم بحدیور رسیدم و رایت شده که راول بر سیال باغ حاجی در  
حاج پره دارند و از کافرا مضاحت موقوف شدند لاچار اینجا به نره سواران هم  
یون شهر کرانده داد و اینجا به برادر عزیز منظر علیجان حریده اندرون شهر در حوالی  
رسیده قیام و زنده و پانصد سوار ساله انگریزی بنام حاجی سید زاده پست صاحب  
دیره ساختند و در آن روز ناگهان گریزی سال چون از طرف دانی صاحب کار و بار  
میافت و هم مانند است که از آن طرف خان یعنی اینجا از راول جویدی که مال است  
پاکر موصوف اینجا بدول خود عداوت گرفته میخواست که بطوریکه با آن از او بیاید  
چنانچه بوقت شب است چو در راج گفته من استا که فوج انگریزی بر باغ حاجی صاحب دیره  
کرده است لهذا همیاری خود داری ضرورت ایشان نیست اینجا به جمعیت هم را  
همه سواران باری بیون شهر به شش می شو یار و بلبلو خفته استاده شوند و در  
چهار گریزی چهار نفر چو در ولایت بی در پی رسیدند و استم که بنا کرد و نهان بگنجینه دلی  
خرابی اینجا است از برادر عزیز منظر علیجان گفته که بنا گریزی سال سبیل راول چو اینجا  
عداوت میکنند و نصیحت بهمین صلاح مناسب است که ایشان این وقت بر سر پا شده وین  
دوره شهر روند و اینجا نزد بنا کرد و نیز دم اگر بنا کرد و از سرین سخنان اینجا خفته



ما را نمودن مکان برای بود باش در نانا کس که در بنای آنجا  
و بگیری سال صاحب رخصت دو ماه گرفته از جی پور روانه شده طی منازل ساخته  
نام موضع سوگده رسیده ملاقات حسامی از بنای صاحب کلان در حصول ساخته  
بپور پکنه فوج بهل در نینام سریدیم و حویلی برای بود باش قایلان تعمیر کرده  
معم و در آن ایام موضع نور پور که از نانا کس پور فاصله سه گزده است و در آن  
خان در نینام خمریده حویلی برای بود باش تیار کرانن گرفت و اینجا بعد دو ماه و در آن  
در جی پور رسیدیم و در اول شهری سال جو خلدی که در اینجا از حد زیاده می ساختند و آنچه  
که کاراج سپرد اینجا ساختند از فصلی بخوبی سه انجام می یافت از این پس در روز  
ترقی کار بار و دیوئی بنظر رسید و در گنات ملارنه و غیره از راج تعلقه اینجا کردید  
و جزی سالی در صاحب راول بر سال جو گنشتند و رانی صاحب که والدیه محمد اراج  
جی سنگه بهادر بود و از اغوامی بعضی بعضی از طرف راول جوینا را احتیاج  
شدند و در آن ایام یکایک گننه در چند لاینها ملازم راج پیدا گشته و بلا شهادت  
از اغوامی صاحبی که در راول جو صاحب تبیه می گوید رسیدند و در آن  
گنشتند و نیز و یکدیگر فوج سوار و پیاده ملازم راج از راول جو برخلاف گشته و شامل  
و در نگه و الله ما شده بر دو راج فاسم گنشتند و راجه فاسم در راول جو صاحب و یک  
صاحب اجنٹ مستی راج صاحب که از طرف سرکانگنی بیرون منجری پور از سابق قیام  
مسدودت چنانچه صاحب موصوف مرشد خاست که فساد و فتنه نمود و راول هری سال

دره مانند تولد شدن چهارچرخ سنگه چهارچرخ سنگه  
 و متوقف شدن پیراهن زور و والد و مصاف شدن بر اول  
 سرنی سال چهارین بر صند چهار ماه طی از کل راجه تولد شد و نام راجه سی سنگه  
 بهادر مقرر نموده و کلین سیران راج متفق شده موبن خود را متوقف ساخت بر اول  
 برانی سالی بر عهده مصاحبت کل راجه چی نور مقرر نموده و او نیز فقط در برادرم کلان  
 که در ایام سابق سنگه خرج علامه راجه چی نور گذاشته بطرف اجمیر نزد ابوسعید میر  
 بهادر شریف رود و از آنجا باز و چهارچرخ دولت او بهادر در مقام گواهی رفت و از آنجا  
 شاه جهان آباد رفیق قیام ساخت و رفتن برادرم کلان بهادر کلکته و عفو نقصه  
 نمودن گور بر صاحب گور و از کلکته ب وطن رسیدن و از آنجا از راه  
 کلکته نموده راه تری در شش روز و نیم شده بخیریت گور بر صاحب بهادر در مقام کلکته  
 و قریب به دو ماه قیام ساختند گور بر صاحب بهادر عفو نقصه فرموده و بالصدور پناه واری  
 برای تسبیح چه بر زبان لاهقان مقرر کرده و او نیز بعد آن برادرم کلان بهادر کلکته  
 و در آنجا یک کیلومتر به مکان کول آمد و از صاحبان عالیشان خاکیان کول و اقامت نمود  
 دو ماه و نیم که در سالی در تحت بود و از آنجا کونج بخش کرده و به قبا ایلان و از  
 و منظر نمایان برادر میر که موضوع مقرر قیام میداشتند شریف آورد و در یک خط عفو  
 از سلطان عالیشان بنام انجاسته بخشید و بر فرستاد و رفتن آنجا از چی نور  
 و از آنجا برادر کلان بهادر در مقام وطن و خرد نمودن و وضع نام که

نجان خود را بر خاسته رفته بودند آنوقت صرف باز زده سوار همراه شن مانده بودند در راه  
شدند و بعد بیکاه ایستادند و روز بخیر فلان مهربان را به جگت سنگه نهادند و زگر کرده دادند  
و بعد آن ایجاب رخصت بیکاه گرفته بمکان راج گد که قبایل نام آنجا سکونت میداشتند  
و قریب بیکاه آنجا قیام ساخته ز یورو و غیره اسباب فروخته بقرض خانان داده قبایل  
همه گرفته روانه شده بحیو در کسین در حوالی اندرون شهر سکونت گزیدیم و این امید و دم  
بود وقتی که مومین خوجه که محیط راج حی پورشته بود و موقوف خواهد شد از مهربان را به جگت سنگه  
بهادر ملاقات ساخته دوستی جاگیرات که فردا دستخط مهربان را به موصوف داشتیم که از ده خواهم  
گرفت درین عرصه بخت بدیر بیماری شد بدید براج مهربان را به موصوف علاید گشت رحلت  
نمودن مهربان را به جگت سنگه ازین جهان فانی بعالم جاودانی  
بعد عرصه چهار ماه مهربان را به صاحبین جهان فانی بعالم جاودانی رحلت نمودن جهان  
اقربین سپرده چنانچه ازین واقعه جایگاه نهایت غم و الم بردم گریه و امید درستی  
جاگیرات در توقف افتاد و چون در آنوقت خلف از آن راج می نمود را به جگت نمودن  
مومین خوجه بنسره را به جگت نمودن را به جگت نمودن را به جگت نمودن را به جگت نمودن  
در بود را به جگت نمودن را به جگت نمودن را به جگت نمودن را به جگت نمودن  
علوم کردید که یکانی مهربان را به جگت نمودن را به جگت نمودن را به جگت نمودن  
بالت راج جگت نمودن را به جگت نمودن را به جگت نمودن را به جگت نمودن  
را اول چیری سال غیره بود و بپوشیده رانی صاحب فرستاده سروان منجه

که از رفیقان اینجانب را وقت پیشسته بود گفت ازین فقرست خبری گفت گو خواهم  
 بخوابم گفت که احدی را بروی این فقر محال دم زدن نیست از نشان گفت گو نخواهد  
 رفتی مذکور با حیرت تمام گفت که گفتگو خواهم ساخت درین ثانی فقر مذکور وارد شده و برابر  
 اینجانب آمدن شریعت الهیه دایمانه تا بگفتگوی ثانویه الانجا رجا بسته رفت چون فقر مذکور  
 همراه خود دولت و علم رسید بخت و بری طالع و هم نمونی بخت ساز کار اینجانب فقر  
 مذکور این ایات حضرت و یوان حلیط بطور ذهاب یک کاغذ خوش خطی کمال که مثل آن خواهد  
 رفتیم دیدم که پیشه او از آنجا که بسته است میخواند نیست نظم الای طوی گوید که  
 اسیر باد و احوالیت شکر زینهار به سرت میرود و خوش باد و دید به که خوش  
 نیستی نمودی از خط پانزدهم چون بشنیدن این ایات تقویت کمال بر دلم عاید گشت یقین  
 داشتم که حقایق فقر که در عاید نموده بود که وقت اینجانب رسید و این وقت حق سبحانه  
 تعالی رحم نمود از فضل اللہ تعالی از خوف تا دم زیت سبزی خواهد ماند چنانچه از  
 فضل الهی همان ظهور آمد که از آن روز تا امروز قریب یکست سال شده و باشت از فضل  
 روز بروز ترقی امور دنیوی میشود و آئینه را تا دم زیت از فضل الهی امید دوستی  
 خواهد ماند و بعد از آن فقر نیست موقوف قریب چهار گزنی شسته این ایات مذکور  
 که بخواند رجا بسته رفت چون صبح بودی گشت و آفتاب بر آمد و من خود که صاحب رجا بودم  
 بود اینجانب را طلسمه خاطر داری ساخت و یومیه قلیل را لی خراجات اینجانب مقرر نموده  
 و بگین همایان و رفیقان سوار و پیاده ها که از سابق سبب تنگی خرج از اینجانب جدا شده

دشمنه خوش خورم بودم و حویلی که استقامت میدادم خواجه بدو از من سستیده گرفت لهذا  
سبب نمودن مکان در مکان خانقاه میان ضیاء الدین صاحب کرب و در آن شهر پناه بست قیام دادم  
و رفیقان هم ایمنان گفتند که حالا در اینجا ماندن حاصل نیست از اینجا بکسی طرف روانه شوید  
جوابش گفتم که سبب گشته شدن اینجا آن پای طاق نیست در این حالت بجا روم آنچه که تقدیر  
الهی است در اینجا بظهور خواهد رسید بموجبت ملت به منم که تا کردگار جهان به دورین آشکارا  
جبهه از دهنان من و در سابق یک فقیر حقیر بودم مقام قلعه که هر سه وعای بد کرده بود و خانه  
اجوانش در اوراق سابق نوشته شده است از روز تا امروز عرصه قریب سه سال گشته  
باشد که بخیر زیاری وی فلاح ندیدم و لکنه مار و پشه را که خانه خانگی اینجا که بود و باد  
گردید و با بست یک صدر و بیهیم باقیانده چونکه نگاه اینجا صرف بفضل کردم کار ساز ختم  
بود لهذا در ظاهر حال نقصان بر کسی هوید انگشت و نیز خجالت کار هم از اینجا تن سر زده شد  
که در آن بموجبت رسیدگی و بدنامی پیش خلق الله میگشت رسیدن فقیر منست  
برهنه مادر را و دفع تکلیف شدن کشت پیش سجد که چو زره بخت بود و مع  
ده و و از ده رفیقان خود گشته بودم و بسبب تکلیف خسران قیل سوز برخی را بدو مان هم را  
فروخته داده بود و حاضر بود و لهذا بر یک سبوی گلی چسبیده افروخته داشته بود و از اینجا  
که بموجبت رانی و امداد زدن استاره طالع اینجا از حضیض ناکامی با فرج شاد  
رسیده تا علمیه در وقت یک فقیر منست صاحب کشف برهنه مادر را و که در حله بیاد الهی عالم  
میرا و از کس که گزیده مرا خست از دهنان من و در آن طرف که آمد و مانا نه کسری

[illegible]

کشیده راست کرده دادند و از اینجا بردست های برداشته از غار مذکور بیرون آوردند  
و از اینجا در بالکی سوار گشته و سپس مدبره آوردند و علاج کردند در بعضی نوبت راج  
بدن میضمون رسید که معه فوج همراهی خودی پور سهند چنانچه اینجا از اینجا در بالکی سوا  
شده در جی پور رسیدن بجای خود استقامت کردند و دیر فوج همراه بیرون شهر کردند  
و اوم و بعد چهارم روز بر اوزم کلان بهادر که خبر انواع انواع از طرف اینجا شنیده بود  
و از اجمیر باراده گویا عازم شده بودند لهذا برای بدین اینجا و نوبت بخش جی پور شدند  
و بجای نزد اینجا تشریف آورده و فرمودند که حال چیست آنوقت این شعر گفتیم  
بیت از قصاید چه نیست خوش شد اسباب خودی نه سخت  
و بر اوزم کلان بهادر نهایت افسوس از گشتن پای اینجا نمودند و در روز قیام داشتند  
روانه بطرف گویا شدند و از فضل حق سبحانه تعالی در عرصه بگاه آرام گردیدند  
صحت نمودم لیکن طاقت استیاد حاصل گشت در بحال عرصه دو ماه تنقض گشت  
و همراه اینجا قریب چارصد سوار و دصد پیاده و دوز بخیر قل بودند و از راج بگردیدند  
هم خبر گیری خسیج نکردید ازین باعث تنگی خرج از حد زیاده روداده و درین عرصه  
موبین خوبه بالکل مختار کار راج گشت و آنها که مسکنه سنگه هم از کار مصاحبت موقوف  
شده و جسیل نونی اخت صاحب بهادر که معه فوج انگریزی درین ضلع رسیده بودند  
و بگین ضرب توپها از نواب امیر خان بهادر رسیده گرفت و نواب موصوف که در ملک  
جی پور رسیده بند و بست خود کرده گرفته بود جسیل صاحب موصوف بند و بست نواب موصوف

و از هر تیرغیر بر مذکر قرار شدن فوج ورام و صاحب شدن  
نمی مومن خوچه بعد آن فوج ورام و غیره ساکنان بار واری که صاحب  
مادر کار راج حی پور بودند مو این خوچه وقت نیم شب فوج ورام مذکور را قرار ساخته مقید  
بود و خود مختار کار راج گشت و خوچه مذکور سیم بهار سنگه سنگه را مصاحب و ده داده و ده  
موصوف اینجانب را معیت داشت پلان و دیگر فوج بطرف موضع سامرا که از حی پور فاصله دو  
کرده است و اینجانب معه فوج مذکور قیام داشت حال سنگستن استخوان مای  
اینجانب در آن مان نخست ساوکان بطالع اینجانب بحقت در الهی عادت گشت که  
اینجانب برای کار ضروری ای که در روز حربه فتن محی نور مقرر ساخته وقت دو گن  
شب باقی مانده از دیر سو گشته معیت داشت سوار ای حی پور ششم خود که از دیر باقی  
سکه صد قدم رفته بودم و اینجانب پیش این سواران بسرا خود میسیم که یکایک  
کناره غار که عشق آن سیرتشی در حه خواهد بود و در آن کوچه یکدیگر را انجا رسیدیم گفتم که آن  
راسته نهایت بی موقع است لیکن بحقت بدست اندم و از غار مذکور دو قدم رفته بودم که  
اسپین از زیر پس پاشیده یکایک شمشیر غار مذکور رفت از زبان اینجانب سبب پیش را ندیم  
بجو خرم و زن ای دویم سپید غار مذکور رفت عبده اینجانب چستی تمام از سبب فرغ غار  
جستم بحقت سبب که جستم سبب هم بر این اینجانب اقبال که استخوان آن ناکل شکست  
که طاقت نیست هم ناز بعد آن هم اینسان اینجانب از سبب زدند و از اینجانب سبب  
و ای اینجانب سبب سنگستن استخوان و ناز کرده بود و در میان هم اینسان نای اینجانب را



حمله آوردند که مسمی آرام سنگه نگرام مع بهکین سواران فوج برادر عزیز کرمان حمله آوردند  
و برادر موصوف مع سواران همراهی خود بر او شان حمله آوردند و همان طور به گنج کر  
برادر م کلان بجاد و حمله ساخته لیکن از فضل حق سبحانه تعالی هیچ بیست نگرید  
درین جنگ و جدال آفتاب غروب گشت تا آخر شب بوقت شام فوج کریم موصوف و پیش  
خود رفته بعد آن تھا کر سوار و همه و الہ نزد برادر م گفته و فرستاد که اگر ام و از اینجا کوچ کرده  
نخواهند رفت صبح از انطف فوج کریم و از نظرفایان از انضا جنگ خواهم ساخت  
و سواى ازین دو دانه و گاه و غیره بالکل نخواهند یافت این سخن برادر م کلان نهاد و فرستاد  
لاچار گشته هنگام چهار گمتری شب گذشت که از انجا روانه شده و بیکان مهو بر رسید و در آنجا  
چون تکلیف حمله شد و داد و مقابلان اینجا بفران ایام و در مکان راجع گدا و و اندر آمد  
کلان بهادر او عزیز کریم خان در اینجا فرستاده و خیمه طلبیده گرفت و رسیدن

برادر م کلان بجاد و در جی پور و سیب کلیف از جی پور برخاسته  
و رفتن با حمیر نزد بابو جی سفند و بعد آن از انجا کوچ کرده منزل منزل

شده و در جی پور رسیده و در جی پور که اینجا بقیام می بردند و اوقات آنجا گذشت و ملاقات  
مهاجران و افغانی جنگ سنگه بجاد و حصول ساخته و مهاجران و دیگران از و داده و طرف  
تعریف جنگ کرده و در جمعی و خاطر داری برادر م کلان بجاد و نمودند و چون در آن ایام تکلیف  
خسب در آنجا پور نهایت بود و سیب کلیف خسب که وقت اتفاق افتاد رسیده و امر آنجا  
برادر م کلان بهادر ناخوش گشته از جی پور برخاسته طرف حمیر نزد ابوسیدیه طلبید

بر سر کین بر زبان برادم نهایت خوب فی نظیر بود از گولی بندوق زخمی گردید  
برادرم کلان بهادر بطور شیر غران ششیر برهنه در دست گرفته بر او شان قد  
سجانه تعالی از فوج طرغانی والد نامقدور کسی نبود که در روی سربازان ساز و غنایک  
از آزاره زیاده جنگ نمود بسیار و جان فوج مخالفان را زخمی و کشته ساخت و رجات  
قالب غرور گشت فوج طرغانی والد را هزار گلوله توپ کمر کرده و صد بار حمله نموده لیکن ما  
حق سبحانه تعالی هر پیشرفت زنیته سپهر پاشیده میگردید که در عقب فتنه دیره بسیار برادرم کلان  
تا دو گشتی نگذشته بهانجا بستهاده بگین سواران همگی میان خود را یکی ساخته و ابر  
بدره خود آمد چون شب خیز گردید و صبح نمود و در فوج طرغانی که هر کس خمر و بود و قدیم  
دیره خود میرون نهاد برادرم کلان بهادر چون که دید که کسی بمقابل نمی آید بوقت دو بهار از انجا  
مرحبت نموده بدیره خود بسته باند و بهانجا کمر و بهانجا که والد که عالم و اراج بود او را کر نسل متنا  
سخنان سخت و چشم نمائی گفته فرستاد ازین سبب که زک و زخوف کشته گفته فرستاد که کثیر  
مستان خان پان را بر آورده خواهد داد آن صاحب را در انجا ماندن میباش از انجا کوچ فرستاد  
چون که نیم پاس روز باقی مانده بود که تمامی فوج کر نسل موصوف تیار گشته از دیره با بر آمده بمقابل  
آمده استاده شد تا سجد که طرغانی والد را گولی بندوق بر دیره برادرم سیر و دانه وقت  
برادرم تمام سواران جمعیت تیار کنانید و بهر روی برادر کریم خان ساخته بمقابل فوج کر نسل  
فرستاده و بذات خود جمعیت سادیه با توپ بستهاده شده گوی که توپ سه میکاناید که در  
بنا کت نموده توپ گشت توپ مذکور بر زمین افتاد این احوال فوج کر نسل موصوف بدیده بد

۲۵ قلعه نرسه که از اینجا قریب سه کروزه است متفرع ساخته آخرش این صلاح متفرع کردید که اول  
 دژون با خالی کرانده شود و بعد آن تمامی تهاجمات و قلعه ها خود بخود خالی خواهند شد  
 این صلاح بحیثه گشته که اوقات برای حاضر شدن بنام جایگزین و این انضام فرستادند و در هر  
 دو سه روز حسب جایگزین و این حاضر گشتند غرضیکه قریب یکبار سوار و پیاده فترت می شد  
 بعد از آن دژ و ده کوچ نمود و از دژون انضام یک نیم کروزه بطرف جنوب رسیده و در راه ساخت  
 و در اینجا مستقر می گردید هر ثانوی گاه، این دژون حاضر شده عرض ساخت که در گذری موضع یک  
 تها که کرینل مهتاب خان است و مکان بسیار خوبه که آن را بهای عمیق انقیده هستند که حدود  
 هزار مافوج نیست که محاصره آن گذری شود و سوار یکی است که آمد و رفت مردان است و عاب و غیره  
 نیست که در دست راست مذکور کرده شود تا قاعه کسی غنیمت شدن نمی تواند آخرش را در زم کان بهاد  
 بموجب گفته ثانوی مذکور مع جمعیت هم را خود سوار شده بموضع که هر رسیده و در راه ساخت و از حکمت  
 عالی مردان کرینل مهتاب خان که بطور تها که در گذری مذکور بودند بر آورده قریب پیل مردان  
 بهلزمین خود در گذری مذکور متعین کرده دادند و اینجا از راه دور اندیشی در آن مان  
 مستعد و فوج کرینل مهتاب خان برای خبر رسا متعین کرده و از آنجا خبر هر کاره مذکور ظاهر  
 ساخت که کرینل مهتاب خان از اب محمدمیرخان بهادر خضت گشته معه همگین فوج هر کوم  
 نوبه را در رسیدن دژون نمود و است اینجا بهانوقت خط بدین معنی نوشت که کرینل  
 مهتاب خان مع همگین فوج از اب میرخان بهادر خضت گشته کوچ ساخت و از راه رسیدن  
 دژون و در راه از راه دور متعین کرده و از آنجا خبر هر کاره مذکور ظاهر

چون رسیدیم و مکان خوبی گزیدنی والی که در شهر چنی بود و قریب به هزاره سالها بر سر  
مها راجه آدراج پایان عطا فرموده بود و برادرم کلان بهادر در مکان مذکور تفرقه  
داشتند اینجانب هم در آنجا که در شمال برادرم کلان بهادر فرود گشت شده قیام ساختم و در آن  
عصره و چندین اری مصاحب اول بر سال ناهات برای ال جواب ارج شاه جهان  
نزدیک صاحب بهادر بدلی رفتند و فوج انگریزی همراه کرنل نو آخر صاحب برای تدارک خواب  
اینجا در این ضلع کوچ کرده بود و خواب میرخان مع فوج بر مکان بهادر بود و از هر  
دو ماه بود چه سپاسیده قیام میداشت بعد آنکه فوج انگریزی کرنل مهتاب خان در قلعه  
بندون و سیسره و دهان خود گذارشته مع فوج از انجا روانه گشته نزد خواب میرخان بقایم  
ما در آنجا پوزده رسیده فرستادون چهار جبهه سوائی حاکم سنگه برادرم کلان بهادر  
را این ضلع بندون در آن ایام چهار جبهه آدراج سوائی حاکم سنگه بهادر برادرم کلان  
بهادر را خلعت فاخره و اوده بطرف بندون رخصت ساختند و اینجانب مع منبت سوار و جوبو  
مازم بکین جمعیت سوار پیاده با اینجانب همراه برادرم کلان بهادر فرستاده اودم چنانچه برادرم  
کلان بهادر مع جمعیت یک صد سوار و هشتاد نفر پیاده و یک ضربت پانچ پور کوچی فرستاد  
شمال منزل روانه شدند بر مکان ثوده پاوشه رسیده و بره ساخت و در آنجا کرنل مهتاب خان  
مع فوج تیار گشته بود و در دهان تپانه داران قلعه متعین بودند پس بدین خبر برادرم کلان  
بهادر که متعین قلعه نموده بود مع جمعیت پنجاه شخصت نفر در دهان بیکان ثوده مذکور رسیدند  
و در آنجا در دهان کرنل متعین در ساخته قلعه اسباب کرده و اوده با ابله صاحب

خلاص گشت فی الفور اینجانب اسپس آمده شامل سواران خود شدیم و چند ایستاده ماندیم چون  
دو ستم که مویشی زخمیان همراهیان ابفاصله رفته اند لذا اینجانب نیز عثمان گردانیده است  
روان شدیم باز در مردمان فوج مخالفان حمولاس سپیده خواسته که شریعه مد و پیمان تنمها  
خود بجا آرند و غنائم و ده برامیان حمله ساخت اینجانب عثمان گردانیده بر او نشان حمله ساخت دو چپا  
مردمان او نشان را بجان گشتم و دو سوار از رفیقان اینجانب هم زخم گشت آخرش از فضل حقی  
تعالی او نشان تاب مقاومت نیاورده پس با گشتند اینجانب از اینجا قریب به صد قدم روانه گشته  
ریک جا که آب لایق و از اسپس رود آیدیم و آنچه که طعام بطور ناشسته همراه بود خوردیم  
آب نوشیدیم بعد آن از اینجا سوار شده در مهو سپیده آرام ساختیم و بوقت یکا شب باقیانده  
از مقام مهو به یکمین سواران مویشی حی کرده همراه گرفته سوار شده بطرف سکرانده روانه گشتم  
و بوقت دو گهری روز برآمده قریب به فوج مخالفان رسیده میفرستم تکر مردمان فوج مذکور که از  
طرف اینجانب نزول شده بودند از دیره ها خود بر نیایند مگر گوله های توپ اند دیره ها خود مگر کردند  
آخرش اینجانب بحیرت تمام مقام سکرانده دیره ها خود رسیدیم و بعد آن مویشی را لغو و خه کار و  
خرج لابد می نمودم و قریب دو سال در آن ضلع قیام ساختیم و صد بار تاخت و جنگ نمودم و خاصه  
سواری اینجانب که بی نظیر بود گشته شده رفت و بسیار از رفیقان کجا آمدند و خایه در حال  
مفصل بگفتن تاخت و جنگ نوشتن عمری باید ایندا موقوف کردیم رفتن اینجانب از سکران  
و رسیدن بجای پور و آمدن فوج انگریزی بجای نواب اسپس خان بعد آن  
بجوب طلب محارجه آوراج سولای جکت سنگه بهادر اینجانب از الضلع روانه گشتم و در

از فضل حق سبحانه تعالی در میان آنها شده بر عول بند و حقان که بر گاه که گشته بودند  
 و چهار مردمان را بجان گشتم او شان تاب نیاورده و فرار شدند اینجا مفت سواران  
 همایان خود سبب نایبی نمی ناز پایاده کرده عقب او شان فتم و در یک ناله او شان را می نبرد  
 کردم و از هر طرف بدوق سر می گشت و یک سوار از همایان خود با لطف گناه مذکور را می  
 همین فرستادم که سوار مذکور آن طرف گناه استاده خبر گیر آن باشد و قتی که فوج یابد که  
 گواران از آن طرف گناه نایب فی الفور از اینجا برگشته اطلاع سازد و آخرش بکلی پیروشی را از گناه  
 مذکور عبور کرده در ضمن سوار مذکور آمده از جانب گفت که قریب چهار فوج مخالفان متصل گناه  
 رسید می آیند از جانب مردمان خود را که پایاده شده بودند و سوار کرده روانه گشتم چونکه  
 از گناه مذکور عبور کرده دیدم که فوج جمعیت کثیر مخالفان تنه می نام می آیند و قتی که  
 اینجا از بعد گشته اند همایان خود کفتم که امروز جنگ می شود خواهی ساخت که همیشه  
 بر فوج مخالفان نه خریزانی شمشیر و دواب و پیر و خواهم ساخت این گفته شنید  
 است که همیشه بمقابله او شان میر فتم از فضل حق سبحانه تعالی پس در فوج مخالفان حاضر  
 و حوصله مقابله و عهد میان و از دال آنها فراموش گشت بجا که بودند اینجا استاده ماندند و آن  
 وقت مردمان موضع غازی را راه می روند و شناخته بمقابله پیش آمدند اینجا اینجا  
 از مردمان همایان خود گفت که حالا ایشان همین جات بمقابله او شان ایستاده ماند و اینجا  
 تنها سوار بر مردمان موضع مذکور رفته نعره زدم که در حق ایشانان همین بهر سوخت که پس گشته  
 خود بودند و اینجا مردمان مذکور رسیده گشته اینجا عمل نموده و این سه خود فوج را و

آخرش گواران مذکور تاب مقاومت نیاورده موشی را گذارشته راه نیت پیموده رفتند  
آخرش موشی مذکور را همراه گرفته بطرف مهره روانه شدم و منجواستم که از گهاٹ که کوئند  
موشی مذکور را عبور کرده مکان مهره رسیده بود چون سردار التاج خان و امام خان جلال  
و غیره چندین صلاح ساخته که از عقب اشرف خان حساب از گهاٹ که بر روی آن طرف منسب  
نیت آخرش اشرف خان و ایستاده با نظیف خواهد آمد و بگذرند و دست گهاٹ های نظیف  
کرده ایستاده باید ماند و قیام او شان گهاٹ خواهد رسید از زمان بموجبم خود خواهم  
گوواران تمامی انضام را اطلاع کرده بند و دست گهاٹ ها کرده گرفت و فوج و الهام معضرب  
تو بهای قریب مکان ناوٹ که از گهاٹ کوئندی بفاصله یک کوه رسیده ایستاده انتظار انجام  
می کشیدند انجام معده دوازده سوار پیش می آمد و دیگر سواران معده موشی عقب  
آمدند چونکه اینجا سوار مذکور قریب گهاٹ کوئندی رسیده دیدیم که هزار مردمان گواران  
از هر طرف بطرف گهاٹ کوئندی میروند و قریب با صد مردمان تمام بودند از  
انجا هشت مردمان پیش قدمی کرده آمده و پناه ناله گرفته بر میان کولی بندوق باز و پشیر  
از آن بند و قها اینجا مرد دل خود همین تجویز ساخته که امروز هزار مردمان بر گهاٹ کوئند  
فایم اند و هزار مردمان گواران از هر طرف می آیند و همراه اینجا پیاده بایستند لهذا امروز  
ازین گهاٹ عبور نمودن امر محال است مناسب این که از اینجا بطرف عملداری اجهرت پور و اله  
شده مهره رسیده شود چونکه او شان کولی های بندوق بر میان و دند و آو قیامت اینجا نیت  
و تجویز می کنند رسیده بودم از دل فراموش گشته بر او شان ایستاده در آمیخته حکم کردم





۹ و مردان و اهل از دیره های خود گوله ها توپ سیکردند که یکی از رفیقان همراهی اینجانشان  
ضرب گوله جان بجان آفتاب سپرد و از طرف اینجانب مردان فوج طرفی آنهاست  
شنیدند که یک متفلس از دیره های خود بیرون پای نمی نهاد و آخرش بعد چهار روز او را  
تنگ آمد و از اینجا کوچ ساخته که با کوه موضع با بودی به پشت اوده دیره سوار شدند که  
راه آمدن طرف هندون سلامت ماند و تها فوج که در مکان پنهان می قایم بود و اینجا  
هر اس کال خورده مردان تها مذکور تها را گذارسته فرار شده و فوج خود رفت چونکه  
نزد اینجا خرج نمود و از بی پور هم خبر گیری هیچ کس نیست لهذا بکسر طرفی تاخت کرده  
کارروائی خرج لاموت سیکردم و دوران ایام تکی خرج خنان عاید گردید که از سه روز مردان  
و سپاه همراهیان اینجانب بوقت بفاقر رسیده اگر فکر معاش نمی بود بفضد یقین فکر  
بود که شش روز از فوج مقابل داشته آخرش اخراج کرده بشد روانه شدند  
اینجانب از سکره وحی کردن کاو میشان موضع بول و خاک شدن  
بر موضع مذکور و بر کها ط و از فوج کرنیل مهتابان هر میت داون سوار  
لاچار برای بدیر معاش معصیت شستاد سوار خانگی خود و همین قدر با گیر و داران ما  
و غنیمت بگین یکصد شصت سوار خواهند و در سکره سوار شده قریب به ایامی که مذکور  
کها با بودی شده میفرم چون بعضی سبب عجب اینجانب بگین سواران تحصیلداران  
نامی ضلع با که چای از طرف کرنیل موصوف تعیین بودند فراهم شده شامل فوج بودند چای  
مستقیم خان تاجان جلال خان غره نامداران که در قشبه میفرستند مذکور اند و از فوج

دو روز و دو شب سواران ایران اینجا می آمدند بعد از آن اینجا بر لب رود  
 ایستاده گشت که همانجا بگین هم اینان اینجا جمع شدند باز مخالفان ضربت و تیراندازی  
 بر میان گوله زدند و زور جنگ کردند ازین طرف اینجا بر آنجا حمله ساخت و اینجا اکثر مردان  
 چیده چند مخالفان اینجا گشتن فوج مخالفان تاب مقاومت نیاورد و به عقب پشیمان و غمناک  
 که گذشته رفته بودند گرفته را می شنیدند و قتی که اینجا بر فوج مخالفان حمله کرده بود از آنجا  
 کوتل که بدست سافس و تنها بخت مانده سواران فوج مخالفان گرفته بودند آخرش ایشان را منضم  
 رسید و دست بعد از آن اینجا مکان بنور رسیدم دریافت گشت که اینجا حمله اینجا حمله  
 و منضم قریه و دوازده سوار مخالفان از منضم بنور رسید و بودند اینجا آنها را حمله کرده  
 میزدند و اسلحه سکنه جا که در اینجا حمله نموده گفتم که تا که اینجا حمله اینجا که فوج و الله اینجا کرده  
 بوده اند و پس نخواستند و این سواران اینجا گشتند و چون دیر فوج مخالفان گردیده  
 بعدش گشتن اینجا سواران ایرانی در دیر فوج مخالفان تلخ کردم و اکثری سواران  
 که بیرون اندیده های خود بودند گشتن و یک پسر از آنها بدست ما و اینان آمد و در  
 مقابل جنگ با فوج قریه دوازده نفر ایشان بدست مردانهای هم اینان اینجا گشتند و بعد  
 از اینجا روانه گشتیم بمقام سکراندره های خود رسیدیم درین که از هم ایران اینجا یک  
 از رفیقان گشته شد و دو سه مردانهای حمله کردند و دو سه پسر از اینان اینجا گشتند و بعد  
 این حمله اینجا از پس سواره و بعد از ده دوازده سواران ایشان که در بنور سکراندره  
 را با یافته اند و بعد از آن سواران سکراندره سوار شده گرد فوج ایستاده حمله کردند

ارام سنگه نکر ام مذکور فاصله یک گروه می ماند در آن وقت شخصی از همراهیان گفت که در میان  
جمعیت آرام سنگه است اینجا بنحصر و صغای این سخن از اینجا اسب را با گنجینه غول نکر ام  
مذکور تا ختم در آن وقت نکر ام مذکور از دور اینجا است ساخته از همراهیان خود هیچ نگفته بود  
چنگ بر اسنان و سر سیم شده عنان بر حنجره گردانیده بطرف فوج بی اختیار راه فرار گرفت و  
سواران همراهیان نیز از عقب او راه هزیمت پیچیده و در آن روز اینجا است پس که زیر آن سید  
قدری نمونه زور بود لیکن سبب کور نهایت عجیب غریبی و ازین باعث بی اختیار پیچیده  
نشده به پویه عقب او نشان میفرم نکر سواران همراهی اینجا است او نشان رسیده حربه را کرده  
میگشتند چونکه سواران فراریان سر سیم بدو اس شده اند و فوج خود شدند اینجا است  
معه همراهیان خود و عقب او نشان اند و فوج میفرم و اکثری مردمان سوار پیاده را گشته  
در آن وقت فوج مخالفان بدو اس شده و ضرب توپ را گذاشته راه هزیمت گرفتند و اینجا است  
معه همراهیان آن طرف روی او نشان شدند تا بدین حال فوج او نشان گذر کردم و همراه اینجا است جمعیت  
قلیل بود و پیاده ها هم نبودند ازین باعث ضربتی بهای آنها که خالی پیاده مانده بودند  
گرفتند و سواران همراهیان اینجا است در آن وقت متفرق گشتند و در ضمن مردمان فوج  
مخالفان را جو اس آمده قریب قصد سوار بر سواران همراهیان که قریب دوازده خواهند بود  
حمله ساخت و دو سوار همراهیانم از حربه شمشیر باز خنمی میکردند اینجا است چنان دید  
تن تنها سوار خمره زنان امداد همراهیان خود رسیدیم که بمحور رسیدن اینجا است سواران طرف  
که شمشیر میزدند و جو اس گشته و اسب شده رفتند اگر در اندم اینجا است میسر شد نظر بود و که زمان

داده شده که از فضل حق سبحانه تعالی او نمایان تاب نیارده و فرار گشته و در فرست  
 و این جانب از انجا روانه گشته لبیک را از رسید شکست و اوج کر نخل مهتابی از  
 دستم تاج خان به مکان بهتری منتهی و کج و دقیر چنانچه بهار رسیده و دره ساخته  
 بود و قلعہ تیار کرده بهانه نشانیده داده بود و جایگزین داران و زمین داران ضلع ناظر از قایم تها  
 بتک آمد و در نزد این جانب رسیده و حاجت تمام گفتند که اگر تها از تها تری قایم خواهم  
 ماند سرسبز بر باد و خوشه بایان خواهد گردید اگر تو جهات انصاحب از تها به تری  
 مزدگان کر نخل مهتابی خان برخاسته و در آن زمان انصاحب بطور حاکمانه برای خود نگار  
 اخراج چنانچه برایم بخشش کنم که نزد کر نخل مهتابی خان قریب از ده پانچ جنگل و چهل ضربت و  
 و پنجاه مردمان علی غول قویم افغانان و حیا و یکبار سوار معشر موجود هستند و در انجا  
 قریب و نیم صد سوار و پیاده و یک ضربت و پست ازین جمعیت قلیل تها اندو شان برداشته  
 و ادن امر حال است بکریا بنحیاط ایشان از اد و فضل حق سبحانه تعالی کوشش می نمود  
 اند و تها از ابرو شده داده خواهد شد بعد ان انجا یک صد پنجاه سوار خانگی و یک صد  
 را جایگزین داران ناظره و غیره همراه گرفته بمقابلہ فوج کر نخل موصوف سوار گشتم چونکه از کجا  
 و قریب با قصد قدم الظرف در گذر رسیدیم بحسب برمان و در تکی فوج کر نخل مهتابی  
 جمعیت نموده بلا امر و در تها به تری گداشته کوی کرده با نظر می آمدند و  
 ازین امر اطلاع زد که یکایک قریب صد سوار همراه آرام سنگه بکرام جمعیت  
 در اول می آمد و تکی فوج پلا تها مع ضربای قوی و بهر نگاه و غیره از معیت

نهایت بجز رسیدن و ماخت آوردن نمایان قریب یکصد سواران از دیه برآمد  
بمقابلہ می ماند این جانب معصوم و دوازده سوار بجز و دیدن با ایشان جمله ساختم چونکه قریب  
رسیدم حربه بندوق نمودم هر دو نال می بندوق سبک در باروت از کار بخار شده  
نگرفتند بعد آن این جانب ششصد سوار برای حربه ابراهیم رفتم افضل حق سبحان  
حال سایر سواران مخالفان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت پیورده بگدشی دم گرفتند  
بعد آن قریب با صد ششصد یارده با بمقابلہ این جانب از دیه مذکور برآمده مقابلہ شدند  
و میخواستند که موسیقی می کرده را را بیاورند و در آن وقت این جانب قریب سی سوار رسید  
مردانه که از رفیقان این جانب بودند مقابلہ ایشان کردیم و زمین یک سوار از هم این جانب  
آمده طایر ساخت که در یک احاطه که از اینجا فاصله دو صد قدم خواهد بود پانزده تن از دیه  
گواران مسلح قریب شتاد راس گاو آن داشته مستعد جنگ اند و نیز آهفت پیاده با  
مخالفان میخواستند که با احاطه مذکور رسیدن آمد و ایشان نمایان این جانب از رفیقان خود گفت  
که ایشان سوار راه پیاده با مخالفان شدند و بگذرند که با احاطه برسند و این جانب مستعد چهار  
سوار ناقص از این جانب روانه گشته بر احاطه مذکور رسیدند از پس برود آمده و همان در یک  
و یک بندوق بست دیگر از هم این جانب خود گرفته در احاطه آمد و از آن زمان یک سوار از  
گولی بندوق بجان شاه کردم بعد آن از دیه احاطه معصوم چهار مردمان همراه خود رسید  
گواران آتیه کردیم و باقیمانده فرار شده فرستادند و از آن جماعه سواران مذکور بطریق جنگ  
میر میخواستند دیگر روانه کردیم و از این جانب از رفیقان خود رسیدند بر پیاده با مخالفان

بموجب طلب اینجانب رسیدند اینجانب مع پنجاه سوار از سکراندارده راج گده منور  
گشتم چونکه بیکان بانپور رسیدم دیدم که دریای مان گنگا که متصل بانپور است  
و سواهی این بانظره دریای مذکور فوج یکصد و غیره کرنل مهتابان فوج داشت هر چند  
مردمان پنجاب را می نمود دریای مذکور مانع شدند اینجانب خیال کرده فوج سوار که به جمع  
سوار پیاده هم ایمن خود عبور دریا مذکور کرده قریب فوج مذکور شده سرفرم و سواران  
و پیاده فوج مذکور که از من براس کمال میباشند بمقابلیه میامند  
گشتم ستر روانه گشته بیکان راج گده نزد قبایلمان رسیدم و قریب یک ماه در آنجا اقامت  
گشتم بعد آن از آنجا سوار شده راه رسیدن سکران کرده و روانه گشتم در میان راه اینجانب گفت  
که موضع دیکار نیز جاقام گرم خان نکر ام سبب اینجانب رسیده و او را دیده و سکران رسیدن  
همانست اینجانب فوج مذکور رسیدم و سواران هم ایمن خود را حکم دادم که متفرق شده  
و در کنار طرفین بنشینند و در راجی سازند و اینجانب مع ده دیوانه سوار را اینجانب استفاده  
و در فوج و دانی که در گشتم بود و در قیام راه گده خبر گیری بدوق مذکور نکردم و بسبب  
جنگی بی خبری ای باران بدوین بدوق که در راه و در اجزای ساخته بود و در این امر  
بسیار اطلاع نمود و باز روز ششم راج خان خبر وره کرنل مهتابان که اکثر کمان فوج  
بود و از آنجا فوج که کرده رسیده مهمی فوج دیده کرده بود و خود مع یک صد سوار از فوج  
و اینجانب به موضع دیکار نزد کرخان نکر ام رسیده موجود بود و اینجانب از راه

سواران همراهی خود مکان پانور برای ملاقات مستمر تا راسته که جاگیر فدا بخا بود و در قسم و و  
خبر رسید که آرام سنگه کرام بطرف سکرانده رفته فساد کرده و جمعیت سواران و پیاده ها  
اینجا عقیقت کرده اند لهذا اینجا است وقت یک پاس و زبانمان به بحر رسیدن خبر غرور از  
سوار شده بر موضع تنگ آمده رسیده دیدیم که همراهیان سوار پیاده ها که عقیقت کرام مذکور  
بودند و پس شن بدیده های خود رفتند و کرام مذکور معیه با قصد مردمان پیاده بیرون در پی  
بخا قدم زیر درختان نشسته است آنوقت از همراهیان خود گفتیم که کرام مذکور که برای فساد  
رفته بود هیچ نکرده و مردمان اینجا عقیقت شده اند و در پی رسانیده و پس بقصد  
حالا از اینجا و پس شده بکرا به رسیدن مناسبی می بود و در سنگه مردانه که از رفیقان اینجا  
بود گفت حالا که انصاحب اینجا است و در پی و کرام انان انصاحب خوب ترین وجه می شناسند  
اگر بیرون سزا و پس شده رویم نمایان لا و می نیست بجوابش گفتیم که نزد من قرب بخا  
نصبت سوار موجود اند و کرام قریب مکان خود معیه با قصد پیاده ها مسلم بند و می نیست  
و در خصوص وقت سزا و می نیست مگر حالا که ایشان این طوطی گفت سزا و کرام انان واجب  
افتاد این گفته است و دانیده بر دشمنان حمله ساختم از فضل حق سبحانه تعالی که حرام مذکور  
خورده و بی تاب شده راه فرار گرفتند اینجا و همراهیان تا اندرون به تعاقب کرده و اکثر  
تیم ساخته بدار البوار فرستاد مگر کرام مذکور معلوم نکردید که کجا حتم نشده رفت اگر خط  
جب قول من خود گرفتار کرده میشد بعد آن از اینجا مراجعت کرده بکرا به رسیدیم در این  
بلان اینجا و مکان راج گداه علاقه را و راجه الور و لکه که از سنگه انفاصله و از ده کرده

برجاءه مذکور بطرف دیر رسیدند ایستاده گشت و از گواران مذکور گفتند که ناحتی ایشان  
 خواهند شد بنسب این است که زرگاوان گذارشته بودند و در هر صده یکم مذکور میسر  
 صدیاده های مسلح از منعی مذکور زاده برای اندوگواران زرگاوان وین می آمدند و چون  
 بستند از چاه مذکور در حین پاشد گواران که در چاه بودند بکارگی از نو بر آن غلوه غلوه  
 حر بزدنی زجر و شمشیر نمودند اینجا بوقت گوی بدوق زد که از آنها یک آدم گشته گشت  
 بجزر دگشته شدی و دیگر گواران هر اس خورده اندرون پنج خریدند اینجا بر سر نهادار سیده گفت  
 که دیگر می از گوی خواهم گشت در حق نمایان بین مناجات است که صلاح های گذشته فرار  
 شوند و نمایان بوقت من صلاح های انداخته و زرگاوان با همو بخاک گذارشته فرار گشتند و اینجا  
 استیخت بر مردمان نکو ام که می آمدند حمله ساخته در میان آنها شدند و پلوی یک کس می شدند  
 بناده آتش دادم که آنکس سبب هم گوی مذکور بر زمین افتاد و در ضمن سبب شش نواز از غم ایان  
 من رسیدند و نمایان باب مقاومت نیاروده هر اس خورده پشت داده بطرف دیر خود حرکت  
 می کردند مایان او شارازی کشیم اینجا بملات خود بدستار و نشان میست و گرم خان نکو  
 است بود طذا بنظر اینجا نیامد مگر یکی از هم نمایان من او رخنه از برادر گرم خان گفت که  
 ام گرم خان بنین است برادر موصوف گفت که از این پس نبود آمده مگر ام رازنده گرفتار سازند  
 مذکور بجزر داغهای این سخن بی تاب شده خود را در یک غار که پیش او بود انداخت پسند  
 او بچل نیاید بچل مردمان هم نمایان این با خبر که گذارشته بود از اینجا ظاهر ساخته بود  
 و گواران جو می شدند حتی کرده را بر آه که در سبک اندر میزدند و یک از نمایان میشت



۹۱  
نظرویکرو ز این جانب از سکرانه جمع سواران همراهی خود برای تدبیر هیچ مکان مهم بود  
و دریم از غلبه این جانب آرام سنگه مذکور جمعیت سوار و پیاده خود بر دیهات اطرافه سکر  
ماخت آوده قریب پانصد را سگ و ایشان را می کرده بر در وقت فضا و ناکه سوار مذکور  
سوار پیاده همراهی این جانب که در دیره بودند و نیز جمعیت مصری که هم از این سکرانه روانه  
بر موضع تنگه رسیدند که از آن کور مولیشی که می کرده آورده بود اندرون خندق گدازیدند  
مذکور کرده و او را و آن سوار پیاده با همراهیان این جانب حمله نموده اندرون کور کویشند  
مولشی خندق بر آورده آوردند و در دیره مذکور آتش داده خراب ساخته بدیره های خود را  
چونکه در جمعیت همراهیان این جانب کسی سوار نبود و این جانب هم نبود و نیز گدازی مذکور گرفته  
نماست سوار مذکور را گرفتار کرده می آوردند بعد آن این جانب از نمونه سکرانه رسید یکروز  
از سکرانه جمعیت سواران همراهی خود سوار شده بر موضع و سکرانه که در اینجا موضع کیم خان  
جمعیت معقول اقامت میداشت و کرد فواج و به مذکور تسلیم می یافتند زمین شست بالا و غل  
سوار بود و در جایی قلعه در سیم سواران همراهیان خود را بر مولیشی دیره مذکور فرستادیم  
چنانچه سواران مذکور سپهنا و باند و هر جا که مولشی نظر آمد می کرده و رین سخن این جانب  
تن تنها سوار بنزد و ق و فانی بدست گرفته استاده بود و دیدیم که قریب ده دوازده گواران  
منه بجا رس گاوان میروند از این جانب بذات خود برای گرفتن بز گاوان مذکور فرستادیم و این جانب  
بود بسیار گاوان که در فواج آن نمی بای قریب نیم صد قدم از موضع مذکور بود و گواران مذکور  
لبس میدن این جانب گاوان خود را اندرون پنج چاه مذکور برای حفاظت بروند از این جانب

[illegible]

آورد و درین مختصه قریب بیست و دو روز خوشحال گشته قیام داشتیم بعد آن از اینجا مسعودی  
 همراهیان خود بطرف سکران که دیرینه اینجا بود سوار گشتیم و آن روز بارش باران رحمت  
 الهی بحدی نازل شد دوران بارش طغیان روانه می گشتیم و بوقت یکپاس شب گذشته صبح  
 که میر رسیدیم بطنبستانی آن تاریکی شب نزول بارش غسان اشپ دست گرفته و کمر  
 بسته نشسته ماندیم و بوقت چهار گهری شب بقیانده از اینجا سوار گشتیم از کمانه مکان کوچه  
 عبور نموده بمکان سکران بدیده ما می رسیده آرام کردیم حال کرم خان آرام سنگه نمک  
 حران که ملازم کرنیل مهتاب خان شده و اینجا نمک بهار مغلوب و  
 منکوب سگست و او ده سسی کرم خان نمک آرام که نمک پرورده قدیم خاندانم بود و سابق  
 ازین در قلعه بندون نمک آرام کرده بود و مسی آرام سنگه قوم جا که نمک پرورده قدیم خاندانم بود  
 اینجا بود از یک سبب بر تبه رساله از بی ساییده بود و سابق ازین فتنه از کرنیل خان بطیس  
 ناخوش گشته بجلال قدرت پرور رسیده بود و نمک آرام مذکور حق نمک فراموش کرده و او ده غایتین  
 مال اسباب خجانت کرده بود و اینجا احوال این نمک آرام سابق نوشته شده و زنده است حال آنکه  
 نوشتن مناسب نیست و آرام سنگه مذکور درین ایام همراه نمک و یارام باهرس و اله بود و  
 فتح صاحبان عالیشان انگریز بهادر نمک و یارام را از مکان باهرس خارج ساخته نمک آرام  
 مذکور قریب و هزار اشرفی طلا در آن باهرس بطور عیادت آورده بود و بارندگی کرنیل مهتاب  
 مسعودی بکنیم سوار و دو صد پادیه ملازم کردید و کرنیل خان نمک آرام نیز در کرنیل موصوف آمده ملازم  
 گشت و کرنیل مذکور که از چنان بجان خود نمک آمده بود و نمک آرام مذکور از کرنیل موصوف



۹۹ آورد و درین مختصره فریب بستی و در دروغ شحال گداه قیام داشتیم بعد آن از اینجا مسعودی  
همه اینان خود بطرف سکرانه که دیره اینجا بود سوار گشتیم و آن وزیر بارش باران حجت  
بای مجدی نازل شد و دوران بارش طغیان روانه می گشتیم و بوقت یکپاس منب گذشتیم و صبح  
که بیره رسیدیم بطنبستانی آب تاریکی شد و نزول بارش غسان از دست گرفته و کمر  
سسته نشسته ماندیم و بوقت چهار گری می شد باقی مانده از اینجا سوار گشتیم از کمانه مکان کوچ  
عبور نموده به مکان سکرانه بدیره های رسیده آرام کردیم حال کرم خان آرام سنگه نمک  
حرمان که ملازم کریمل مهتاب خان شده و اینجا بنک نه بار مغلوب و  
منکوب شکست داده و مسمی کرم خان نمک کرم که نمک پرورده قدیم خاندانم بود و سابق  
ازین در قلعه بندون نمک کرم کرده بود و مسمی آرام سنگه قوم جاگ که نمک پرورده قدیم خاندانم بود  
و اینجا او را از یک پل مرتبه رسالدار می ساینده بود و سابق ازین فتنه از کریمل جان طغیان  
ناخوش گشته بعد از قدرت پور رسیده بودیم نمک کرم مذکور حق نمک فراموش کرده داده غارت  
مال و اسباب اینجا کرده بود و اینجا احوال این نمک امان سابق نوشته شد و ز قسرت حال اکثر  
نوشتن مناسب است و آرام سنگه مذکور درین ایام همراه همکار دیارام باهرس و اله بود و  
فوج صاحبان عالیشان انگریز بهادر بنا کرد و دیارام را از مکان باهرس خارج ساخته و نمک کرم  
مذکور قریب و هزار اشرفی طلا در آن باهرس بطور بیجا دست آورده بود و بارند و کریمل مهتاب  
مسعودی بکنیم سوار و دو صد یارده ملازم کرد و دیگر نمک کرم نیز از کریمل موصوف آمده ملازم  
گشت و کریمل مذکور که از چاه بجان خود نمک آمده بود و نمک امان مذکور از کریمل

که قدری قلیل بطور محال میدهند سوار مذکور بدین رفته بموجب گفته ایجات ازوشان  
 گفت جاگیر داران مذکور در حواشی گفتند که هیچ نمایان نیامده صد اسیر و دزد چیده  
 معامله است بخروید بطور حیات گرفته تریز سوار مذکور را میگویند که گفتند من گفت از سخنان نا  
 ایجات غضب ناک گشته بطوریکه بر حسب سوار بودم سلب محبت از ایشان پیدا شدن تو  
 همانطور بر طرف دید و این جمله ساخته از روی دید رسیدم و مردانهای همایان  
 همراه ایجات آمدند ایجات همایان این مردان را بر حسب فرود آمده حسرتی اگر دیدم  
 بسید مردان به برانقل رسانیدیم او شان باب مقاومت بناورده در پی مذکور که یک  
 شیخ خجسته کلان بطوریکه بود در آن برج رفته بمقابله پیش آمده گولی بدوق ای میزدند  
 بعد آن ایجات نمایان بطوریکه قریب پنج مردان برانقل رسانیده آن شیخ را خا  
 که اندر گرفته و قبیله آن را چو تان آن که در آن برج بود ازوشان مراجعت کردند  
 بعد از همایان خود را دم و جانایان او شان را مردان همراه داده و محالیت تمام  
 به کرانه دادم و دیگر هم مردان ازین زمان قیام مذکور را که قیام را ختم و موشی کاوشان  
 او ان و غیره آنچه که در دیه گریتم و همایان آن اسباب غار ریده بار کردند و از همایان  
 یک کس بنان بجان آفرین سپرد و پنج چهار کسان را گشتند بعد از این ایجات  
 کرده بخوشحال گشته رسیدیم قریب چهار روز و نیم را موشی و ازین زمان را ماها  
 دم بعد چند روز یک وزیر صفت سواران همایان خود را خوشحال گشته سوار  
 قریب موشی تان آوردیم قریب پانصد اسیر موشی را که کرد

قریب چهل سواران همزمان نزد ایچاق فراسم آمده موجود شدند و درین محله قریب  
 با صد سواره هزارلاری و دیگر یاریون این بمقابله ایچاق رسیدند و ایچاق آنها را  
 آورده اوشان تاب نیاورده و پس شده رفتند بعد از ایچاق ایچاق بطرف خوشحال گده  
 مشیخاه سوار و آن گشته و چهار دهنات که در راه آمدند از آنها معانله کرده و اعمال گرفته  
 روانه میشدیم چون که بموضع بابوده مکان جاگیر داران بود رسیدیم دیدیم که مکی سوار و  
 پیاده باوقیل موده در اینجا استاده اند و بموضع مذکور از پیاده پیاده با محاصره ساخته متکفل  
 که قریب ده راجا و دنان است که گرفته حواله میان سازند ایچاق از آنها سخنان گفت که اگر از  
 مردانگی دارند بمقابله سازند و قریب موده از و زمینش گرفته ام به طوریکه در آخرش اوشان  
 سخنان است و سماجت کردند و گفتند که اراده مایان را از صاحب ایچاق بمقابله کردن نیست و از  
 قریب موده بی یک سر کار میایم هر گاه نموده ایچاق که مکان صاحب مقام ساخته نیست  
 مایان قبول سازند و در مجلس گفتیم که انوقت ضیافت خوردن نیست و دیگر ضیافت  
 خورده خواهد شد بعد از آن را بخار می شد و قریب موده در خوشحال گده رسیدیم بعد از  
 زمین از آن موضع بهر این سخنان بمقابله پیش کردند آخرش مرد و هزار پیاده و چند  
 معانله مگر تضرع منی مغیر دادند و قریب صد گاو آن حی کرده آورده و قوم نمیدادند  
 مذکور پیش از ده حواله ساختم تا رخ نمودن موضع بهاوران بعد از آن را  
 مع سوار و پیاده همزمان خود سوار گشته بر موضع بهاور که کان جاگیر دار قوم را جوت جاودا  
 بود و قریب استاده گشتم و یک سوار قوم را جوت بهر آنکه همراه من ملازم بود و بموضع مذکور فرستادم

[illegible]





کرده آورده بودیم محاله آنها فرذا اجد امکان نموده قریب دو هزار روپیه گرفته و  
 دادیم در آن ایام مصر گویند از این سبب نا اتفاقی برادران خود معنی سوار  
 از مکان خوشحال گده برخاسته نزد اینجانب رسیدند و از اینجانب گفت که حالا این را داده دارم  
 که اسپهاسی خج در این باره اگر غیرت آن داده در بند زاین رسیده شامی شوم اینجانب بر صوت و بجمعی  
 و خاطر داری شان ساخته می و پیه یومیه برای خرج شان مقرر کرده دادیم و پیه خیریه جز رسید که  
 بهار اجه سوای جکت سنگ بهادر از راه و بهادر باخی و اسن و هست که مصاحب کل بود و نا  
 شده گرفتار کرده بقلعه امیر که بالای کوه است فرستاده مقتضای وقت و مسیام ناهیه بروست از ج  
 معیه یکصد سواران خانگی خود را و می نام راه فریش گرفت و در مکان پاژ بهر گپوره که قطع بود  
 تا بخج اس خود تعمیر کرده در تحت تصرف و قبضه شان بود و رفقه قیام ساخت و مسیمان سوو چند  
 و پوزام بیاس که ساکنان بار و از بود و بجای و بهادر باخی اس مصاحب ارجی پور رسیدن  
 اذات بنام مصاحبان ارج برادرم کلان بیاد و در مقدمه سفارش مصر گویند از این فرستاد  
 درم کلان در بخد مت محارجه و الحاحه عرض عرض ساخته کاغذ خاطر جمعی و طلبیدن پور  
 و نویسانند فرستاد بهو جیب آن مصر موصوف خوش گردیده از اینجانب رجعت شده بحیو  
 صرف برادرم کلان بیاد و ملازمت بهار اجه ملو ح بخجی حاصل ساخت و حواله ایشان  
 منطبق و خلاص گردیده و دیره مصر گویند از این شده رفت و اینجانب عیث مقلبه فوج کر  
 ن بهر طور میکرد و نیز تیر گذار خسیج نمود انگلی و جنگ و صل نام میکرد و صد جنگ  
 میشد در روشن طول طول میشد و حال چند جنگ با یکدیگر

مکر سوارهای او شان از پیاده ها علیحده بودند در آنوقت اینجانب شمشیر کشیده محاسب  
سوار بر سواران شان غصب ناک شده حمله کردم از فضل حق سبحانه تعالی او شان تاب نیاوردند  
نیاید و نشست داده راه فرار گرفتند و فتنه که سواران شان فرار شدند غول پیاده ها را که  
نیز نشست داده رو فتنه از پیاده ها در بعضی یکی از رفیقان من گفت که سواران او شان  
تا نیست پس روند اینجانب ازین سخن چنین اندیشه کردم که این شخص این سخن ازین برای می گویند  
که زیر این است غصب است لهذا این سخن بطریق طرز گفته است بجز و شنیدن این سخن اینجانب گشتند  
بی احتیاطی و پیاده ها را و شان فتنه یک سوار شمشیر زدم که سوار مذکور از پیاده ها  
افتاد و بعد آن سواران هم همینان اینجانب نیز رسیدند و اسب او گرفتند و پیاده ها را  
گلوله توپ کردند و مردمان پیاده های غول که فرار گشته بدو اسب بودند و آن را چو اسب  
رفته باز آمد و غصب من سوار شد و اینجانب از آنجا معاودت نمود و بمقابل غول پیاده  
بذکور رسیده جنگ کرده است و استه از جایگاه حمله کرده بودم باز آمده استاده گشتم و دیدم که  
سوار پیاده ها و حضرت قریب بحیرت تمام رفته بودند ازین باعث خوشنودی کمال گردید این  
قریب است پنج سوار از اینجانب فراهم آمدند و دیدم که قریب صد کس گاو و گاو و گاو و گاو و گاو  
استاده اند اینجانب سواران فرستاده داد که سواران مذکور بر موشی مذکور رسیده  
کرده آوردند و پنج مخالفان پس با گردیده بدیده های خود رسیدند و اینجانب از آنجا روانه  
نعمت و فیروز می افیل حیرت هانی خود بمکان سوار شدند و موشی که مذکور کرده آورد و دوم فروخته  
بکار روانه آنجا است و بعد می کردم مردمان زمینداران و موشی که مذکور کرده آورد

لهذا اینجا بتدریج کمین نمودم مستی امیرخان مردانه را مع سپاه سوار و پیاده  
 همراهمان بکجه تاراین مع یک ضرب توپ بطرف فوج مذکور استاده کرده و ادم و از امیرخان  
 فغانیده و ادم که ایشان بخاطر حسرت تمام مقابل فوج نماید وقتی که از ایشان مقابل  
 خواهد گشت از زمان فی الفور اینجا بتدریج بر آگذاشته بای پاده بامداد ایشان رسیده حمله  
 بر فوج مذکور ساخته بقصد تعلقالی استیخت و ادم ضربت پهای پندار غارتیده خواهد شد این  
 گفته اینجا بتدریج و قصد سوار از امیرخان فرود آمده و ضربت پهای همراه گرفته و روشن معوض مذکور  
 و پس شش گشت که در گذشته حمله کرده و ادم آخر از فضل حق سبحانه تعالی مردان بتان را گرفتار  
 ساخته زان کرده و یکی نمیدار آن موضع مذکور از زنی بجه و موی پنی گرفتار کردیم و همراهمان  
 اینجا بتدریج و بسیار حدیاده قاریده بسبب ای حفر دبار کرده اند گشته و زیاده باین نیز  
 و زان را بسیار زیاده و بطور فوج بسته بر سر ای استیخته زان گشته و درین حال فوج ابریه  
 که سبک و درین بر سر و اینجا بتدریج زان چون دیدم که عمر مردان بسیار زیاده با مال اسباب  
 زیاده می بید و ضربت بسیار زیاده است و همراهمان اینجا بتدریج و زانده سوار و پیاده و ادم  
 و زیاده نمودم که بطور شکیله بطور گشت و فوج مخالفان بدون جنگ ضربت توپ گرفته خواهند  
 شد از اینها می زنم اینجا بتدریج باید خواهد شد اینجا از بدنامی زیستن باینکنا می مردن است  
 باین که اولاً اینوقت سرعت تمام زنی الفور را و نشان حمله سازیم آنچه شد فی است  
 بعد از آن اینجا بتدریج پادار و ادم کرده و ادم اوقت فوج مخالفان بدین جبریده  
 باین معضرت پادار و ادم و درین کینا زیاده و در سوار مقابل رسیده و ادم

و این جانب از بهار اجداد خود رخصت شده و هم از برادر هم کلان بهادر و شرفیابان یافته از حرم  
 سوار گشته لبکرانه رسیدم بعد آن این جانب نیز همراهیان خود و صلاح ساخته گفتم که همان موضع  
 برگزیده و اله نا حق گوی بنده قهار میان کس کردند حالا اول آنرا که او نشان نمودن ضرورت  
 و قدری احوال موضع برگزیده نوشته شد که کس بدین و باز در دهشت از ده ضربت و یک سوار  
 ملازم را به بهادر لال سنگه بر موضع کاله کوه دیر داشت و بر موضع مذکور قلعهم هم بود و در  
 عامل و تها و مردمان قریب بقصد نفر سوار پیاده بودند و از موضع برگزیده فاصله یک  
 پادوالا بود لهذا این جانب و صلاح تجویز کرده از رفیقان خود گفتم یکی نیست که اولاً وقت شب  
 بشنخون بفرج پادشاهی که زیر قلعه کاله کوه دیر و در ده ضربت چهار ابدست و دره نشود و  
 نیست که برگزیده موضع برگزیده که تها را به بهادر است فته بنابر ساینده شود رفیقان همراهیان  
 گفتند که اگر دیر فرج پادشاهی زیر قلعه می بود در آن وقت بشنخون دن منایرت و حالا صلاح  
 ندارد و در صلاح دویم هم چندی قباح نیست که فرج قریب کرده پادوالا دیر و در آید  
 اختیار آخرش این جانب مردمان برگزیده را سزا می دادن مقرر کرده بوقت یک شب بقیانده  
 معده و صد سوار و یک صد پیاده و یک صد ضربت همراهی خود و پنجاه نفر پیاده معده یک ضربت  
 خورد و دست پنج سوار ملازمان مصر کج نار این همراه گرفته روانه گشتم و بوقت یک گری  
 روز برآمده معده سواران به ام موضع مذکور رسیدیم و بعد یک گری ضربت  
 معده پیاده هار  
 نقاره  
 کاله کوه دیر  
 و دمان تها و خود می آید

[illegible]

کار و امانی خسیج مردمان هم از بی خود کرده میشوند آخر شش و صد روپیہ بوسیہ برای خرج اینجا  
مقرر کرده داد و اینجانب برای امداد و مصرف بوقت چهار گهمی شنب گذشته از مکان  
کوئہ معوضه سوار جریده سوار شده یک گهمی شنب باقی مانده در سکرانہ رسیدم کرنل معوضه  
خبر رسیدن اینجانب شنیده سر رسید گشتی صبح از اینجا کوچ کرده بطرف شمال از سکرانہ رسیدہ برہ  
ساخت لیکن بوقت کوچ اینجانب از سکرانہ سوار شدہ خاک نموده او شان اینک ساخہ  
سکرانہ رسیدہ آرام ساختیم خاک نمودن از کرنل مہتاب خان و غالب بندن  
اینجانب گشتہ شدن الہ واد خان ملازم کرنل مذکور چون جسم شد روز و وقت  
بوقت یک نیم پاس و از باقی مانده قریب سوار ملازم اینجانب بر دیوہ ہای فوج مذکور رفتہ چند مرد  
فوج را غارتیدہ چونکہ در آنوقت فوج کرنل معوضه تیار بود سواران فوج ہر او شان حاکم گردیدند  
او شان راہ فرار پیش گرفتہ سبک با خود را بطرف سکرانہ بی اختیار روانیدند و اینجانب ہم انور  
تیار بودم این حال دیدہ معوضہ سوار بر سوار گشتہ بطرف او سبک روانیدہ رفتم و از سواران  
فوج متعاند گشت مسمی الہ واد خان کہ در شجاعت و مردانگی اہل مرمن اشمن بود و از ہمیشہ  
چونکہ اینجانب را بچشم خود دیدہ از ہمہ بیان خود گفت کہ حالا استادہ شوید کہ خود را شرفان  
رسیدن بہ درخان گولی بندوق از طرف اینجانب رسیدن کارش تمام ساخت  
سواران ہمہ بیان اینجانب ہم رسیدند و قریب یکبار سوار و پلاٹہا مہ ضرب توپ و علی غل  
فوج طرف سکرانہ رسیدند و از ہر دو صف فاصلہ بہت قدم مانده قریب یکبار جنگ جدی ہر دو فوج گردید  
از ہمہ گوی بندوق بر سوار اینجانب رسیدند کہ اسبم زخم گشت با وجود زخم شدن اینجانب

۱  
 مذکور آواز دادم که این چه نامزدی است که بدو کس گشته از زیر پایش رانی چنانچه زلف  
 مذکور از آواز من دیگر گشته از زیر پایش آن بطور محبت و آن گشت لب آن گلستان مذکور  
 صد بار بر اینجاست و اینجاست در میان آن آغشته بدیگر طشت آمده و پنج چهارم و آن را  
 از آن گشته و زخم شام از فضل حق سبحانه تعالی از خربهای شان محفوظ ماندم گرد و سر  
 چرخ سپید من رسیدند که اسبم گشت لب آن بوی خوشی کرده و از راه خود گرفته آوردم و  
 فرشته کار روی حسنج کردیم بنظر عیبه بهر جایی نداشت نموده کار را خج نمودند  
 رفتن که نسل متاب نشان بر مکان سکره مصر کج زان در رسیدن اینجا  
 سکره از مقام گوژده بباد او مصر و صوفی و غیره کربل و صوفی  
 خود بر مکان سکره رفته و دیر ساخت و احوال سکره قدری نوشته میشود که منم مصر کج زان  
 که از ملازمان با اقتدار راجحی بود و بدینگره سکره و دوفی مخدوم و تحت تصرف بودند  
 و تیسر که از فرمان واریاده و ده دوازده ضرب توپ نزد او بود کربل و صوفی از سکره  
 لطف جنوبی ریه کرده بر آنها نود و یک و ده میخواست که مصر کج زان را از قاعه بجا که خواهر من  
 و قهر خود آورد و صوفی و مقاومت نیارده بدو کس گشت و کربل خود را از فانیات مقام  
 گوژده فرستاد کربل مذکور از اینجا گفت که کربل متاب نشان بایان زانگ ساخته است و در وقت اگر  
 اندوایان خواهند ساخت مکان سکره و غیره از دست خواهند رفت و بر جانشین گفتم اگر خیزد اینجا  
 بهر بلا این توپها و غنیمت نزد کربل و صوفی و کجی است مگر از فضل حق سبحانه تعالی  
 و در راه چلافت که بجا که اینجا قائم ماند لیکن نزد اینجا غیرت بر روز و نایت اگر



پیشرفت بر میان زفت و ناعصه دو پھر جنگی ده پشیمان شده و پس بدیده  
غور ف چونکه شب گردید سواران راجه کویت سنگه که همراه اینجانب بودند او نشان  
اینچنین جنگ مانده بود و لهذا بدو سگشته از مہوبہ فرار شدہ نزد آقای خود رفتند بعد  
از نیل موصوف را آفرید و حوصلہ ماند کہ از ما مان مقابلہ جنگ سازد و مایان ہر روز ہر  
دو روز از مہوبہ سوار شدہ او نشان را تنگ میکردیم آخر شش در اینجا قیام نمودن مشکل در  
کوین کردہ رفت و اینجانب بعد دو چار روز از مہوبہ سوار شدہ بدیرہ ہای خود کہ در گارا  
کودہ بودند رفتیم یکسوار از اینجا سوار شدہ بر موضع کبری علاقہ خوشحال گدہ رسیدہ بود  
آنجا را از جنگل حی کردہ شدہ قریب پانصد مردمان مسلح دیدہ مذکور قوم کوہر بکنارہ دیدہ خود  
آمدہ استادہ گشتند اینجانب معہ دو دوازده سوار مقابلہ شان ایستادہ بودیم و نمیکند ان شتم کہ  
موشی حی کردہ رفتہ فساد نمایند در زمین مسیحی ملین سنگہ قوم راجپوت بدہ کہ جبرکہ بر پست  
سوار بود از اطرف شمشیر بر ہند بدست و شمشیر بدست گرفتہ ترغول گواران کوہر سوار  
می آمد و در اوقت اینجانب دیدہ گفت کہ این شخص جمع نمودہ تن بہا شمشیر بدست کہ فتنہ بر  
میں و چونکہ فریغ گواران رسید گواران قریب پنج حریہ بر چہم براونہ و نالہ  
بر چہم ہا استوار می جان دادہ فی الفور بر زمین افتاد و سوار مذکور زیر پستادہ ماند و گواران  
مذکور خواستند کہ سوار بدیدہ برینجا اینجانب را بدول خود گوارا بنود کہ روی چشم خود فرو  
چنین حالت رود لحد البعث تمام بر پستادہ گنجتہ بر گواران کوہر رسیدہ نعرہ از جا کش  
کہ ہمین گواران سیم گشتہ مثال نقش دیوار شدہ بی حس و حرکت ایستادہ ماند و باز

چرا که صرف از سواران مقابل به پاشنه ضربت می نمودن مشکل و خان نشود که قویتر  
مستجاب نشان تملک ساخته در قصبه میوه رسیده فارت کند و در صورت موجب نامحلی نیاید  
خواهر گردید لهذا امروز پای پیاده شده از روشن جنگ سازم چنانچه این جانب معینان  
در این میان خود پای پیاده شده بمقابله شان بیکان همواره برآمده و ان گشته بیا  
دای که از همواره فاصله و فترت قدم خواهد بود و درین قیام گزیم کر نیل موصوف  
در پیشگاه ایشان ایستاده کرد و کوله از دهن شروع نموده داد و از هر چهار طرف بطور  
در چار بجا پاشنه علی غول شعیب کرده حکم حله داد و از هر صد زیاده و در جنگ از هر چهار  
طرف از دهن از فضل حق سبانه نمایان همچو کوه تات قدم ما ندیم و در وقت اوشان رفت  
و تا عرصه و پھر جنگ کرده آخرش کر نیل موصوف رسیده از اینجا رفته سمت افواج  
روان شده بدره آخورد رفت بعد این جانب هم بهیوره رسیده و اقامت ساخت و روز دوم وقت  
صبح کر نیل موصوف تیار جنگی ساخته از دیرهای خود معه گلی فج روانه گشته و در جنگ  
همواره رسیده ایستاده گشت و یاور شهر پناه قصبه مذکور از جایا شکسته و بی مرتب شده افغان  
بود و لایق جنگ نبود این جانب سندوست و یاور شهر پناه کرده گرفت و مستحق صورت شکسته گرانزد  
قدیم این جانب بود و در شجاعت و مردانگی بی بدل بود و از اطراف دست خود در یک کج مستحق  
دادم و در آن بجه دروازه کوچک ای آمد رفت بود و چون مردمان فوج مذکور قریب رسیدند و در  
دیگره اذعان بجه سرون آمدن بران حله ساختند اوشان تان مقاومت نیاورد و شکسته و از راه فرار  
از دهن بیکر طورت شکسته از جنگی بنده و شکسته شد حق شکسته از ساخت و فوج کر نیل موصوف

هوا داشت مستی امیرخان مردانه بر سوار شده بر زرد امان کوه کوچکی رسیده گفت که این کوه  
و غبار روشنی معلوم میشود و همراه من فرستاده سوار نموده و بپند که موشی را می کشد و بیارم بجای  
گفتم که در میان حالتی این را زده در گذر باز نمیشد و ساجت بسیار گفت که مسهیم سنگ  
طفا که را همراه من کرده و مید که موشی را گرفته بیارم باز بجوابش گفتم که حالا در میان سبب  
تکان راه حالت نیست آنچه که موشی همراه مایان است اگر بخیر و عافیت تمام این هم سید غلمیت  
جنگ شدن بر کبابه کوهن دلی و شکست دادن کرنیل مهتاب خان را

درین سخن در گرو و غبار مذکور صاف نظر آمد که فوج کرنیل مهتاب خان است و بر مایان آید بخیر  
نظر آمدن فوج آنچه که مردمان بودند بدو حواس شده رنگ نشان بر دو گشت لهذا اینجا از آنها  
هیچ نکته نبود و فوج و نالی بدست گرفته و بر سوار شده بطرف فوج کرنیل مذکور روان  
گشتم و امیرخان مردانه که بر سوار بود و پیوسته در دست میداشت همراه اینجا و آن  
گشته و از آن طرف کرنیل مهتاب خان بدست خود پیش از همه فوج همراه خود و بجهت  
سوار پویه پویه غضبناک گشته می آمد و اینجا در آن روز سلاح پوشی از سر پا داران غرق  
بودم در آن حال امیرخان مردانه از من گفت که افسوس صد افسوس از همه امیران است  
نست بجوابش گفتم همچو تو مردانه در چنین وقت حرف بد حوا بر زبان آوردن نمی میدست  
از آفریدگار خود از دیگر کسی امید داری نمی باید اگر امداد حق سبحانه تعالی همراه مایان  
اگر همراه من یک لکه فوج خواهد بود تا هم از مایان هیچ غشانی نیست و حال که تا دو سوار اعم که  
امداد حق سبحانه تعالی همراه مایان است خواهند دید که مخالفان را چنان بزمینت میدهند که

معمر ایسان خود تا اندرون آبادی غنچه بندون تعاقب نموده اگر کسان قبل ساینده  
 من بعد از اینجا بخت نور و نه روانه گستم در اثار راه هر کسی می که پیش می آید اثار لغات  
 و موسیقی اینجا گرفته می دم غرض که چهار هزار اس کاو میشان و مادگادان و زرگادان  
 و غیره غارتین بوقت یکجاسن روز بر آید و در سوز و سریدم اگر چه سبب مانگی در  
 گذار خالت در سپان و مردمان مانند بود مگر قیام حاصلن در سوز و سریدم سبب  
 نه بود و روانه گستم و بوقت یکجاسن در بانی ماده معجزان زده سوار در موضع مال خر  
 رسیده در زیر رخ فرو آمده گستم که در زمین مسیحی ارجن سنگه قوم زاجوت  
 داده که خر جاگیر در موضع مذکور معجزه پنج صفت را آدم نزد اینجا آمده و فریب مسکه آنرا  
 میست و است گوید بعد از این میمانست گذرانید درین خیال یک دم آمده و گوش از  
 مذکور چه گفت ارجن سنگه آهسته گوش اینجا گفت که کر نل هتتاب خان  
 و چون که در موضع کہا که دیر دار و اطالع انصاف یافته از اینجا معجزه فج حبه از سوار  
 سیده بر اسد و راه کہا که کوه آید در اینجا پیش آمدند که گفتم میم اندیشه نیست این گفته  
 اینجا بر خاسته و بر سوار شده لطیف کہا که کوه کوه می روانه گستم و موسی کاو می  
 و غنچه و سبب حسیم که با محبت مانده بود و برای محافظت و آوردن شان در زمان جد  
 حیدر و مردانه با موسیقی باده می آوردند و دیگر سوارهای از مال غارتگی گران با گشته  
 بود و بندگان از شان هم از عقیق که نه سبب می آمدند و اینجا معجزان زده سوار کہا  
 مذکور رسیده و بر کوه کوه یکی پایا و ده شده بالا رفته گستم در بر صحنه لطیف جنوب گنبد

مقرر نموده بوقت شام مع دو صد سوار مردانه از مقام هموه سوار شده بجانب هندون و ۱۲  
کشم چون هنگام شب دو برادر است رفتن مناسبت لهذا اینجا از همه باغش شده بران که احد  
سکاهی بیات اشار راه را اطلاع نموده شده هنگام یک گهری شب باقیاندر زیر هندون  
رسیدم بصورت سنگی که از رقیان قدیم اینجا بود و سابق ازین هندون بلبله فوجدار می  
مأمور بودند با او گفتم که چونکه سواران کرنیل مهتابان فریب صد سوار در مقام میزدند  
و ایشان از راه سه وقت لازم که اول در کافه سواران کوررا کشته و سیان آنها  
خاتین گرفته مر بعد بکمان گهری سیده تحصیل دار را گرفتار کرده خواهند چون گهر  
بدجواسی بوقت اینجا بگذریده بخانه یک کاروبان کشته شده که از باعث روشنی  
همه با پیشیار کشته و نقاره فاخته درین صبح گردید و روز روشن گشت و آنوقت اینجا  
نهایت محنت بود که آنچه اراده کردم صورت است باقی بماند که باقی بماند که باقی  
چون صلاح است از پیش مردان کرنیل طرح داده و راه فرار گرفته شود و این باعث مردان کرنیل  
و گشته عقب بمان جاندر ساخت چونکه از هندون مردان کرنیل عقب بمان شده فاصله  
با قصد قدم خواهند رسید آنگاه بر او شان حمله کرده بقتل رسانیده خواهد شد در ضمن قصد  
سوار و هفت صد پاده علی غول غیره فراهم شده نقاره ها و طاشه ها نوشته بمقابله بمان  
پیش آمدن اینجا حمله سابقه بشت داده است ایشان و اندام و او شان عقب شدند  
چونکه فاصله یک قدم از هندون فاصله بودیم و امیر خان دروغه حمله نموده بمان گریز  
او شان حمله ساخت اینجا هم لاچار شده حمله نمود او شان تا مقاومت نیاورده فرار کردند



راه گرفته بر موضع چهارم رفته مورچه قائم ساخته و کوه که قریب باروشان خواهم زد و از چهار کوه مذکور  
بسیار فاصله چهار صد و دوم خواهد بود که در کربل شهاب خان مغیره بگویند و بهر بیگانه از قلعہ مذکور  
رسیده بنام گرفته است و اینهم از پرویت جی گفتیم اگر از یوسف بموجب صلح انجمن کار نخواهند  
ساخت یعنی کالی است که در کربل موصوف مورچه خود بر موضع چهارم قائم خواهد شد از باروشان  
بسیار فاصله باروشان نخواهد رفت و دست انجمن است که فتنه انجمن شومانی ساخته و خردنشان  
انچه من گفته بود که وقت سج کربل موصوف از چهار موضع چهارم مضرب بجای نشاند و قائم نمود  
بعد از آن پرویت جی کربل متناظران بواسطه حال معرفت و کلامیان مبارک کرد و بدینجانب هر چند  
پرویت جی خواهش نمودم که درین حال جواب هیچ فایده نیست لیکن نشان شومانی ساخته  
و تائیدت از او در جواب الی انجا ماند و درین گفتن باروشان و کونندار این مضران که در خوشحال کوه  
بودند جمعیت یک بلین در چهار مضرب و یک صد سوار شامل نام نه می شدند و رفتن و برگشت

رام ناتهیه محمی رو رسیدن انجمن کمال بود و از انجا خبریده روانه شدند و  
رسیدن انجمن نهاده و جنگ از ساختن از کربل متناظران بعد از  
پرویت جی از او رفتن جی می کرد و از انجمن انجا نمانده گفت که من همراه شما می بودم رفته چه خواهم رفت  
بلکه در حیویر تکلیف هیچ سر نه نهایت است لهذا انجمن بر مصالح مانده از کربل موصوف مقابلت نمود  
ساخت و کار روانی خرج هم ازین مبلغ کرده و طاعت خردش و دست از انجا کوچ کرده و حیویر شدند  
انجمن بهر مکرش باروشان کونندار این انجا را که گشته در مکان کوچ و در رسیدند و از انجا کونندار  
رفته و خوشحال اگر بر فتنه مضرب انجمن مانده و نماند و باز در روز و از انجا تمام گشته و در

کرنیل مهتاب خان پلاطنها و ضربت ب هدا بقابله بایان کرده گو که تا کوپ سر کردن شروع نمود  
 در آنوقت این جانب از پروت هم نام نه گفتیم که حالا همین صلاح جنگ مناسب است که ایشان همین  
 بمقابله او شان بسپارده شوند و این جانب معجبه است سواران غلگی خود بالا بالا از اینجا آمده  
 بر پشت او شان که صرف یک سیر پنجاه است با او شان سیده حمله ساخته فوج مخالفان را نیز منتهی کرده و خواهیم  
 و وقتیکه این جانب از انطرف حمله کنم آن زمان ایشان از بیطرف حمله باید ساخت آخرش همین صلاح مقرر  
 این جانب همه دو صد پنجاه سوار مردانه غلگی خود و قریب صد سوار جاگیر داران را هم با این جانب  
 موصوف پیشتر روانه شدیم چونکه تخمینا چند قدم از آن طرف بودم ستمی کسیر شکوه و غیره قریب  
 صد سوار که عقب فوج مذکور بودند هم یک پنی پی که از من جدا پس آمد حمله کرده و او را و پروت حمله  
 او شان دیده ازین طرف بر پلاطنها حمله ساختن سپاه او را و اینده چون یک شان رسیدند پلطن  
 و اله با چهره توپ او شان و پروت هر طرح و او را و جانب است سر است عنان گردانیده سپاهیان  
 دو اینده شامل کسیری شکوه رسیدند و پنی در پر و حجت از ضرب چهره شکسته شدند و در آنجا  
 و زخمی شدند این جانب حمله او شان دیده از ده که دهم موقوف ساخته بطرف پروت سپاه او را دیدیم  
 چونکه نزد پروت حمله کردیم که طوطی یک بطور است پروت و غیره بهیوس اند و آنوقت آقا غیبه  
 گشت من بعد از پروت حمله کردیم که ایشان جلای کرده مقدمه جنگ احزاب ساختند و خبری نشد حالا  
 هم صلاح مناسب است که ایشان بطور جنگی ده پس باشند اندازم فرمایند و حالا این جانب اندر حرا  
 خاک هم ساخت که انشاء الله تعالی فوج مخالفان را نیز منتهی او را غارت کرده خواهد شد و صلاح همین  
 که آنکه ما و در قریب پنی هستند و این جانب معذرتان مردمان غلگی خود و باید که گشته و ضربت را



۹۷  
فت که عقب سپهر سوار شو و مطلوب خان مردانه در جوش گفت هیچ اندیشه نیست که عقب  
تو سوار شو و انشا الله تعالی همراه شما پای پادشاهی شویم و خواهم زد و خا بجز من کعبه خود مرا ندانم  
پای پادشاهی سوار خان شمشیر با من میزد مردان فوج مخالفان تاب جنگ شمشیر نیاورده گوی  
بندوق با من میزدند از تقدیر الهی گلی بندوق بر مطلوب خان مردانه رسیده کارش تمام شد و بر زمین  
افتاد و با هر سنگ مذکور باز گفت دست خدای من که ترا عقب خود نشانیده بر من مردانه مذکور جوش گفت  
که انی با هر سنگ کارم تمام گشت اینجای بروید و بخت آقای من سلام برسان و برین جنگ و جدل  
منسجمی با هر سنگ مردانه از ضرب گلی گشته گشت امیر خان و غیره جنگ کنان می آمدند و مطلوب خان  
که بر زمین افتاده بود و طاق شستن هم نماده و صدام مردان پادشاهی مخالفان مردانه مذکور  
رسیدند مردانه مذکور در آن حالت چند مردان از ضرب شمشیر گشته جان بجان آفرین و در غیر  
اینجا نبستم اندر وقت رسید اینجانب فوج مخالفان پس با من شد و فوج اینجانب تا عرصه چهار کهر  
اینجا استاده ماند بسبب و بدید اینجانب فوج مخالفان پیش قدمی نداشتند مگر گول و گلوله می کردند  
بعد از اینجانب از اینجانب حجت ساخته در دیره خود را رسیدیم و پروت رام ناهید و همکار سواران  
فوج راج جیو شکو داشتند که از اشرف خان فوج کرینل مذکور بر این اردو ناهید می گشتند و در  
موضع پر مال کوچه ساخته قریب موضع بنک لوزه بفاصله دو کوه از دیره ما فوج کرینل متجاوزان  
رسیده دیره ساخته و کوه چهار کهری روز ناهیدانه باشد خبر رسید که فوج کرینل موصوف سرایه  
گشته متعبه بهر گاه از مقام خود روانه بطرف قلعه می شدند و خبر رسیدن خبر پروت رام  
و اینجانب سوار شده بر فوج مخالفان که فرار شده می رفتند رسیدیم و پروت رسیدن بایان

اینجا از پرویت موصوف گفت که از طرف کر نل چناب خان هرگز هرگز هرگز  
 دل خود ندارند و مقابله جنگ ساخته و فوج کر نل موصوف را بر باد نموده در بر کنات خود  
 و هندون غیر و بندوبست کرده بگریزد و بعد آن اجه بهادار لعل سنگ را غارت نموده و دوزان  
 پس نواب میرخان رسیده جنگ نمایان نموده شکست هم بهی می مغسدان از ملک جدید خارج  
 ساخته شود بطوریکه شد پرویت موصوف از اینجا که بر فاصله رسیده کرده کران بر موضع بر تال و بر  
 کرانم و از اینجا از دیر فوج کر نل متناهیان فاصله بخشش کرده خواهد بود و مانده لیکن  
 فوج پرویت موصوف از طرف کر نل موصوف نهایت هرگز بود لهذا اینجا از پرویت موصوف  
 گفته که اینجا مبع سواران از اینجا سوار شده فوج کر نل موصوف آید و خواهیم آمد جنگ نموده  
 از فوج کر نل چناب خان چنانچه صبح اینجا مبعیت سوار خود و در سبیل صد سوار  
 از هر میان پرویت موصوف سوار شده روانه گشته قریب به فوج کر نل موصوف رسیدیم  
 امیرخان مردانه که از فتنان اینجا بود و بدو طالع اینجا مبعیت سوار شده و در آن  
 رفته است با موان فوج نمایانم و چون که در آنوقت سواران فوج طرفانی تیار بودند بر همان  
 نشسته بر امیرخان دانه رسیدند مردانه مذکور جنگ نمایان پس شده و در فتنه مبعیت  
 مظلومان غلام و الدم و غیره مبعیت سوار به الد و امیرخان رسیده امیرخان دانه بر  
 رسیدن سواران که در غنای سپ گردانیده فوج مخالفان جمله ساخت و مظلومان غیره هم  
 اسبازان اینجا متناهی امیرخان شده و نمیشد باز دوزین چلپش سوار و پیاده ها فوج مخالفان  
 گرداگرد ایشان شدند و از محنت ایام مظلومان مردانه از اسب جدا گشته در آنوقت مستحقان

و بعد در یامی سنج و غیره نمودیم بعد از آن از مقام بیابان به ابروم کلان بهادر معبد و الد صا حبه  
همیشه صاحب زینجانب علی حده شده بشاهجهان آباد تشریف بردند و اینجا به معبد بهادر خور و منظر  
علی خان و وصید پناه سوار و اندر رفیقان خود لطیف ضلع هر پایه شده بحی پور رسیدیم و از راه  
باغ و این سویت ملاقات ساختیم و حصول ملاقات بهاراجه سوای جکت سنگ بهادر نمودیم و بهار  
بهاراجه موصوف از رسیدن من از حد زیاده خوشنود شد و در زمان خواب میرخان پور بهار  
بهادر و راج پور بهار سپانیده جنگ طرفین میشد و در همه ملک صلیو پور بدستور سابق افواج با جا  
از طرف اب موصوف بوده بدست میداشت و در ضلع هندون و توره پاو و بهر و غیره  
کر نیل هتیا خان معصوم کبیر و غیره قیام داشت و او بهادر باغ و اس مستحرام ناته بهادر خور و  
معبد بلین و سی ضربتی و قریب به هزار سپاهیان ناکه جماعت او و هزار سوار لطیف هندون  
کرده بود و بدست ام ناته موصوف معصوم هم ای خود در بکان آنها نیز رسید و مردان تپان بهار  
نیکو را قتل کرده دیره داشت رفتن اینجا از بحی پور رسیدن فوج رام ناته پور  
موجب حکم بهاراجه سوای جکت سنگ بهادر و بهاراجه سوای جکت سنگ بهادر اینجا را غارت  
فاخره و در ضرب توپاده برای امداد رام ناته بدست حضرت ساخت اینجا از بحی پور روانه شد  
بمقام آنها نیز می شال فوج رام ناته موصوف شدم و از بدست موصوف ملاقات ساختیم و در  
زمان کر نیل هتیا خان معصوم کبیر و غیره هم ای برای مقابله از هندون کوچ ساخت و قریب مضم  
باطل از مکان توده پاو و دکر و غله بود و رسید و دیره ساخته بدست رام ناته و دیگر سرداران  
راج بحی پور از طرف کر نیل موصوف نهایت همس می کشیدند و میخواستند که از اینجا و البس کوچ نمایند

کلان بهادر بود و دانشان مان بوقت کوچ مسلح شده سبب ماو بخشی ملازم را دوم کلان  
 بهادر را زور گرفته بدکیر طرف وانه شدند بخشی مذکور از اینجا گفت که سبب ماو بهادر  
 زور گرفته تیسر از فوق اینجا بر سر کوه بود و گفتیم که کجا اند بخشی مذکور همراه اینجا شده دو  
 گفت که او شان بهین آنکه سبب ماو تیسر از اینجا به نشان دیده تن تنها سبب ماو از خیز خسته  
 بمغول او شان سیده عنان سبب ماو به مذکور گرفته با دوا حق سبحانه تعالی او شان سیده گرفته  
 زور آورده حواله بخشی مذکور نموده داوم و والد صاحب و مشیر صاحب را در میان کلان و طلبه  
 و کوچ که بچند روز گذشته در امت سر رسیدیم و در زیر ما غنیم و قریب بیست و پنج نفر و پیدایند از غنای  
 کرده کفتم جوابی را فرار داد شده رفته و قریب یک ماه مقام امت سرورده و اشم و مستحق پرایم  
 در امت سر قید بود و از بهر کور و از والدیم مغفور نهایت کوهستی بود و لهذا اینجا چند بار  
 ملاقات بهر مذکور و غنیم و بهر مذکور از اینجا گفت که سبب ماو از رخت سنگ را از طرف من و اینها سنگ  
 که آن بر جاده افتاده است که چنان شود که از اینجا صاحب بیاید و این سنگ را هم منقوش شده و صبر کرده  
 تا یک سال کند و اینها که از اینجا بیایند و قیام خواهند داشت مخلص من شدند فیست و نصرت  
 که از اینجا صاحبان چاه و کوهستی و والد خود نموده از اینجا شریف و سعادتمند و شود و یقین کلی است که غنای  
 سخن انور خواهد شد و بعد از این که سبب ماو بهر مذکور و از رخت سنگ را هم منقوش شده و صبر کرده  
 بهر مذکور و از رخت سنگ را هم منقوش شده و صبر کرده و از رخت سنگ را هم منقوش شده و صبر کرده  
 و اینها که از اینجا بیایند و قیام خواهند داشت مخلص من شدند فیست و نصرت  
 که از اینجا صاحبان چاه و کوهستی و والد خود نموده از اینجا شریف و سعادتمند و شود و یقین کلی است که غنای

بیان آمده آخرش جان قاریاقت کرد و صد سوار داشته دیگر مردمان سوار و پیاده بار بار  
و موقوف سازند و او پس آن مقام امت سر قیام دارند و سیاه پنج هزار و پیه نقد و قریب هزار  
روپیہ را کاغذ تنخواه بر امت سر و غیره علاقجات نموده داد و برای مردمان موقوفی روانه را در  
و بموجب ویرای شد و غیره نوشته حواله ایجاب کرده خست ساخت روانه شدن کابل  
بهادر و ایجاب از فضل لاهور و رسید ایجاب و جلیو و فتن کابل و کابل  
نشا ایجابان آبا و چنانچه ایجاب مبلغان نقد و کو اغذات تنخواه و غیره گرفته سوار شده  
بمقام چنان کوٹ نزد برادر کلان بهادر رسیدم و صبح از ایجاب کوٹ بطرف امت سر و فتن کابل  
مردمان آن فضل خوانان عزت مایان شدند و فوج سکھان کالیہ قریب سی هزار سوار که بر سر راه ویر  
مید آمدند از آنها پنج سوار زو مایان آمده سوال کردند بطور کبھی نذرانه مایان پس و اگر نخواهند  
داد ایثایان از ایجاب فتن نخواهم داد و غارت خواهم ساخت در جوش کفتم که مایان غارت  
و مرد سپاهیم از مایان امید گرفتن نذرانه ندارند و صبح از ایجاب روانه خواهم شد و بر کسی خست خاضم  
اینکه که تواند بکند او شان سخنان سخت گفته بدیده خود ما رفتند چون که صبح مایان ایجاب کوٹ کرده و  
شدیم فوج اکالیان آمده قریب مایان ایستاده شده دو سوار فرستادند و سواران کور از مایان  
گفت که نه میند و الا ایثان غارت خواهم ساخت و جوش مایان کفتم که اگر مردانه هستند از مایان  
بگرد مایان را می قتل ایثایان حاضر ام آخرش از فضل حق سبانه تعاف فوج اکالیان کور بر سر  
و پس شکر رفتند و مایان بخت تمام از ایجاب روانه شدند و رفتیم و دیگر احوال فساد و مردمان آن فضل  
کوشش اول میشود که مایان شسته نشد و دیگر روز قریب یکصد و پنجاه نفر غارت از قوم سکھان که لازم بود

[illegible]

۱۶۱  
قریب بہرہ یافتہ و سوار بموجب حکم سردار بخت سنگہ از جنہو روانہ شدہ بمقام امرت سر  
نزد سردار بخت سنگہ و کہلک سنگہ رسیدہ ویرہ ساختہ و والدہ جنہو ہمیشہ صاحبہ مکان کلاں  
کہ درجاگیر بود مقیم ماندند اسیان ابدہ رفتن مکان جنہو موقوف ساختہ طی منار لہا نمودہ بمقام  
امرت سر رسیدہ ویرہ ساختہ و از برادر م کلان و خود ملاقات جسمانی حاصل گردید بعد آن بہرہ  
بخت سنگہ و کہلک سنگہ ملاقات نمودم و در موقوفہ مجمع و خلطہ و از اینجانب از حد زیادہ نمودند  
مقام امرت سر یکروز وقت چار گہری روز باقیانندہ اگر گردیدہ باشند الہ ہا شدت تمام گردید کہ سنگہ  
بوزن ہ آثار خواہد بود کہ ہلکی ویرہ و حیمہ کافج پارہ پارہ شدہ افتادند و غیر مصفا فاب غرابت و غرابت  
یک حیمہ اینجانب بفضلہ قایم و ستادہ ماندہ و برادر م کلان بہادر و فرزند بخت دن جنہو ہا و بار  
پای یادہ و حیمہ اینجانب سندنو چل اسپان طویلہ ہمہ میان اینجانب از حضرت الہ ہا و ارشدہ گشتند  
چون باریدن الہ ہا موقوف گشت و نیز شب ہم آخر شدہ و روز روشن گشت تلاش اسپان  
کہ آوارہ شدہ رفته بودند نمودیم قریب پانزدہ اسب این دستیاب شدند و بیست و پنج اسب بدیادند  
بست واقعت آنک ناچار شدہ خاموش ماندیم بعد آن سردار بخت سنگہ زیارت حوالہ دیوی در کان  
کوت کاٹک و پرتش کاٹک ہنودان است از امرت سر کوچ ساختہ تایان ہم ہمراہ شدیم و قطع منازل ہا سنگہ  
یکروز برادر م کلان بہادر و اینجانب و برادر خود را بی ملاقات بدیرہ سردار بخت سنگہ رفته نمودیم و از مصفا  
سردار موقوفہ از اینجانب سخنان سخت میان آمدہ کہ سردار موقوفہ اس فرزدہ رگذاشتہ بدیرہ  
طرفت بعد آن تایان از اینجانب بدیرہ خود ما آیدیم و سردار بخت سنگہ مزاج طبعیت بدست گذارند از ان  
خود کہ کسی را کہ عزت دادہ سر فرزند موقوفہ و آخرش اورا بدین سبب کہ کردہ مال و استبا اورا بجا کردہ

اینجا بن خشت نخواهد طلبید و تجویز یک چون حسن است که از جای که نواب امیرخان معراج خود کوچه  
 کند میان معراج روانه شده آنجا رسید و دیرینه بناییم و باز نواب معصوم از انجانی بوی  
 کرده و در میان آنجا رسیده مقام کنیم غرض که این طور افتاد اقد تعالی نواب امیرخان از ماک  
 جیور بر کرده و هم و یقین کلی است که فوج نواب معصوم را بر باد کرده و همگی نرفتند و نرفتند و نرفتند  
 معصوم سخنان این لعل بیان آورده و روانه شدن نجات این مقام می بود رضاع  
 و ملاقات نمودن برادر کلان بجا و در سردار رجعت سنگه و کهرنگ سنگه  
 آخرش از چهار اجده و پنج سوار یک سنگه بیاور خشت شش ماهه منظور فرموده اینجا بن خشت  
 مسکه با لکی و غیره عطا فرموده خشت ساخته چنانچه اینجا بن از جیور زاده گشته قطعه نذر نهادند  
 و شاه جهان آباد رسید و در تباری سپاه مغر لطوف لاهور مصرف شد و قریب حدیث بجا بود  
 چیده و کار نمود و روانه از فغان این جای طلبیده فراهم ساختم و نیز قریب بقصد روان پیاده کرد  
 دایم و دیرینه خیمه انگریزی قریب است این سپاه یک بخیر فعلی بازده شرف خود نمود و قریب سپاه  
 رویه از یورقنی مثل بلم و سامان سپاه بخیر تیار کردند و تا حدود سه ماه و شاه جهان آباد  
 ماند بعد از آنجا روانه شد و در ضمن خط برادر کلان بیاورید نوشته بود که بنیرام سنگه کجا  
 مختار کرد بود و صاحبزاده کهرنگ سنگه و والده صاحبزاده معصوم و منظر علیخان برادر خرو اینجا بن  
 از نیکان جیور روانه شده بمقام لاهور رجعت سردار رجعت سنگه رسید و والده کهرنگ سنگه دراز و منظر  
 انجانی ساخته که در از معصوم از گفته آنکه خود پیوسته ام سنگه را گرفتار ساخته متعبد کرده و معصوم  
 بهوانی رام فیر ابجانی بدید ام سنگه مقرر فرموده مکان غنچه مستاد و برادر کلان بیاورید خشت



۱۵۹  
داشته گرفتن لاشهای بسته ریگ اندیدن گرفت و از کنیدن هم هیچ پیش رفت غرض از اینها  
که می و در باقی مانده جنگ طرفین میان آن ده بعد از آن دمان طرف ثانی و آنکه با پارچه بار بار زده  
گرفتند که از برای خدا و رسول خدا لاشهای با یز را کرده و نهند که میان برداشته بریم اینجا از برای  
خدا اقبال ساخته لاشهای و شان گذاشته داده که برداشته بردند و مگر فوج طرف ثانی برآید  
مورچه خود را رفتند و ازین جنگ دمان را حمله برد و کشته شدند و ذاب امیر خان نهاد مرغی که نگلی  
خرب توب از مورچه خود برداشته بدیده گاه برده از اینجا کوچ کرده برو صورت پدید آمدن توبت با کشته  
که در صورت پدید آمدن فوج پناه شود و ضربت میان آن گرفته و داخل کارخانه راج سازیم و با کشته و کسل  
خود را نورانی را با مورچه کشته شود که میان مورچه با بر جاست کرده برویم چهار جاده و راج سوار جاست  
بهادر عرض معروض انی موصوف اقبال ساخته حکم داد که یک ساعت قوت سازد و از مورچه الهام  
و اب امیر خان نهاد کسب وجه فراحت سازد که ذاب و صوف در چاه گذاشته ضربت میا خود گرفته ببرد  
اینجا از حکم آقا مخدوم دلا جاکشته و ذاب امیر خان در مورچه بار گذاشته ضربت با در عرصه و در  
بکرم تمام گرفته و میان چهار جاده سوی حکمت سنگه نهاد بر اما تم بر سر و دره اینجا تشریف آورده  
خاطر دار می شسته نام بخوبی فرموده و اصل علی سراسر می شدند و نیز نهاد راج از زبان مبارک  
و فرزند کرده فرمودند که بسبب نصاحب این راج قایم مانده و بجلد و بی حاشانی و فرضا و غنا که یک  
رویدید بخاطر این فرموده عظامی فرمودند و آن اینجا زحمت خصیصه بطرف لا بهر خواست  
او بهادر و نامزدان است کار و زحمت و اینجا از او نهاد و موصوف کفتم که از فضل الهی این راج  
ناگفته مورچه برداشته و جنگ و قوت گشت لهذا زحمت تمام نمود و اگر این صاحب را بگویند

اینجا بایست که موریچه مذکور را قیام دهیم و اینست و اینجاست القین که بود که موریچه مذکور را قیام دهیم  
 مانند این که هم از رفیقان قدیمی که مردانه بودند موریچه مذکور متعین کردند مگر قریب یا چند نفر را و  
 مسئله را و بهادر را موریچه مذکور فرستادیم و چنانچه فرستادیم که از سپاه مذکور قیام کنند و یک  
 مکتوبی به پسر را و بهادر را و موریچه مذکور فرستادیم و مکتوبی ازین مردان را هم و رفیقان اینجا قریب  
 صد نفر اند که هم اینجا در موریچه بودند و ابی سرخان بهادر از حرات و کلا و اینجا بنشین غشای  
 شده هم که در آن فرج خود یکی کرده بود و بوقت نیمه ظهر شبانه حمله ساخت مردمان بر پیش کین  
 یکبار مردمان بودند تا بوقت صبح و در موریچه را که داشته راه فرار کردند و مردمان طر فانی تخت  
 او شان شدند و از آن حال قریب مردانه از رفیقان که خوب کم اینجا از موریچه خود را انداخته و  
 فراریان شده و دیدند مردمان طر فانی مردمان سوزیان جزیرانی میکردند مردمان در آنجا  
 مردمان فرج طر فانی رسیده گذاره مردمان فراریان کرده و انداخته و مردمان از آنجا سپاه  
 در موریچه اینجا بنامد بطرف شهر چو پوز رفتند و از مردمان رفیقان اینجا از مردمان طر فانی  
 و دیدند شیرانی گردید قریب هفت آدم از طرف ما و الا که شته افتادند و در آنجا پست کردند که  
 بودند مردمان طر فانی مال بالاش را که شته شته داده باز بقاصیه بچشمش قدم شته شدند  
 پیش داده شته شدند و از طرفین لجه لجه زد و چنگ میدادند و در میان تلپن میزدند و راه را و بهادر  
 که بودند ضربتی به موریچه اینجا که بود گرفته و به شهر چو پوز رفتند و ابی سرخان بهادر و از چنگ کلا  
 داده که صد تا توپ مایان میزدند و قریب پنجاه نفر آدم از فرج طر فانی حمله ساختند از اینجا  
 میکردند و چون که از فضل حق سبحانه تعالی حوصله جنگ در آن راهانمانده اند الا چاره شته بهادر

نیازی ساخته روانه می بود گشتم که برای خرج نوبات و غیره یک پیاده هم موجود نبود صرف توکل  
خدا ایشالی میفرستم و در انسانی که مهاجران قوم بزاز معز نگاوان محمود لیاچه و غیره بنظر آمدند آنها  
از فرمان خود غارتیده ضبط کردم و از انجا روانه گشته بموضع بریال تمام کردم و در اینجا مال محمود  
ترگاوان که قریب پنصد روپیه بود فروخته بسور پوده که قریب یکصد و پنجاه سوار و چهارصد  
و پانصد پیاده بودند تقسیم کرده داد و از انجا روانه شده بجای رسیدیم دیدیم که از هر دو سمت  
هزارسان اندواز را و بهادر را بخمس ملقات کردم در آنوقت منسمی زرنجن لال و کلیل نواب  
امیر خان جابح ال سخت از را و بهادر میگفت و را و بهادر سنگون گشته هیچ نمیکفت لهذا بطبعین  
غضبه کمال رسیده از زرنجن لال مذکور گفتم که اینچنین سخنان غرورانگده گفتن چه ضرورت صحت اینجا  
از همه ملازمان ارجح پیش قدمی نموده قریب رجه نواب امیر خان بهادر رسیده موجه قایم کرده بمقابله جنگ  
خواهم شد و ایشان بخدمت نواب معصوف فقه بگویند چند انگشت دارند بر اشرف خان بکنند اگر اشرف خان  
تجاه کرده خواهند داد بعد آن سخنان غرور شدید تر از ارجح به پو باید ساخت و اگر اشرف خان هیچ پیش  
شما نخواهد رفت تا از ارجح چه خواهند ساخت بدان اینجا بودی که گفتی خود وقت صبح فرمود چه  
نواب معصوف رسید و موجه خود قایم ساختم و را و بهادر را بخمس قریب چهارصد و پانصد پیاده  
و یکصد و پنجاه سوار و یکصد و پنجاه پیاده و از نو اینچنین فرستادند و قریب رجا پیاده و بهادر ملازم  
اینجا می دند و دشمنان از موجه اینجا قریب یکصد قدم پیشرفته موجه قایم کردند و چند که اینجا  
از آنها گفتم که اینجا موجه پیش موجه اینجا قایم ساختن صلاح است چرا که از وقت جنگ قایم  
ماندن امیر محال است لهذا الا از اینجا فرستاده شامل موجه اینجا شود و دشمنان با گفتن

مبارک این فرمودند که ای نسبت خان سخن از اندازد گذشت تا جدی بحال چهره ایشان نظر  
نمی آید بچو آن کفتم که اقتضای همیشه خال بجانب حق سبحانه تعالی میسرند بحال از مشاهده حق  
بایان چه حاصل در وقت مشاهده حق سبحانه تعالی واجب لازم و لازم ازین سخن تند گشته فرمود  
که هیچ ای الهی سوا من شریک من سازد و از کلام ساز جان از راه چشم ما بزرگوار و چشم ما کاشاید مانند  
برادر مکلان بسیار در دست و در میان او و دهنده بند کرده داد بعد آن برادر مکلان بسیار در دست  
برو احمد حسن شریف الدین که در کشتن سال رسیده جان بمان فرین سپرده برای اطلاع نوشته شد  
و در این وقت سنگی که امروزه در دست ایشان است که سنگی که واقعه و الدنم نهایت اند و نگین شده  
و مختاری کار آنجا بدستور ایشان برادر مکلان بسیار کرده داد فقط خود که خبر واقعه جانگاه و الدنم  
رسید رفیقان این سخن از من گفتند که آنچه شدنی بود شد و در صورت حق انصاف است بود  
در حکایت عدل از اب امیر خاتم است چرا که جمیع رفیقان مردان ما همه است در وقت جنگ  
انصاف گذر نخواهند ساخت و بلا رفیقان مردان و کار از موده بچو در جنگ عدل کرده خواهد  
شد در مصیبت ضرورت بچو انصاف است پسید و علاوه ازین راجحی بود هیچ فایده است  
ما حق خود را در بلا انداختن صلاح نیست و در حق و است چهار لکه و پیرامکان در حق خود است  
از بخار زنده شده و از بخار رسیده و از برادر مکلان و الدنم صاحب مشفق مکرر خود را مریدان خود  
مناسب بچو این کفتم که آنچه میگردید است مگر حالا که در راجحی بود است و در وقت جنگ بچو رسیده  
در ضرورت اگر آن وقت شامل مجاری جوی و الدنم خود است موجب نامی در دنیا خواهد بود و ملوی این  
آنچه در تقدیر نوشته است از آن رسیده کم نخواهد بود و چنانچه این برگشته نشان خیال نکرده است

نیازی ساخته روانه نمی بود کشتن مگر برای خرج ثوابات و غیره یک پیله هم موجود نبود صرف موقوفه  
خدا تعالی میفرستد و در انشای او مهاجران قوم بر از منزه زکاوان محموله پارچه و غیره بنظر آمدند  
از مردمان خود غارت شده ضبط کردند و از انجا روانه گشته بموضع ربان مقام کردند و در انجا مال محموله  
زکاوان که قریب پانصد روپیه بود و در دهنه تسبیح ریخته با که قریب یکصد و پنجاه سوار و چهارصد  
و پانصد پیاده بودند تقسیم کرده داد و از انجا روانه شده بکیو رسیدیم دیدیم که از که و میهمان  
براسان اند و از راه و بهادر با بخ و دس ملاقات کردم در آنوقت منسبی زنجین لال وکیل ثواب  
امیرخان حوایع الی سخت از راه و بهادر می گفت و راه و بهادر سنگون گشته بهیچ می گفت لهذا بطبع  
غصه کمال رسیده از زنجین لال مذکور گفتم که اینچنین بخان غور آگنده گفتن چه ضرورت صحیح اینجا  
از همه ملازمان ارج پیش قدمی نموده قریب چه ثواب امیرخان بهادر رسیده موقوفه قایم کرده بمقابله جنگ  
خواهم شد و ایشان بخدمت ثواب مصروف شده بگویند چند انگشت در اندر اشرف خان بکنند اگر اشرف خان  
تجاه کرده خواهند داد بعد آن بخان غور رسیده تر از ارج بپو باید ساخت و اگر اشرف خان بپو  
شما نخواهد رفت تا از ارج چه پو خواهند ساخت بعد آن انجا بپو بگفته خود بوقت صبح فرمود چه  
بپو مصروف رسید و موریجه خود قایم ساختم و راه و بهادر با بخ و دس قریب یکصد و پنجاه سوار و  
صنوفی مع یک سکنه بطریق اندازند و اینچنین فرستادند و قریب یکصد و پنجاه سوار و  
بپو دند اویشان از موریجه انجا بپو یکصد و پنجاه سوار و موریجه قایم کردند و چون که انجا بپو  
ما گفتم که انجا موریجه پیش از موریجه انجا بپو قایم ساختن صلاح نیست چرا که بوقت جنگ قایم  
در محال است لهذا الا از انجا بپو فرستاده شامل موریجه انجا بپو شود و اوشار با گفته

[illegible]

ماتند و در بعضی قعه خاص مهاراجه او هر اچ سوار جکت کشند که بنادور و خط را و بنادور را  
برای طلب این جانب از خود بقیام هموه رسید و نیز خط را در کلان بهادر از میانان جنوبی علاقه را بهر  
در حلقه نمودن الدم از این جهان فانی به عالم جاودانی طلب این جانب تا که تمام رسیده و قدر را قبول  
وفات یافتن و الدخول و شسته بشود و فو که این جانب از مقام شاه جهان آباد را در هر چه بود کرده و آن  
بعد از آن که در ظاهر علیجان مع دیگر مردان بخدمت الدم در کان بنور رسیدند بعد از کلان بهادر  
مع والده صاحب و عمیره صاحب از شاه جهان آباد روانه گشته و فرجه رسیدند چون که خبر رسیدن  
کلان بهادر بخدمت الدم رسید و الدم از فرج پیش از آن سوار از جنوب برای استقبال با درم کلان  
روان شده فاصله پنج کره رسیده و و الدم بدیدار برادرم کلان بهادر دیده را نور و خاطر را سر  
حاصل نمود و در اینجا و الدم و برادرم کلان بهادر از اسپهان فرود آید و شسته و الدم فرمود که تمام هم  
اینچنین راحت سرد که از دیدارشان حاصل کرده گاه نشسته است از همیشه چنانچه در ظاهر  
خوشتر این جانب است و فو که در کسی مقدم خوشی و در دل این جانب میشود آنگاه کار بار و نیوی است نشو و یا  
بنامی شدید برین عاید میگردد و حال از دیدار ایشان یا و در حد خوشی بطور رسیدند باید دید که چه غم و غم  
و بسیار اظهار خواهد آمد بعد از آن که این جانب بنوشته تمام سوار شده به کان جنوبی شریف برود و آن شرف و  
فرج بشک و الدم شدت تمام پیدایشم چنانکه معاویه میافزند سود مندی افتاد و بر عکس شد و فو که  
و قایم ماند حال منشت و بر خاست هم مانده چون که روز سوم یکبارس روز بانی مانده بود و زمان  
که الدم بر آنوی با درم کلان بهادر و برادر کلان بهادر از من این زبان جوین جان می نمودند که  
که مبارک بر آنومن بود جان مبارک از جانب بای مانا بستیم قطع گشته از زمانه و الله اعلم

[illegible]



لنایدن موشی را اندر هرگاه که اینجانب در کلبه با تو دی رسید آنجا که سکنای با تو دی قریب باشد  
فراموشد پیش از رسیدن اینجانب راه را مسدود ساختند و از عقبه هزاران مرد هقان بغاصه قدم  
از موشی رسیدند از زمان پاره ایان سواران فرار پیش کردند و پیشش کس سواران همراه اند  
که با نوبه مردمان بخار خاک تا فلک کشیده که آدمی بنظر نمی آید آنگاه اینجانب مردن خود اختیار خست  
اسبان را دوایند و بر آنچیزه و غول هقان رسید پیشش پادار اینجان کشتم که همه با بخار کی داشت  
راه فرار گرفتند و مردمان با تو دی که راه مسدود ساخته بودند آنها هم فرار شدند بدیره خود رفتند چنانچه  
بحیر و عافیت پیشش شمار موشی را گرفته بود بدیره خود آوردیم چونکه موشی با لیت بستم و زور و  
بود اینجانب روز دوم موشی را بیک مردمان همراهی و طلبتخواه سابقه و دو پایگی دادم چونکه نزد  
همراهی مال گیر رسیده چنانچه بیک سوار و پیاده با موشی را گرفته بر خستم رفتند حرف قریب چهل سوار و  
پیاده حاضر ماندند هرگاه که همه مردمان بر خاستند رفتند از زمان طبعیتم تند گردید و بر ملا گفتم که تا مرد  
اینجانب بطور دیگر خاک میاخم و حالا جمعیت موجودیت مردمان طلیل اند انشا الله تعالی انقدر  
جنگ که ده خواهد شد که همه با آفرین خون خواهند گشت چونکه از بر خاستگی جمعیت همراهی خبر نزدشان رسید  
دو تان مهتابان موبلا آنها فور همراهی خود از قلمه بر سوخته نموده و در کوه از مهوه بغاصه  
ساخت چون رایتم ماه چه بود و گر ما و هوا و تن داشت تمام بود و در یک سو حی اندم هنگام دوم  
یک سبای تگش و کان بسته پیاده شده بر سو اینجانب رسید ایستاده شده گفت که برای تو گریه دادم  
اینجانب بخوش گفت که حالا وقت بیوقت است چهار گریه روز باقیانده باید آمد پیشش گفت که  
بطور اگر ان صد کرده نیز دم این گفته رفت و این دم فرستاده و لتان و مهتابان خود و خان

عزیمت انداختن مصالح نوشته بالا را پسند ساخته و بجا آورد هر چه این جانب را در روز و وقت  
 منت آخره عطا کرده و در مجمع بهر صورت نمود و حضرت ساخت این جانب منتهی شد سواران و پیاده  
 حیدر روانه گشته بیکان مهو و قلمه شده و در قفله <sup>بازمان</sup> بود رسید و دیو ساخت و از دیو با انضام  
 گاو میش و زنگاو و ماد گاو و کرده فروخته کار و آخر چرخش و نیز جمعیت سوار و پیاده و قریب  
 ششصد مردمان بود و گشته و کرنل و پانچان و پلاژ و صد سوار و دو ضربت پهلوان و شش  
 سیله نموده بر این جانب رسیده و همی هتایان کنی لازم کرنل موصوفه و عیادت و دلاوری و جلال نام و در  
 سپهری بی میل بود و کرنل موصوفه گشته که من شرفشان را خواهم کشت و دشمنان بدخواهم آورد و  
 انوقت اینچه بجلد و می جانفشانی سلوک کردن منظور باشد بکافند نوشته خواهی که ده و هشت چنانچه کرنل  
 موصوفه گفته اش اقبال ساخته و بیات بند یاد و روز و غیره و از ده و ده راجد و جانفشانی نام کرده  
 بکافند بهر خود نوشته و او چنانچه دو تاجان بدو رسیده باشد از اینجاری و اندیشه شده زیر طنا قلعه که  
 ز نه روز و بیاتمه ای رسیده و خواهد بود رسیده و نیزه خود ستیمنانچه هر روز و ما بین این جانب و آنها جنگ  
 و بدل میوز فضل الهی و چنانچه هر جنگ افواج آنها غالب افتاد و نیزه روز و انواع انواع جنگ  
 بدل میشد الا حال آنکه با تحریک کرده شود اما مختصر نوشته میشود بعد آن این جانب یکروزه را بهر خبر  
 از قلعه مهو بهیضه انفسد شسته پیاده و یکم نیم سوار بر آمده باینجه سوار و کلاه و رستم و از اینجاری و روز  
 چهارده را غارت کرده بر باول کهره رسیده و پیشتر مذکور فرشته کار و از اینجاری و روز بعد آن از اینجاری  
 شد باز آمده آمدن مهو به نمودیم و در انرا راه هر دو یک پیش آمد و پیشتر آن محاسن و نمودیم و یکروزه  
 قریب ششصد سوار و یکروزه آمدن مهو به نمودیم و در انرا راه هر دو یک پیش آمد و پیشتر آن محاسن و نمودیم و یکروزه

کوه قمریست کرده وقت فکیر می سنگه قلعه در و دل خود است نه هر و پلتن را  
 من علی ده شده در قضا شر فغان خم به گشت لهذا قلعه دارند کورنجان که لایق گفتن بود و زبان  
 در ده اینجانب را می بیند اینجانب همه سوزان بر این خود از اینجا سوار شده بجای خود  
 رو بهادر با من این مهاباد و هر آخر خاطر دارم اینجانب از حد زیاده کرده آفرین جهان شد و قمر  
 بجای خود برپا میامیزم مهاباد و هر آخر خاطر دارم اینجانب از حد زیاده کرده آفرین جهان شد و قمر  
 فرد جا که بنام اینجانب نوشته شد به خاطر خاص دیگر نشانها مگر که تده حواله اینجانب نموده بودند و قمر  
 و قمر که فساد نواب میرخان فتح خود گشت و در ملک دست ارج ظهور خواهد رسید آنرا بر ملک  
 علاقه جاکه در حال اینجانب خواهد گردید به صورت خاطر جمع دارند و بسبب آن کرده گرفتن دیگر  
 ملک ارج جلیور نواب میرخان غیره تنگ خراج بدرجه کمال بود و با یکدیگر مستورا محل نماند بسبب فاکتشی  
 شبانه روز غل و فریاد الغیات الغیات میکردند و احوال تکلیف بود چنانچه خاص دیگر کار خانات ارج  
 نویسم که حال تکلیف اندازده عقل برین شده وقت در اینجا اینجانب که رفاق مستحکم بسته بود و در اخور  
 قوت لایوت از راج میخواستیم رفتن اینجانب از چپ و در تمام مهو و راهم گرده و سنگ است  
 از قوج کر نسل مهتاب جان من موجب حکم و صلاح راج چنین بخور گذارده خراج بر ایشان عجز و کردیم  
 در همه ملک ارج بند و است ملازمان نواب میرخان است کر نسل مهتابان ملازم نواب میرخان و در  
 پلتن و بیجا خبرت و بیچر شش سر اریاده قوم افغان صلیه علی غول و قریب کینار با صد سوار و در  
 بهندون و غیره بند و است کرده گرفته است اینجانب در آن صلیه رفته کار و اهرامیان از آن صلیه خود  
 و نیز از کر نسل میخواستیم و در مقدمه و مقابل جنگ خیمه کرد و در الجاری و فرمان بداری حکم ارج

ساخته برید و آنه مذکور بموجب گفته من بنویس و غیره اسباب است یک سید و غلط کرده  
 بناده روانه گشت بعد آن ایجاب از آنجا برشته است بهر سبب از جای که آمده بودیم به جای رفت  
 گشتم و با وجود زخم کاری سبب من تلعصه بخاک می آید ایجاب کردیم درین صحرایان پیاده  
 طرفانی چند بار بر میان روداده و در قیکه او شان در جنگ میدادند تا وقت ایجاب پیش می رفت  
 بر او شان سیده ششیرانی میکردم و ایجاب را مردمان طرفانی بخوبی شناسانند و از فضل  
 حق سبحانه تقاطر فتنه و اله تار من اسخورد و تاب مقابل ششیر نیاروده دور استاده گشتند و درین  
 قریب پیاده رودند علی غل از دیگر طرف آمد بر سر میان که ناله و بی هر بود و سیده ایستاده شدند  
 و گوی بند و تهازدند و جانچان بخود یغی میدادند بود که میان سبب بر رویه آمد و دود و دانه رسید  
 جریه را گفتم لهذا از آنجا استاده ماندن سبب غمان اجبت کشید بطرف سیاهل روانه شدم  
 دیدم که ضرب توپ کرای استاده اند و کسی که از انداز و غیره یک آدم هم نیست ایجاب از پشت این  
 اینست جوی خود را به یک از رفیقان خود سپردم که گفت که اندرون سیاهل برده معاویه جز سبب ایجاب  
 باید ستای ایجاب در وقت پارسیده از دست و کله بر فوج مخالفان زد که فوج مخالفان اراده حمله نمود  
 نموده استاده شدند و گله ضرب توپ را شروع کردند و در خضره قریب پیاده شدیم و ایجاب  
 رسید و هر گاه بار ایجاب می فرستاده و در آن فوج و کله اندازان غیره را که فرار شده رفته بودند طلب  
 فراتر ساختم و از سر نو در جنگ گشت و از هر دو طرف کله توپ می رسیدند و از فضل حق سبحانه تقاطر  
 در مان فراریان فوج میر رسیدند و دیگر گشته پیغمبر می ساختند و تا یک پاس جنگ نظر این میشد آخر  
 بخند فوج طرف دیگر رسید و از آنجا برشته روانه شده دیدم پا خود رفتند و دیگر روز راه ما را

آفتاب برآمد و روز روشن گشت فوج راجه بهادور لعل سنگه گوله با توپ بر بایان دهن دوم  
ساخت چون دیدم که گیسری سنگه و غیره فرار شده رفتند و از گوله با توپ سوار و اسب آتف شدند  
سواهی زمین سواران همراهیان لاتی کار نبودند و منستم که سواران همراهیان تاب نیامدند و راه فرار خوا  
گرفت لهذا یکی سواران همراهیان خود را حکم دادم که بسبب گوله با اینجا بیستادن ضرور و مسلک  
نیست اینست بایان از بخار وانه شده در قلعه سیاهل رسیده استاده شوند خبا پنجه مجرب کفیه  
من بگر سواران وانه شده فکند شش مردانه که از رفیقان قدیمی بودند و ماند بودند مثل امیر خا  
مردانه نزد من استاده ماندند و فوج طرفی ضربه پیاپی را پیش گرفته بر بایان حمله ساخته  
قریب یکصد قدم رسیده گوله تو بهایمیزند و در اینجا یک دریا می بود اینجا بزرگوار رهند  
مذکور برای حفاظت گوله با استاده گشت طرفی فانی واده با پلاژنها مضرب توپ بر کنار هندی مذکور  
استاده شدند و قریب صد سواران و نندی مذکور آمده بر بایان حمله ساختند و چون که قریب  
اینجا بستم شیر کشیده بر او نشانستم از فضل حق تعالی او نشان تاب مقاومت نیاورد و گشت  
داده راه فرار گرفتند اینجا بستم شش سوار وانه عقب آنها کرده بجای که نصف پلاژها بزرگوار  
ندی استاده بودند رسیدم و کنار هندی مذکور در یکد قریب پنجاه و دو نفر خود آمد بودند و بآن  
پیاده با استاده بود اینجا نشان بهم نفهید و سبب بالای کنار هندی مذکور را ندیم که صیدا  
گولی مذوق او نشان روی من مذکور از آنها یک گولی بست و در استاده در استخوان  
ده رفت گولی که رسیدند که  
زاده از بالا کنار هندی مذکور افتاد  
است گشته علما حده مد  
اندا  
و آنوقت از

سواران فراهم نموده بجهت شصت سوار در پی پیور رسیدم و معرفت را و بهادران بخود  
پردست نمودند حاجت محاربه صاحب را سوار بجای سنگه بهادر ملاقات نمود و حاصل کردم  
دوران آن محب شاه خاجان بن حق سپرده نواب میرخان در محب سپهسالار بهادر و لعل سنگه و کزیر  
بهتایان بن محمد کزیران غیره سواران مثل نواب شید خان و دیگر فرج همراهی خود در یک پیور بند  
قرار واقع کرده گرفت و دوران ایام مسمی کبیری سنا فاده در بکافان سرحد و پلکان و در نوبت حاج  
جی پور و در بخت محمد سوار و پنج چهار هزار پیاده متفرقه در بکافان کبیر در بخت در اچا و در  
محب سپهسالار و دیگر جوان سوار پیاده و فاصله چهار کرده و در بخت لهذا محاربه سوار جنگ سنگه بهادر  
اینها با حاجت فخره محب شیر عطا کرده و یکصد سوار دیگر همراه داده برای امداد فاصله از مذکور  
فرمود اینجا به شصت سواران یکی یکصد سوار تعیناتی از جی پور روانه گشته بکافان رسید و در  
ساخت بعد آن بوقت صبح کاذب یعنی دو گهر و شب قیامده راجه بهادر محب فرج چار بطور شصت  
قریب نیم کرده و از دیره مایان سپیده بود و کلا طالع آن فرج مایان سپیده کبیری سنگه محب سوار  
همراه خود بمقابل فرج بهادر سوار شده و در آنوقت اینجا حاجت عمل بود و لهذا اسم خان  
رسالدار را بوقت رفتن فغانش کرده و ادم که اینجا غسل نموده و بگذر از ایشان خواهم سپید گمر  
ایشان را سناست که عقب کبیری که استاده باشند و فیکه اینجا شامل ایشان خواهد شد از آن  
کفیه صلح وقت دیده خواهند و طاعتا رسیدن اینجا پیش قدمی سازند بعد آن حاجت بلدر غسل  
کرده سوار شده و نیزستم دیدم که کبیری سنگه مذکور محب جمعیت همراهی خود در بخت داده و در  
سواران سفید نموده بمقابل فرج بهادر استاده و اینجا سواران همراهی خود رسیدم که

و غیره فرارنده رفتند و از کوله با توپ سوار و اسب مسیور

نزد استم که سواران هم ایشان تاب نیامد و در راه فرار خوا

که سبب گوله های اینجا است و آن فرار و مسیور

استاده شوند و اینجا چه بود که گفته

بود و مانده بودند مثل امیر خا

ما بان جمله ساخته

اروند

رید و رواله خست شده بهر پور

جانب الدخ و مقر نموده از راجه بهر یک که خست شده و شکسته در ساجهان بدر

کلان سواران گفته بدو میان بدو همان سخنانی که لایق نبود از جانب لظهور آوردند و مسمی منو که از میان

طغی خد مسگاری اینجا میگرد و اینجا نام برده را بدرجه علی رسانیده بودیم و هزار مار و سیه چ

ساخته شادی او کرده داده ملک و جانش نزد قایلان اینجا میماند منو کورنگ را در دم کلان

بها و در غلامانیده از من علی کرده نزد خود داشتند و نیز فکر رفیقان او غلامانیده و دیگر سخنان کار

که لایق نشان جانب موصوف بودند نمودند مفصل حال نوشتن مناسبت اینجا بحال بزرگ هر چه داشته

گذر نموده بهر یک مگر طبعم کمال حق شد الحاح رسیدن خود و خدمت الدزد گوار خود موقوف ساخته

جلیو رسیدن و از مرص حاصل نمودن از چهار راجه ای که شکست خورد و از راجه بهر یک

و فرزند است و دروغ او نشان معلوم نخواهد شد لهذا اینجا بیاوریم و او نشان بر زبان او نشان شود  
که ستمی امام بخش کوزنگ قسم قرآن خرافه دوده آنچه که میافان بابت طلب خود او را کم نگه و غیره و  
بگوید آدم اینجا با نوقت با افان محبت امام بخش کوزنگ برو نکم باورشان خود ادا و حاجت  
بال بود طلای و غیره و او نشان است خواله آدم اینجا با نوقت بپند خرفش حکم پنهان و گفته  
اینجا بنموده و قرآن شریف بر سر امام بخش کوزنگ نهد و او کوزنگ کوز آنچه بنامان بابت طلب خود  
نموده و به طاعت که میانه فی القور از آدم اینجا باورشان باشد و داده و آنچه که از طلای و او نشان  
اینجا بنموده و او نشان گرفته خواله آدم اینجا بنموده و او در ضمن خط بردن کلان بیاد از شاهجهان آباد  
برواید و در هر یک کتاب صاحب و بر سر طلب اینجا بنده حاجت معنی با کلان اینجا و آن گشته و  
کرده و در شاهجهان آباد رسیده از برادر کلان بیاد ملاقات بسیار حاصل کرده یک خولی گریه گرفته  
قیام در زیدیم و نیز از مشک صاحب ملاقات ساختم تا بیاورم و خط او را بسیار و جوئی  
کرده و در شاهجهان آباد مقیم بودیم بعد از وسیله ترایه مشک صاحب بیاد از شاهجهان آباد  
برادر غم کلان بیاد اینجا برادر خور و غم علیان روانه گشته در انور رسیدیم و او را به الورواله  
بسیار طلبت صاحب بیاد بسیار بیاد از فرموده گفت یک شخص از برادران خود اینجا گشته و  
برادر غم کلان در این غم خرام خیره و دختر کلان و او را به وقت گفته فرستاد که انصاجان  
بر زبان مبارک خود بیان بگوید که فایب نیست نشان او در الور باشد و چون اینجا بیاورم معلوم شد  
بله بیستم نهایت ناخوش شد و از برادر غم کلان بیاد فرستم که اینجا بیاد فرستاد و چون بهر دو  
از این گشتن برادران این بویک صحرانصاجان میگردم خبری که نمودند بهر کرد و این وقت اینجا





[illegible]

موصوف نهایت رخساره شده زلف چونکه اصل او ناقص بود و کینه از طرف اینجانب تا حق رسید  
سجده گرفته در بی غایت رفتن شد لهذا از اینجا کوچه نموده در مکان عیسای که در مکان مسجد بود  
سجده تمام ساخت و همگی سوار و پیاده با هم راهیان اینجانب طمع داد و از من علی که کرده بود  
و طلبید که رفت و فریاد برخواست سوار و پیاده شد تا در پیاده شد و اینجانب با قیام در چهار ضرب  
که نسل موصوف بر روی اینجانب سپانیده داد و انواع انواع سخات در روع بر من کشید  
هم اینجانب بر سر سرور و دل خود نیار و در مردن خود مقرر کرده بخواستن سخت کفتم و از وضو  
نسل موصوف دست می کردم چنانچه بر صاحبان مقدمه اینجانب از و گفتند لیکن بر و راه نیاند  
زیاده بر سر رخسار آن چونکه دستم که هیچ تیرات صورت گذار نشد لهذا اخبار شده چنانچه بر  
اندیشیدم که نسل موصوف بجهت منجان بهتر و بر یکدیگر اقبال ساخت از من طه ملائی از دانائی با خود  
بیرون کشتم بعد آن آنچه که گفت قبول ساختن حکم طبعیت او درست گردید و اینجانب  
رو برو خود طلبیده پر گشته با من که معشای او چهار موضع علاقه پذیرگی محاصل او از یکدیگر و بر  
زیاده در دست بصیغه جایگزین کرده و حاله اینجانب کرده داد و بعد از این کفتم که قبالان من در مکان  
بفاصله دور در اند و در مکان بالنسب طلبیدن مناسب است لهذا یک قطعه روانه نام تحصیل از اینجا  
نویسانده دهن که قبالان خود را در این طلبیده شود چنانچه استعدا من بنشیند خود بر ایوانه  
بنشین حکم داد و بنشیند زکورد در روانه بنشیند که قبالان را مردمان همراه داده روانه سازند و کل  
اینجانب از راهی شعور می گفت که مردمان سرکار را همراه دادن ضرورت نیست که مردمان این  
سازانند و رفتن و کل من که نسل موصوف هر کل بنا کرده و حصه تمام از منشی خود گفت که بنا کنند

[illegible]

نامردی طرح داده بطرفی سپیدانیده رفتند معلوم نشد که کی رفتند درین عرصه اینجا  
دیدم که در صف مخالفان بر توب هامردمان بطور بد هوا از طرف باطرف میشوند از زمان  
دانستم که فوج مخالفان از باب متفاوت میان نخواهند آورد و فرار شدند میخواهند اینجا  
فی الفور رفته سواران همراهی خود را با انگیزه حمله کردم و در حضرت یک کرم و همه با پشت  
معه ضرب توب راه فرار پیش گرفتند و اینجا ب مع سواران عقب نشان گشته دیگر ضرب  
توبها میکردم و کرنل موصوف مع یک پلنگ و سواران محنت اینجا می آمد که بکرنل  
شاید یک در یک جای کرنل موصوف اینجا ب همه با از اسپان فرود آمد و ارام ساختیم و  
صبح کردید باز عقب نشان کردم و بسیار سپاهان و سواران و فیلان و بالک و باغچه و نشان  
کرده آوردم و قریب پنجاه ضربت ب سبیده کردم بعد آن سپس گشته بیره بارسیدم و ارام  
کرد و کرنل موصوف سه صد پیاده همراهی جانب ایسکان شجاع البور و مستاد و بعد آن  
مقام شده اینجا ب بار و بر طلبیده گفت که مکانات ستواسن غیره که در فخذ و آب چشمه و در  
سنداره با اندازنا بخارفته از مکانات مذکورین آنها را بد کرده بند و بست که دیگر در دست  
بخت نیست مکانات افضل کرده با اینجا ب سوره خست ساخت چنانچه اینجا ب معنت  
سوار همراهی خود خست شده روانه ستواسن گشتم و از فضل حق سبحان تعالی مردمان این  
زمکان مذکور بهر طور یک شند کرده و ظل خود کرده کرم فرزند و ب پرکانات عامل خود تا نیمه  
بند و بست و همه کوه و اند کرده کرم و دیگر قلعه جات را از اینا خالی کرانده گرفت و کرنل  
موصوف با اینجا ب نوشت و تحط خود با این مضمون بخت خست کرده داده بود که فوج سواران

یک آدم هم جان سلامت نخواهد برد و گریل موصوف که در شجاعت و نهوی بی بدل و تبار  
در عمر فوج گردانده و دیرینه با نیرینداخته هر کسی اسباب خج و دلاعه و پروخیمه برشت شتران بارگرا  
منه بهر و نگاه در مکان هنوز زسانیده داد و نیز و ضربت خج و منعه یک علی عمل که در غول غل  
قریب شستند پیاده خواهند بود و نیز سرحد پیاده همراهی اینجا بر اخی غلطت بهر و نگاه و در بهر  
و شتند و درین بند و بست چهار گهری دریا پیانده باشد که گریل موصوف فوج خود برین  
اراسته که بهر و پلان کینو حکم صاحب بکثر از سوار مرش با طرف دست و نیز بهر و پلان بر سر  
کوته و اله منعه و صد نفر اهل و شان همراه پلان اندک و نمود و در گریل موصوف اینجا منعه بهر  
خانگی خود با قصد سوار طرف دست پیاده بطرف مخالفان اخی جنگ این سید و طرف و اله ارا  
فوج خود بدین فوج که خود اسوت را و بهر و منعه فوج سولان همراهی خود و اب جبهه و اب ج  
قریب نگاه از سوار و کینو و این سنگه اچه بهادر طرف دست بمقابل پلانها حکم سوار و کینو  
و کهر بهر پلانها همراه رام فعل معده و نیز از سوار و اب کیم خان بطرف جبهه بمقابل گریل خان  
استاده شدند و نیز بمکی مخالفان بره و خیمه با سبب شتران بارگرا و منعه و نگاه  
نار شده روان شسته معقب بهر و صاحب موصوف آمده استاده شدند و کینو پلانها حکم سوار  
ریس کوته و اله قریب و بعد قدم از صف مخالفان رسیده استاده شدند که گریل خان و اینجا  
نیز بهر پلان و سواران خانگرا استاده شدند و نیز قدم چون که از صف مخالفان فاصله قریب رسید  
چندین طرفی از اله و اب سوار و نیز و اب این طرف هم توپها شدند و در خیمه و نیز از سوار  
ریس خان که بهر و منعه شستند و نیز و اب اینک خیمه بر میان جمله با خیمه خود که قریب سوار

و در وقت نشان تا کند بلخ نمودند و سوار بر او به او ملازم دولت روسند که قریب  
است به شش هزار سوار و شصت و شش توپ همراه داشت چنانچه نواب جهنم و غیره  
معه جمعیت بسیار و لکها سوار همراه ایشان خود از بهاء موصوف یکمتری نموده شامل دره در  
و چهار وجه دولت روسند که نخل جان تیس برای ارک و بند و بست نواب جهنم و غیره  
بنداره هزار تکرار و شصت و شش نفر استاده بودند و همراه کر نخل موصوف جمعیت فوج  
بود سه طین خانگی معده دوازده ضربه به چهار صد سوار و دو بلین بریس مکان کو به و اله  
سه چهار ضربه توپ و دو صد سوار و دو بلین از که حکم صاحب به در ملازم چهار ابر دولت  
سند و مستغرق قریب هزار سوار و سه چنانچه یکی هفت بلین و شصت ضربه توپ که از  
سه صد سوار خواهد بود و در مکان سه هزار و ده داشت و نیز اسونت او بهاء و مع نواب موصوف  
جهنم و غیره از دیره فوج کر نخل موصوف نفاذ کرده و مع فوج دیره و از کر نخل موصوف  
و از اسونت او بهاء و نواب جهنم و غیره جواب سوال است و در پیش بود و از چشمتش روز  
انچنانچه فوج کر نخل موصوف رسیده بود که بوقت صبح که چند می شتران فوج و سوار  
بزرگی آوردن که از دیره با بیرون قریب کرده بودند که چهار صد با نصد سوار از فوج بهاء  
موصوف تا سخت و زده شتران را می کرده بودند و سواران غلامی شتران مذکور تا به مقابله نیامده  
و از سده اطراف لشکر خود و دیدند و سواران مخالفان را دیده و اعتقاد نموده چند سواران را کشته  
است و بهاییشان که زده بودند با سواران بحالت تباه در فوج رسیدند ازین باعث در فوج کر نخل موصوف  
از کمال کمال و بی اوه هر کسی میگفت که ازین فوج قلیل از فوج طرفی که قریب یک لک سوار و پیاده

تشریف برادر ارم کلان بهادر و معبر برادر خرد و قایلان در علاقه بهرت پور بود و برادر  
 کلان بهادر که سیمیناری شد و طاق بر سپهر ارشدن بنود ملک طاق استاده شد  
 هم نشاند و راجه بخت پور که گفته فرستاد که از علاقه بخت پور برادر شود لاجا کشته در دل خود  
 چنین بخیز ساخت که بشاه جهان آباد پیش ملک صاحب بهادر حاضر شوم آنچه که شدنی خواهد  
 از دست صاحبان عالیشان بگریز بهادر شود آخرش مردن خود اختیار ساخته از اینجا دلاکی شود  
 گشته روانه شده بشاه جهان آباد تشریف برادر ملک صاحب بهادر خاطر دارم و در کجایم  
 بهادر فرمودند عبدان قایلان را منعه برادر عزیز منظر علیان از علاقه بهرت پور نزد خود بمقام  
 طلبیده گرفته و در غیره خط کرنیل صاحبان پیش ملازم بهادر دولت را و سنده بهر اسمی صاحب  
 بدین معنوی رسید که بخاطر جمع تمام در اینجا تشریف آرد ملک مسلم و مهر از رویه راسی خرج را  
 فرستاد و اینجانب قایلان خود را از کرولی گرفته روانه شده در مکان بنی گده علاقه کرنیل  
 موقوفه رسیدیم و قایلان را در سبل گده گذاشته معیت سوار و صلیباده بمقام پیرو که  
 مالو از کرنیل خان متبیس رسیدیم کرنیل موقوفه بخاطر دار آنچه که می باشد پیش آمد و قدری حال  
 کرنیل موقوفه نوشته میشود است که متمنیان فوج بهر دو اب این نواب کریم خان غیره بنادر  
 که همراه شان قریب یک سوار موجود بود و در مکان مستوا غن و غنک گده روانه و قضاوتشان  
 بود و برای نام ملازم بهادر دولت را و سنده بنیود و لیکن راه سر کشی حکم مختار راجه موقوفه بحال  
 بنر با سو صد کرده رفته هر یک صنایع را تا راحت تاراج نموده آنچه بدست می آمد می برد و در چو  
 فسادشان حد می بند صاحبان عالیشان بگریز نهاد در مختار راجه دولت را و سنده میرا



بجز و عاقبت بکمان در علاقه بهرت پور رسیدیم و همه مردمان همراهمان از جنس و نژاد  
دست ما دادیم و مردمان راجه بهرت پور و اله از میان گفت که این وقت از بنجار وانه نشود  
اعمالی بهرت پور بدینگونه از انجا سوار شدیم و از انجا به یکی مردمان همراهمان  
از میان علی که کشتن رفتن و الدم بهمت لاهور و رفتن سوار کمان بهر  
و رفتن انجا بهت و کرنل جان تنگ ضلع مالوه و الدم معده دوازده سوار لطف  
الیه برادر مکلان بهادر معده قبایلان انجا بودند و نه شدند و صرف قبایلان انجا بهت کرد  
بودند ازین باعث برای خبر رفتن شان لطف کردی را بهی گشته بکمان بیانه علاقه بهرت پور  
رسیدیم از مسی هم سگه حاکم بیانه و از انجا بهت سابق شناسائی بود حاکم معده  
خاطر داری نموده گفت که در انجا قیام با ختن انصاحب بنائیت موعنه واره علاقه کرد  
در کوستان بهت زمینداران انجا قوم کو حرا اند و از من دوستی دارند انصاحب بهت آدم  
من بموضع مذکور تشریف بردن چنانچه بموجب گفته حاکم بیانه بموضع واره علاقه کردی رسیدیم  
قریب بیکاه قیام کردم بعد آن بموجب ایامی که کردی و اله بطور خفیه در کردی یک حاکم از  
سابق قبایلان انجا ب قیام میباشند رفتن و در پرتوه روز در انجا ما زرم بعد آن بموجب  
مرضی راجه کردی و اله از انجا روانه شده بکمان مندر ایل علاقه کردی رسیدیم قیام کردم و الدم  
راجه بهرت پور و اله گفته فرستاد که در علاقه بهرت پور ماندن انصاحب بنائیت چرا که انصاحبان  
مذافی الفور از عملداری بهرت پور بدین  
رو از انصاحب  
ه سوار مرد  
چا  
علاقه راجه  
مسک لاهور

در قلعه که پسر نجات و والد خود و با شش ماه جنگ ساختن این نواب محمد  
و خالی کرده و اهل قلعه ند که رسیدند از غایت رفتن در عجله اری به پهرت بود

روز دیگر برادر کلان بهادر را در اینجا گذاشته از اینجا روانه شده نجات و والد خود در قلعه که پسر  
والد هم شکر حق سبحانه تعالی آورد و از این حد زیاد رسد خوشنود شستند و نواب محمد  
مبلغ سی پنجاه هزار روپیه به نیکوکاران فی یمانان داده و قلعه هندون خل خود نموده از اینجا  
همراه خود کوخی ساخته شامل فوج راجه بهادر لعل سنگه شده قریب قلعه که پسر دیر و خیمه بار  
و خان مفصل نوشتن طول طول میشود این مختصر نوشته میشود که نواب محمد شاه خان معنی قمر  
هشتاد هزار سوار پیاده و چهار صد پانصد ضربت هفت طرف کرد اگر قلعه در فوج که اندک  
کرده گرفت و سنوای محاصره دیگر روز جنگ مورچه پیش کردن از رعیت و دیر ایام توانست  
و قریب صد قدم بیرون قلعه مورچه ایام تو قریب صد سپان در قلعه بودند هر روز مردان  
جنگ کنند و آوردند و هر روز مردان فوج بر مردان که از این کوشش میکردند و میخواستند که مردان  
قلعه را گاه کنند این هند لیکن پیش رفت غیرت و هر روز از جنگ گاه که اندک سپان خبر انداختند  
که تا از شش تا زیاد عرصه جنگ کشیده آخرش غلظت خرج گردیده یک تا غلظت هم نماند چون غلظت کرد و  
تا چار و بخت چهار گریه شب گذشته قلعه را اگر آهسته متهم یکی مردان سوار پیاده مردان روانه شدند  
چونکه از قلعه بیرون آمدیم مردان فوج متبانی در کوشش کردند و دادند و صد تا توپ که گوی و چهار روز و دو  
وقت از طرف میان جبهه یک بان بر او شان بشد از فضل او سبحانه تعالی بان فوج در غول  
فوج فضا که متبانی کوشش بودند نمود که از هر اسان متبانی با کلی کردید قصه کوتاه از اینجا روانه شدند

ببین کلی است که فوج نواب موصوف اندرون قلعه رسیده مایان خواهند گشت در جوار  
فهمم چه صلاح حسن و بیوقت در خیال ایشان است بگویند که بر آن عمل نموده شود و خاتم  
مما به موجب ای خود گفتند و برین سخن اکتفا ساختند که وقتیکه مایان از قلعه بیرون می آیند  
از دست فوج نواب محمد شاه خان یکس هم جان خود را تسلیم است بخوابد و لهذا از قلعه دل  
نموم و در قلعه دست مردم همراه انصاحب شده شویم و در بیعت بنامی بر نمک سرمان از نظر  
اشمس خا که دید در جوش گفتیم که حالا در بنامی ایشان چه قصور یا مانده چون که روز روز  
خواهد دید یقین کلی است که فوج نواب موصوف اندرون قلعه نداشتند داخل شده مایان از فاصله ضرب  
بند و قها خواهند گشت و نوب بشمشیر زدند و اگر از قلعه بیرون گشته در میدان جنگ  
کرده شود حتی المقدور شمشیر زده همس و مردان خود را زول خود با بیرون کرده گشته خواهیم  
درین صلاح مشوره است که چهار گزیری است یا قیام مانده بود که اینجا حکم زین بدو می تابد و  
در زمین و بان قلعه گفتند که اول سلطان که نزد انصاحب جو داند مایان بدین بعد از فتن خاتم  
بگویند که اینجاست مردی و اختیار ساخته خواه ایشان جنگ کنند خواه نواب محمد شاه  
و این سلطان که اندر برای ایشان طلبیده ام ایشان نمیکند لاچار ام بعد از ایشان گفتند که  
چهار روز و یمن و اینجاست آن فهم که اینجاست هرگز نشدنی نیست آنچه از ایشان شدن خواهند  
این گفته بر سوار شدم و از رفیقان خود دو سه کس را با من بردم که در کلان بهادر فرستادم  
را درم از ایشان که من مرد هستم لهذا از اینجا نمی فرستد درین محضره و گفتمی است یا قیام مانده  
من میافتم فرستادم که اگر را درم کلان بهادر و با کالی سوار شوند از زمان ز شمشیر کشیده

اینکه امان نظری دیگر از سبیل داران ختم شد بر این پایه که در داد و در خنده دیوار قاجار  
آمد و رفت مردمان فوج قیاب محمد شاه خان کرانه دادند با یک یکسره در محمد قیاب موصوف را در  
قلعه آورد و نشانیدند و درین محله آفتاب غروبست چونکه فوت بدین چهره پیدا کردم کلان در دریا  
نشسته در دیره من آنده گفتند که حالایم چه در باقی مانده است و همگر مردمان قلعه از کبر و درون قیاب  
موصوف موصوف همراهِ کبر بیرون قلعه اند و دشمنانی ایشان شده اند و حالت بیماری از حد گذشت  
که حالت نشست بر خاست هم نماند و در ضرورت امید زندگی ندارم و ایشان هم نشسته خواهند  
و موجب یاد خانی ندانم اندیشد لهذا چنان مناسب است که ایشان بطوریکه دانند و تو اند تنها از قلعه  
بیرون شده جان خود سلامت بید بخوابش کفتم که بسبب بیماری عقل انصاف درست نماند و است  
اگر در وقت انصاف گذشته بطور تنها خواهم رفت و نوا ابصاحب ممدوح انصاحب از زندگانی  
ساخته آنچه در دل او خواهد بود خواهد نمود و اینم سر اینجاب را منظور نیست که انصاحب را در دست خانی  
گذاشته جان خود ببرم و بعد آن طبیعت خود را میدانم که چه طور روی دمانم دیدم بعد آن گاه خود  
از شمشیر بریده خواهم مرد و لهذا اینوقت مردن بهتر است و صاف ایست که انصاحب را زنده در اینجا  
خواهم گذاشت و همراه خواهم برد اگر زندگی آخرش بدو بجا خواهند مرد و بعد آن او هم کلان در قفسها  
دانیند که برای خود کفتم را منظور ساخت از اینجا جان خود را سلامت ببرد و خودی بقیان از اینجا جدا  
کرد و گفتند که حالایم چه در باقی نمانده و در آنکه امر و بدعه می مردمان قلعه سخن پوشیده نمانده و  
مکران قیاب محمد شاه نشان سلیم سی و پنجاه و پیر بدین شد که گفتند که از اینجا که راه در گذشت  
از اینجا وقت صبح فوج قیاب موصوف را در قلعه خواهند آورد و چون شب آخر شده روز و کشتن خواهد

[illegible]

لهذا یکی مردمان قلعه والی با سعه که خان ملک حرام متفق شده و از آن باب اینجاست که ساخته و نیز  
حمله داشت و روز میکرد و میگفتند که مایان صرف برای طلب نخواهد که نموده ایم و آن صاحب  
مایان بستند و از وقت سناست که تن تنها درین سلاح در مایان آید بشینند و در صورت دیگر ازین  
و بلو افروخته شود بخوابش چنین میگفتم که اگر بواب محمد شاه خان فوج خود قلعه را مورد حمله  
و جنگ نمیشد آنچه که ایشان می گفتند موجب آن حال بود حال که جنگ میشود اگر چنین باشد  
بایم ماضی و اگر رفتار ساخته بواب و صوف فروخته خواهند داد و لهذا انجمن شدن تواند بود  
زنده ام مرا کسی گرفتار نخواهد شد اگر طلب نخواهد خود را بموجب حساب بگیرد از این طلب نخواهد گرفت  
منظور ساخته متصدیان فخر و عرصه باز و روز حشا بگر مردمان قلعه دست نموده و از وقت  
دو هزار و پینجاه تقسیم سپاه از گروالی از نزد قبایلان و طلبیده که فرستادن یکی با مسلمانان  
در میدان بناده متصدیان و فترانشانیده مردمان قلعه را طلبیدیم که حاضرند و طلب نخواهد  
رو بروی من بگیرد چونکه ملک حرامان مکر را جایی نماند لهذا اصرار بر آن گفتم که مایان ناخن نشاند  
و ملک حرامی ندول خود را مقبر نموده از بواب محمد شاه خان دست کرده که فرستند لهذا از دست آن صاحب  
طلب نخواهد خود را گرفتن منظور نیست چنانکه داشتیم بگر مردمان قلعه از من ملک حرام کردیده از بواب  
دست کرده گرفته و جوانان حریت و جان اندازد از دم کلان نهاد و در او را یکی انداخته معین بخواهد و افغان  
خود را در بیرون شدن از قلعه بوقت چهار کپڑی شب کشیده که در ملک حرامان و دروازه قلعه فعل کرده  
داد و چونکه در دروازه قلعه رسیدم دروازه بند شده یافتیم مستحکم اعظم خان از ریفغان و بستان من  
با کشته و جویر قتل و روزی که در فصل حق سبحان تعالی فعل مذکور و تا و بگر کشیده کرده

۱۱۷ ماندند و در بحالت خود داری خود را میساختیم و اراده جنگ از طرف خود میکردم و فدا  
را از قلعه بیرون کرده وادیم و در محضره قریب با گذشتند حال کنه امری ساختن این خان  
کس و رده قدیم فتن اینجاست از قلعه که هر سه قلعه بیرون فساد نمودن با قلعه  
و سی و پنجاه روز از نواب محمد شاه خان گرفتند و قلعه حواله ساختن و اینجاست  
برادر کلان نهاد که به بیمار کمال بودند و بالکی اندخته از قلعه بیرون و در روز و شب  
جنگ نموده به نیت فدا و نوح نواب موصوف و از قلعه بیرون خبر رسید که مردمان

قلعه را طبعیت در کون گردیده اند و اوالدم اراده فتن قلعه بیرون مقرر کرده اینجاست بخیرت الد  
خود عرض ساختیم تا که من نده ام و در دل من گویا را نخواهد بود که اگر اینجاست محنت و مشقت با این خرمین  
والد خود رخصت شده معین چاه سوار از رفیقان خود از قلعه که هر سه روانه گشته و قلعه بیرون از  
گشتم و چند روز گذشته باشند که بگویم در میان قلعه بیرون و فساد نموده تو به با قلعه بطرف من  
کرده دادند و قدری حال کنه امری ملازمان خود نوشته میشود که مستحق کرم خان برادرم کلان دراز صغیر  
سن پیش نموده بود و اولا که رنجان بگوید که نموده و پیاده با بیدار باشد و در پی به ملازم بود برادرم کلان  
بهادر و اورا بدین چه رسانیده داده که قلعه بیرون او هزار نامردمان مالک افسر کردند و دیگر بگو  
مردمان سوار پیاده با رفیقان قدیمی هم وطن اکثری رسته دارند و دیگر رنجان کوزا ساختن کرده که بگو  
قلعه بگو و اورا غلامانیه از طرف میان برخلاف کرانده در غلامی مشاغل خود کرده گرفت و فساد و  
برای کرانده داد و در نواب محمد شاه خان کل فرستاده و در خود کرده گرفت و نواب صوف از مردمان  
قلعه را میساختیم و فرستاده که اگر اینست و خان بازنده گرفتار کرده پس باری زیاد و لکمه و فیه بایان

یک کهر و پیکر نیکو با شمع انجمنی انجانب از سید که گوشتی که اول نواب موصوف اقرار چهار  
کهر و پیکر کرده بود بعد آن ایشان سه کهر و پیکر و سید و الدم معاف کردند یک کهر و پیکر و سید  
و اقرار دادی آن در سبب فور کرده بود و از آنرا هم عرصه پانزده روز منقضی شده که ادای سبب  
و سواى این بگنج خود طلبیده گرفت کردل نواب صاحب از طرف میان بزرگ و کوچ  
خود را فراهم کرده گرفت خلا گرفت کردن من میخواستند هرگاه که مرا گرفتار کردند پس از مسلمان  
خواستند داد و مایان بی عزت ساختن مقرر فرموده است اگر ایشان قبول خود است اند مبلغ یک کهر و  
در قریه و کسی سا بهو کا جمع کردند و رقه او بدین شرط که بعد خالی شدن قلعه بیاد و روز مسلمان  
داده خواهد شد پس انداد و پسند مایان قلعه خالی ساخته از اینجا کوچ کرده خواهم رفت و اعلان  
سا بهو کا نکرد مسلمان گرفته در قریه تقسیم کرده خواهم داد و بدعهدی مساجد من است چنانچه  
سید موصوف اینست چونکه نواب محمد شاه خان چند ماه در قریه مایان نیکو آمدن  
مایان در قریه خود کرده گرفته و نیز مایان از طرف خرج زیار کردند بگریه خود و در چندون  
طلبیده گرفت غرضیکه به صورت مایان را ننگ کرده داد و اهل آنرا در قلعه میخواندند  
و گوله های توبه در شمع و ساخته و راجه نهاد و عمل است که قلعه قریه کمی و غیره قریه طلبیده  
رسید و دیر ساخته و راجه قریه فصلی قدم از قلعه نیکو رسیده و گوله توبه مایان  
نموده و حال خرج همای مایان این شد که قریه هزار سوار از ملازمان مایان نزد نواب محمد شاه خان  
فرستادند و سواى این دیگر سوار پاده نزد نواب موصوف قلعه و جنگی بگنج مایان  
مسلح و منته وقت مکرر قلعه کهر و قریه هر روز و صد پاد و قریه مایان و سوار پاده و سوار



۱۲  
رویه از محاله چو نور انسان ثابت نخواهد بود و بکینه و قلعیه را خالی کرده و سید و والدیم بمعنی اقبال  
خست روز دیگر نواب موصوف یک کس سید را فرستاد و سید و حضور نزد والدیم آمده چادر خود گسترانید  
و گفت که بکینه و بویه ای خدا و رسول بمن مضحاک کرده بمن و یک کس سید و بکینه قلعیه را خالی کرده و سید و چنانچه  
والدیم که ایمان در کمال بود و گفته سید را اقبال ساخته و روز دوم فوج را بهادر اعلی سید که طبع  
نواب موصوف مدتی است کرده از بند و در رخت چون طبیعت و الدم نهایت شتاب سید یک  
فوج در دل خود نهایت اندیشه کرده که نواب محمد شاه خان آدمی بی ایمان و خواهان عنت است چنان  
نشود که گرفتار کرده و عت بکینه و ازین شتاب طبیعت و الدم از طرف نواب موصوف با کین گشته شد و باز  
اینجا بسمه و دوازده یاور جدید از فوج خود سوار شده و قلعیه در بند و نجات الدم سید و والدیم  
که نواب موصوف آدمی فریبی بی ایمان کمال است حال فریشتن ظهور سیده که با سوا جنگ و جدال بکینه  
سخن نمائند است بخواهش این بجانب عرض کرده که آن صاحب او را سیده که بکینه گشته و او را خالی  
جنگ نمودن و مناسبت چرا که موجب نامی است از برای خدا قلعیه را را خالی کرده و سید و قلعیه که سید  
که مکان سکونت من است و اهل را خالی کرده خواهم داد و والدیم گفته من اقبال سید اعلی موصوف  
معرفت باین سید گفته فرستاد که در عرضیت و زیارت یک کس بویه چست از خود فرستاد  
خواهم داد و چنانچه برادریم کلان بهادر از عرصه ماه بهار کمال بودند در قلعیه بند و نجات سید  
والدیم قلعیه که هر وقت قیام ساخت بعد از آن عرصه باز در روز نوا محمد شاه خان حمله فوج را  
از هر یک جانب در بند و نجات خود طلبیده گرفت پس آن سید نزد والدیم در قلعیه که هر وقت  
سید و گفت که اشرف خان بطور زعمان نزد نواب محمد شاه خان همراه من بفرستید بعد از آن

[illegible]

آوردند و در ملت او بکروید و از بطور سید حال فرست ساختن نواب محمد شاه خان  
و مورچه چسپانیدن نواب موصوف بقلمه شد و چون قلمه که هر روز بر سر خرمایان  
و در شربت ایام برسات نواب محمد شاه خان محاکم صد سوار در فوج مایان تشریف آوردند و قریب  
چهار ماه مقیم ماندند مایان در تاجم دار و کجا آوری احکامات قصود بکنی وجه نساخته مگر بسبب آنکه  
بگویند در اندازان و ذل نواب موصوف از طرف مایان انقض شد که ورت گردیده بودند و داشتند  
در بی خراب ساختن بلکه کشتن مایان تجزیه میگرد و اکثر رسالداران غیره ملازمان او وقت  
پوشیدگی قول قرار داده و رقابو خود کرده گفتند چنانچه بگوید شخص قوم افغان ملازم مایان  
موجب آره نواب موصوف قصد کشتن کرده در وقت فرصت حریتمش بر والد مگر کرد و الله  
که در فن بانک استعد کمال میشدند پیشدستی نموده و او را مضربه شمشیر گرفته شمشیر او را کشیدند  
گرفت دیگر مردمان هم ایمن او را گرفتار ساخته بعد آن افغان مذکور است بستان نمود و او که من  
ایستاد بموجب کفنه نواب محمد شاه خان کرده ام والد م بعد چهار روز بسبب قرار است او را از قید  
رها داده افغان مذکور را می یافتند نزد محمد شاه خان فتنه نواب موصوف را نالو کرده است که گفت  
والدم با وجود این معنی با چرا سخت بیچم بکنی چه از نواب محمد شاه خان زبان آوردند و چه در محال  
را چه بود و نواب موصوف گردید و والد م از نواب موصوف گفت که حالا معامله را راجه پور کردید که تا ناو گذا  
خواهند شد که پایان خود بخود بدن و سلام داد انضا و خل در مکانی بود کرده گرفته ام بکر با نسیاط انضا را  
خالی کرده داد و قلعه را غدر ملازم از جای مایان دل فریبند مذکور کرد و فوج را خواستند طلبید و دل مایان  
خواهند شد و آنچه گفتند و کردی نت صاف صاف الحال کرده اند و مایان از گفته انضا و خل و انضا و خل

از انجا خان برگردانیده است روان شد و بر طبعی انجان بر گزوا را نمود  
که از مقابل دشمنان و گردان دشمنان لیکن از بیکار شدن دست راست چپ نموده آید از انجا خبر  
توب رسیده استاده گشتم باز انجا استیم به سیریم خود دیدیم که صدایا و گان انجا  
شیم کلین روانه که زخمی افتاد و طاقت استاده شدن طاقت رسید و حریر کردند و انجا  
با وصف طاقت بر خاستن داشت حریر که انجا انجان کس گرفته از زور شجاعت قدری بر خاست  
شمر زو کارش تمام شد و جامه از باز بکثرت انجان حمله نموده حریر باز کردند و انجا  
شایق حریر بر سر گرفته شمس بر دیگر کس زد که فی الفور جان داده بر زمین افتاد و چنانچه کس  
انجا انجان شسته لحدان مردان انجان مذکور از مردانه مسطور علحد شده استاده گولی شد  
روانکه مردانه مذکور جام شهادت نوشید جان بکمان آفرین سپرده این شاهده حال مردانه مذکور  
انچه بر سر گذشت در تحریر نمی آید اگر دست من می بود باید از مردانه مذکور رسیده تا که  
جان در جسم باقی بماند و کشتن انجان قصور نمی ساختم لیکن بیگانه شدن در انجا  
نمی توانست بعد از انجا روانه گشته در غول مردان سوار پیاده فراریان فرسیدیم هر چند با آنها  
میگفتم که انجان هیچ چیز نیستند از انجا مردانه وار گشته حمله مردان انجان سازند انجا  
تعالی فترت است چونکه هر مردان سوار پیاده بهد حواس نهایت بود و بکسر عنای مردی و زدی که  
که عقد انجا هم باز بسته گزاند و انجان کس بر سر چو دست ساخته بلا جاری تمام از انجا  
روان شده در فاصله که هر رسیدیم زخم را در دست گزاند و معالج گزاند از فضل حق سبحانه و تعالی  
در عرصه بگاه از زخمها صحت شده غسل نمودم درین عرصه قایل او جناب الله صاحب از بهر



هیچ پنجم تو اسپ خود را پیش از اندم و فقیر موصوف هم بطرف دیگر روانه گشت بعد از این که  
 در دل خود چنین اندیشید که از اینجا روانه شده که در مکان شهر که گزیده به مکان خود پس آن که  
 رعب و بید و در فل مروان شهر گرد و از شب نشین از اینجا روانه گشته قریب یکینیم که در از شهر مذکور رسیده  
 استاده شدیم و دیدیم که قریب در سه هزار پیاده بند و فوج و دو سه صد سوار و دو ضربت سپه روانه به  
 استاده اند و نیز عرصه ستمی ششم کلن که از آن که در دلاوری و شجاعت بی نظیر بود و همه مقادیر  
 و یک ضربت توپ هندی خرد و یکایک بمقابل جمعیت شهر و اله با بغاصه و قصد قدم رسیدن بایست  
 هم میمان بجای که بودند استاده کرده تنها سوار و زوشیخ مذکور زنده نگفتم که ایشان بیایست جمعی بودند  
 که بدون حکم بدین مردم قلیل بمقابل جمعیت کثیر آمده بمقابله ساختند و از اینجا استادن کل و اسیر  
 رفتن هم امر محال خیر آنچه بقصدیر بود و بطور آمده حالا این جمیع بلاچار میخواستند که بر دایان  
 زیر کناره تالاب که خشک افتاده است نشانند که از ضرب گوی میزد و قریب در امن شاید بطرف  
 در میدان ضربت پیاده نموده و دهند و اینجا سواران بطرف و استاده و ایستاده و  
 ضرورتی نیست و الله را بر ایشان حمله میسازند ایشان قایم باشند از انشاء الله تعالی قریب حمله مخالفان  
 اینجا بیانات خود و سواران شامل ایشان شده مخالفان با بغاصه به تبع نموده به نیت دایان  
 غرضیکه پیاده باز و زور خود زیر کناره تالاب کشیده و بجمع همه نموده و در سواران کشیده و عظم  
 همه سواران نیست که استاده و در اینجا بیست و سه سواران باقص استاده بود که مخالفان  
 پیاده با حمله ساخته و پیاده و بدو قیام کردند و بدین شیخ کلن و آنکه در میدان توپ استاده بود  
 قصد از گوی بدو طرف تابی و الله را بر دایان مذکور رسید که از ضرب گوی میزد و عظمی کار میزدند بر دایان

[illegible]

نواب محمد شاه خان فوت والد م مکان هندون با خالی باقیه لاچار بند و بست خود کرده گرفت بعد  
 آن نواب موصوف خط بر طری طلب مایان فرستاد والد م معایه نجاب قریب هزار سوار برید و بمهر  
 گرفته روانه شده نزد نواب محمد شاه خان رسیدیم نواب موصوف ظاهر داری نموده بمحاطره دار  
 مایان پیش آن نده بدین وجه قرار داد کردند و نواب محمد شاه خان از مکیصد سوار رفیقان خود در فوج مایان  
 و فوج کشتی ساخته معامله از هر جای آنچه گرفته شود نواب موصوف در محاطه شده لکیر و پیکر و مایان  
 مع فوج همراه خود از نزد خود بخورند تا معایه داشت باه چنانچه نواب محمد شاه خان در فوج مایان  
 بمحض سوار او دیزه ستمایان پنج آوری احکام و تاجداری قصه و ساخته و خرج ثوبات و دوزخ  
 نواب موصوف مایان هر روز میزدیم و سواران قریب چهار هزار و پیکر و سوار خود در فوج مایان  
 و آنچه از کس جای معامله بدست می آید نواب موصوف می گرفت و مکان شهر که از قلعه کهره جاقام  
 این جانب بقاصلیه بمحکوم داشت نواب موصوف بر ساخته زرعت فصل بریم خراب نموده و یک مضمون کس  
 بود خالی که از نده مکیصد مردمان از فوج مایان از طرف خود نشاند و او و شهر که از نده مردمان از فوج  
 شش مفتضرت و کس لکیر و پیکر و سوار میزدیم در میان شهر یک کوه که یک است بزرگ قلع  
 بنجه بود و در اگر شهر شهر شاه قلعه مع خندق است لهذا پیش رفت نواب موصوف بقلعه لاچار  
 از اینجا مع فوج مایان کوچ کرده رفت در ضمن خبر رسید که راجا چند سنگه فوج مع فوج مایان  
 فوج کلان بمکان چند لالی که از جیل پر قریب فوج کرده خواهد بود در اینجا راجا در لعل سنگه فوج  
 طرف نواب محمد شاه خان قیام داشت بر سینه بمقابله جنگ کرده فوج راجا پنهان در تنگ ساخته محاصره  
 نموده گرفت بمحکوم رسیدن خبر نواب محمد شاه خان مع والد م و فوج مایان ایام در راجا پنهان در وانه



۱۱۲  
و چون جانفشانی آنچه که نمودند بهتر نمود و نزد بایان فوج معقول حاضر شد و مصلحت  
با اندک داده شوند موجب نشسته انصاحب بگفته بودند و حاله اکبر خان نموده دادیم که خان  
نفس و وصل وصول نموده خواهد گرفت بعد از آن  
لور در کمال مبلغ سه لکهر و پیه از بگفته مذکور در هر دو فصل وصول نموده خواهد گرفت بعد از آن  
ساحال اکبر خان اجنت کرده بند دست خود در بگفته مذکور کرده خواهیم گرفت اهدا و قلعه مند  
بند دست خود داشته شده درین سال کار روانی خرج فوج همراهی خود از بگفته تو و داده و دیگر  
جای علاقه جی پور خواهم ساخت نوشته فرستاد و اکبر خان مذکور در مکان کهری بند و قلع  
ساخته بند دست در بگفته مذکور بخوبی کرده گرفت مگر از مردمان قلع به هر چه عداوت میکرد و دست  
بطوریکه شود مردمان بایان از قلع مذکور بدر کرده بند دست خود نماید اهدا نموده اند و بایان  
ساخته خدمت نواب محمد شاه خان نوشته میفرستاد ازین باعث طبیعت نواب موصوف از بایان  
نگذر گشته بود بعد از صد و ماه و ادم مع فوج همراهی خود کوچ ساخته لطیف نموده و او میفرستاد و شاه  
چند فوج بایان بر موضع مهسوده که در اینجا آهانه دار از طرف اکبر خان بود رسید مردمان بایان بکار  
برائی داشتن چند فوج طلبیده نهانه دار مذکور که ضرور بود از همراه بایان چند سخنان بالاق  
بمردمان آورد و آخرش نوبت بر قلع رسید مردمان فوج نهانه دار و دیگر مردمان نهانه میسر و از  
نموده بی غت ساخته گرفتار ساخته و نیز چند قریب مهسود استاده کرده او را ازین غت در  
هم فوج موجب بسته گرد چند مذکور استاده شد و از عقب ادم تشریف آورده و داخل خیمه شد  
موضع مهسود ازین غت نفاصه کشش کرده چونکه خبر فساد گرفتار مردمان کوزند اکبر خان  
حاکم مذکور رسید نهایت بدخواستی به خوردن خبر مذکور که گذشته روانه شد و نوبت

غایب گردید که در روشن بینی آمد در هر صبح از فضل حق سبحانه تعالی فوج کیموها که بر سر دنگ  
 بودند دنگه موقوف ساخته بر ابداد نواب محمد شاه خان اقامی خود میرا چه بهادر لعل سنگه  
 کوچ بکوچ شده قریب دوازده گروه رسیدند رسیدن خبر آمد آمد کیموها را او چای سنگه فوج  
 راج جی پور هم کس خورده مورچه پشته بطرف کوچ کرده رفت روز دیگر نواب محمد شاه خان  
 و این جانب از قلعه ٹونک سوار شده در فوج کیموها گذر شمال شده بره ساخت آب و عرصه  
 از نواب موصوف بخوشی تمام رخصت شده بیکان ببولی که قریب دیر رسیدم و برادر مکلان بهادر  
 حواله دیباچه دیدار این جانب مسرور شدند تا عرصه دو ماه در ببولی مقیم بلام خود که باز  
 در خبر گرفتند و قدری تسلل طایف هم دریدن این جانب که گفتند از اینجا سوار شده روانه شده  
 والد مصلحام تولد با و نه ملاقات شد و این سنگه والد مصلحام حق سبحانه تعالی بجا آورده این جانب  
 بنادر خود سپاسده سپهر گشته آفرین این سنگه بعد آن تحصیل از آن ضلع قرار داده فوج  
 منصفین قریب چهار هزار سوار و پنجاه هزار پیاده ملازم گشتند و دست ببولی ملک خلیف  
 نواب محمد شاه خان زیادتی نواب موصوف از میان بعد عرصه نواب  
 محمد شاه خان موصوف همراه خود در ملک چلیور رسیده بندوبست برگشته با ساختن از میان  
 کمینگاه خوانان حاکمان خطایسم والد مصلحام بر مضمون که مستحق البر خان جمع جمعیت باشند سوار  
 و خدمت داده شد باید که مبلغ سه لک روپیه حواله نامه برده نموده دهند و در صورت دادن مبلغان  
 بگزارند و آن حواله اگر خان نموده دهند گشته دست امیر داده بگزارند و میان برگشته دهند  
 بگویند شسته نواب محمد شاه خان بندوبست اگر خان کرده و او نواب موصوف خطایسم مضمون

غول بایان گوله نازد آن شروع ساخته و بلاشما از جانب راست و چپ بر میان جمله ساخته و بر  
 بر صند قدم بلاش بر کورین سیده استاده شده کوله آتوپ درین شروع نمودند و گوله یا غول برین گوله  
 نمودند و در یک خط بست و سپان از هر میان برین ضرب گوله با کشته گشتند و اینها سواران هر  
 خود کفیم که یکجائی متفق شده همه را از این قرین صلاح نیست این مناسب است که درین میدان یکیک  
 متفرق شده استاده شوند که از ضرب گوله در این شبد چنانچه هر میان برین صلاح است و  
 حکم متفق استاده شدند و در دل خود برین اندیشه ساختیم که فوج مخالفان را بستیم و چنانچه سواران  
 و در ضرب قیامند و هر از جانب قریب چهار صد سوار خوانند و در سواران ازین سبب بخاطر حالت نیست  
 و در ضیقت اگر گوله توپ مخالفان برین نماید و در اینجا کار ایم نام و حرمت من قایم ماند و از جانب چپ  
 عالی برین تداعی نمودم که از گوله توپ کشته شوم و چونکه فضل از دی شامل بود و هزارا کوله بر سر افتند  
 و فوج مخالفان جمله ساخته و بجای که بودند از اینجا قدمی پیش نهادند و گوله ای همه روز میزدند و از حق  
 شام گردیده و آفتاب غروب شد فوج مخالفان از مقابل زور گردان شده و قصه ٹونک سیده و خل بر  
 خود شدند و اینجا بجای قایم بود که در غرضه آدم نواب محمد شاه خان امری طلب اینجا رسید  
 بموجب حکم نواب مصوف از اینجا روانه شده در قلعه ٹونک نزد نواب محمد و رسیدیم دیدیم که نزد نواب همه  
 شسته اند و نهایت بدحواس اند نواب مصوف ازین گفت که همه سواران برین صلاح مقرر نموده اند که در  
 بدان خیره غله و گاه و غیره بالکل نیست اینها مشتبها بیلان همه با و هر نگاه و سواران از قلعه بدر کرده اند  
 و پیاده با در قلعه باشند و جنگ نمایند و انترخان حصار همه را گرفته بطرف بروند و بخوابش گفتیم که با وجود  
 حرکت بخار همه روز جنگ از مخالفان ساختیم و اینها درین طاقت ندارم که لطیف است و چنانچه کرده و از درم طاقت

است و در او جنگ اندوخته من فوج نیست که مقابلۀ خود و پیوستن به وقت امداد من نمایند  
 که در دست ایشان من فوج با باز و سپر است طبیعت ایشان کلام بذات خود را در او امداد  
 موصوف چونک نمود اینجانب به یاری خویشاں ساخته عرض نمودم که بنده خواهد رفت و آنجا  
 نفرماید اینجانب را در رفتن چونک ساخته مردمان بهرایی در رفتن چونک است و آخرش اینجانب  
 چهارصد سوار خدمت قبله و کعبه خود خست شده چونک رسیده از نواب محمد شاهان پاشا ساختم  
 نواب موصوف نهایت خوشنود گشتند و گفتند که اکنون این بلای نجات خواهیم یافت موصوف اینچنین  
 امر شایسته بشما خواهم ساخت و نزد نواب موصوف جمعیت سوار و پیاده و قریب یک هزار و پانصد مردمان  
 جنگی بودند و بهر نظر بسیار بود و قیامان نواب موصوف دیگر مرداران را در قلعه چونک بود و غنیمت  
 مردمان باشندگان چونک به حواس دنیا اینجانب صلاح از نواب موصوف گفته که بنده دست قهرم نموده  
 از فوج راجه می فرود که را و چاند سنگه افسرگان فوج مذکور است جنگ نموده شود نواب موصوف دیگر مرداران  
 که به حواس بودند گفتن اینجانب را منظور ساخته معین علی قلعه چونک نمودند و بهر نظر چونک خالی کرده  
 روز دیگر را و چاند سنگه معرکه و دوازده هزار سوار و پانصد پیاده و قریب یک هزار و پانصد  
 صد سوار هم از جانب خود از قلعه بفاصله یک نیم کرده مقابلۀ ساخته و از هم اینان نواب موصوف که پیاده  
 اینجانب که پیاده بلکه پیاده و قلعه رفتند و از نواب رطبت اینجانب شدت تمام فایده گردید که اگر اینجانب  
 رزیده نظیر است و جب نگر و پیاده و دیار میگردید که از جانب اول خود منظم گشته مقابلۀ فوج می فرستادم  
 که را و چاند سنگه که بفرج ده دوازده هزار پیاده می ساخته هم از آنجا که استمداد برانی نشا خال اینجانب  
 یان بر رسیده بفاصله سه صد قدم استاد شدند و از عقب آنها و ترسیده و اندک کاه از دست

نخستین و پلاطمها از جانب است و چپ بر ایمن حمله ساخته و قریب صد  
 کشته که با توپ و گلوله شروع نمودند و گلوله باران غول سر و کلاه  
 چپ گلوله ها گشته گشتند لهذا امیران و عساکر  
 بنیاست که درین میدان یکسوا  
 بهین صلاح مستحسن است و  
 بخیر از سوار سوار  
 نیست

برای گذاره مردمان فوج خود و والدیم و ایجاب  
 ملازمه رسیده دیره ساخته و در اینجا مستقر شدیم و از مقام داشته بهیچ تیر بر سر دیره  
 هم ایمن فوج بتفاهت رسیده لاجرا از اینجا کوچ ساخته و بیات علاقه ملازمه در راه آمدند  
 موسوی یعنی بزگاوان گاو میشان از دویات مذکور قریب از بدست آورده و رقصه برپا کرده  
 دیره ساخته موسوی مذکور را فروخت کرانده کار و اخراج فوج همراهی خود نمودیم و والدیم اینجا  
 دقلعه کهره قیام داشته و بیرون دیره فوج همراهی خود کرانده دادیم و بارش باران جنت  
 الهی شدت کردید و از عدم موافقت هوا حرکت بخار بر طبیعت اینجا عاید کردید و فتن  
 اینجا از قلعه کهره به بونک بامداد نواب محمد شاه خان جنگ نمودن  
 را و چنانکه سنگ در نیغصه خط نواب صاحب جنگ شاه خان بهادار از بونک رسیده و ضمن آن  
 نوشته بود که فوج بهار اجه جی پور و والد قریب به هزار سوار سوار شده و دیره و دقلعه کهره بونک

فرارنده بودند بعد از این جانب در روز در اینجا مقام گشته از سید اران جای ازین که اندک  
 که اس گشته هزاران من آلوده بمردمان فوج دادیم بعد از این اینجا که پنجمین طرفه ازین  
 موثره شداری علاقه مند و رفتم و الدم نیز از بندون سوار شده بمقام والی مذکور شال  
 شد و از علاقه دیهات وال قدر قوی ری سبلان بطور فزانه گرفته کارروالی خرج ختم  
 لیکن سبب کم آمدنی نوبت برافه رسید و از موثره شداری که پنجمین طرفه وضع بدلیه طرفه  
 ویر ساختیم و حال موجود بدلیه نیست که بر وضع مذکور که دکان است بر کوه مذکور یک  
 راجه پتان هم گشت و ره والی تعمیر کرده بود و در راجه پتان که در امتداد و در راجه پتان بود  
 و در سال سابق از برادرم کلان بهادر و اینجا بنوع فوج جنگی راجه پتان هی که وقتا بجا  
 بودند تا ده روز در اینجا ویرانه بودند و در آن زمان موجود نیست که محمد شاه خان ابراهه مایان  
 رفتن مکانات بندون غیره بود و طه العبد روز بدون لی نمودن هی که کورانا اینجا که پنجمین طرفه  
 بودیم ازین باعث مردمان گدشی که باران غرور و انزوی و در بعضی کال بود و بعد ویرانه ساختن مردمان  
 گدشی که بر یکی فوج نمودن بیکر رسیدن خبر میان تیرای پایاده و مردمان همراهی و مردمان  
 مذکور رفتم که جوانان گدشی و الهس پائیده در گدشی خود رفتند بعد از این الدم فرمودند که  
 سوره چپ پائیده گدشی را بگیرد و جوانان غرض ساختن که حالا یک پاس روز با قیاده  
 باشند و این گدشی تبست و عرصه پائیده روز بدست خود اهدا بدلیه این مصالح مناسب  
 که امر و از اینجا مرتب فرموده و بریه و شریف برید و صحنی سوره چپ پائیده خواهد شد ازین جهت  
 و الهدم برهم شده برین غصه نموده فرمودند که ایشان اینجا را خراب ساخته است و در مکان بود

و الهدم برهم شده برین غصه نموده فرمودند که ایشان اینجا را خراب ساخته است و در مکان بود

بطرف دست چپ صفت مخالفان که قوم راجپوتان بودند میفرماید سبب این شورش را فوج مخالفان  
بنظر میآید چونکه غول راجپوتان کور با صدها کج و کج در میان یکدیگر میزدند و مقابل گشتی از غول  
نواختن و از اینجا میفرمودند و در آن سیم سی نفر پلین معده طنبور مانجا استاده ماندند و اینجا  
بشت نفر و آن نزد مخالفان سیدم که یک دم از رفیقان من بضر بگولی بدوق مخالفان رخنه  
گرویده بر زمین افتاد و در آن آن ادا و حق سبحانه تعالی هیچ اندیشه بر دل من نیامد گولی اندوق سر کرد  
زوم بعد آن شمشیر از نیام کشیده بر او نشان دیدم راجپوتان کور تاب مقاومت نیاورده پشت او  
راه فرار کردند و سبب فرار شدن راجپوتان کور پلین معده ضربت پها و سواران حواس شدند و با طرف  
خود فرار شده میفرستند و الدم چون دانست که این فوج مخالفان شکست خورده و او باقی  
برای او من دیده و دیده و دیده آمدند و نیز نگه مردان هم را میان کسی پیاده و کسی از همراه و الدم بود  
حالی بدو فوج مخالفان بحالت تباه اندرون قلعه رسید و اینجا بفرست و از در قلعه کور مورچه پیانید  
قیام ساختم تا عصر روز از طریق جنگ گرویده آخرش او نشان بوقت مشرب قلعه را گذاشته رفت  
و از فضل حق سبحانه تعالی قلعه منهدون شد و بخت یاران که دید و نمی گرم خان پرورش یافته قد بود  
قلعه کور سپرد و نموده داده و در آن زمان کوسم ربات بر سر رسیده بود و فضل بیع آخر گردیده و  
فضل بیع همه جای سابق تحصیل در آن حج بود کرده گرفته بودند لهذا از کسی جای بی بی نبود  
تحصیل و آمدنی تکلیف خنجر سپاه بدرجه کمال رویداده از مجربان ریافت کردید که هزار نام  
در وضع میبری علاوه میزدون بر زمین است و این چهار بارگی از فوت سپاه و الدم در میدان  
ساخته اینجا محفوف هم از اینجا کوچه نموده بر موضع میفرستید و بر خست و بگلی

کار روانی خرج جمعیت همراهی خود نموده آید و نیز در هر صید یک ماه فوج جدید لازم داشته قرار  
نموده خواهد شد بعد آن هستند آن گرفته خواهند شد در جواب آن عرض ساختم اگر چه فوج جدید از  
مایان چهار حصه یک شت حطه المضاف خواهد بود لیکن مایان تاب مقابله خواهند آورد و از ورنه  
دور اندیشی نمودن ضرورت نیست خواه بفضل حق سبحانه تعالی نموده صبح از اینجا کوچ نموده مکان دیگر  
ملاحظه خواهند فرمود کرد و کهرچی می شود آخر شصت و هشتم پذیرا فرموده صبح جمعیت سه حصه  
و پنجم شصت و پیاوه و در ضربت این اینجا کوچ نموده روانه شدیم و اینجا صید یک صیاد سواره  
همراهی خود پیشتر روانه شده بودند و یک رسید بجز رسیدن اینجا تحویل از اینجا گرفته بکر و آن  
تحویل را گذاشته فراگرفته بقاعه کشیدند و فوج جدید تیار ساخته پیش قدمی نموده از قلعہ فاصل  
صید قدم استاده شده و بر عرصه الدم صید یک صیاد سواره رسیدند و زوگوله توپ ملاحظه فرمود  
بقاعه کشیدیم کرده از صف فوج مخالفان این توپ و آمدند شستند و در ضمن اینجا یک دقلعه شدند و  
کرده شدت الدم رسیدند و عرض ساختم اگر حکم شود پیشتر رفته جای جنگ نده شود و الدم عرض کرد  
که مناسبت بروند شکست و اول فوج حی پور اینجا بایستی و ده جمعیت نفر از رفیق  
همراه گرفته و آن شصت و هشتم دیدم که بر دهنی مذکور فوج همراهی خود را بدین وجه ترتیب داده استاده کرده که خود  
پایین و بر چهار ضربت بقلب دست است و در صفت صید سوار و بدست خود پنجم شصت و پیاوه و  
قوم را بر جوانان مقرر نموده قائم ساخته است بر عرصه قریب صید نفر تنگه ملین همه کاهن بایستند  
از دشمنان گفتیم که شصت نفر سوار با همه بطور همراه اینجا بایستند بوی کعبه منی نفر سوار با یکدیگر نزد اینجا  
آمدند و شصت نفر از رفیقان که از سبقتی همراه بودند با یکدیگر شصت نفر روانه شده بطور همراه گرفته و با جمعی رفیق



جنسی والد از آنها هیچ براس بخاطر نیاورد و باستان ایل نام بند و نسبت به خود او را و امی نمود  
و ضعیف تو بهایا بجا استاده کرده گوله های تو به بوجم مخاصان این اختیار ساخته و او بجا آمد  
از اندر دی حمله نمودن موقوف ساخته و در دور از زد گوله محاصره بنی مذکور کرده گشت چونکه خبر محاصره  
جنسی مذکور نزد نواب محمد شاه خان رسید انور و وجه از ایشان ده بر ساخته همه گلی افواج را بخا  
کوینم بطرف شیر پور برای داد و جنسی نموده را و پانزده تنگ از آماج خبر آمدن نواب مصوف مع فوج  
جنسی مذکور را گذاشته ثب و از مع فوج همراهی خود و آن گشته بجات تاه بخامس دور رسید  
والدم بموجب شسته اینجا از مکان بود که یامعه محبت قریب یکصد پنجاه سوار و پانصد شصت سوار  
نوعی ضربتی نیای امداد اینجا و اندر شده کوچ بکوچ می آمدند چونکه از فضل سجاد تاراه از  
مخالفان جدا گشته بودند از اغراض تمام قریب کینزال ز قلعه کمر بر سپیدند و چون مذکور  
سابق از اینجا فرود خود و هر سال داشت و بعد رسیدن حسن آمدن الدم بدو کس گشته  
همراهی خود و از قلعه کمر بر ریخته روانه گشته قلعه مندون رسیدن الدم اقلعه کمر  
و از اینجا بندون نیز بهت فوج حی و پو و بر صده بست چهار روز گرفتار قلعه  
و بعد سر فوج حی و والد الدم بوقت دو پیر روز مع فوج همراهی خود و قلم کمر بر تشریف آورد  
اینجا بخدمت گذاری حاضر گشته ماند و نیز عرض ساخت که صبح از اینجا کوچیم ساخته بندون  
رسیده مخالفان از اینجا بدر ساخته بند و نسبت خود و معقله آنجا کرده خواهد شد و الدم خلاص  
فرمودند که نزد میان جمعیت قلیل است سو آن خرج را خور و این نیست لهذا همین است  
که اراده بندون با فضل موقوف داشته و اینجا قیام دارند و از دیها گردنواختن تحصیل جابر ساخته

ابتدا بدین شرط حمله ساختن موافقت نمودم که سالان خوردن بقلعه است و چون کسانند و خنک سال  
 خوردن نماند از قلعه بیرون آمده بر او نشان حمله سازیم یا که بگشاید و او نشان شکست داد و خبر داد  
 بگیریم همه ما شرط اینجا را قبول ساخته لهذا حمله نمودن قوف شده از اندرون قلع بجهت حمله  
 گشته و هر روز از طرفین جنگ میشد و حتی با وجود سنگ که سپاه از فوج هاجه حیدر و الو بود و فوج قز  
 پازده پلتن و ششادریه بی پنجاه سوار و قزاق بی شش هزار سوار میان مقام لال پوت که از ف  
 که هر دو فاصله شان زده کرده است و در وقت و بوقت چهار پلتن به نسبت فوج قزاق و قزاق  
 و دو هزار سوار همراه جنگ داده بر اینجا است و فوج مذکور رسیده از قلعه که بره فاصله و صد قلم  
 شمال مرجه است و در حد کالک از راستی از قلع طرف مشرق میروند و تا غروب زده از فوج  
 طرفین گردید پس کسرا الله تعالی حفظ خود میداد اگر مردمان و بی فتن کیم گشته بخت سعاد و آ  
 تا هم بر یاد شدن نمیشد و اتفاقاً از آن پردی سبب است باینست بای محظوظ ماندن همچون عاجز و بی  
 جگر تو چنانچه محاربه حسود را و نه لکر بناد و نه کسی که سران قوم مرشد قزاق و قزاق و در اینجا  
 و در صد سوار کالک مکان سر بره علاقه راج حیدر رسیده بود و اینجا سنگ که تیر شاد و شاد  
 جگر مذکور که رفتن تو بهما و چون کسی که کیم کور و فوج هر خود از قلعه که هر دو رفته روانه شد  
 در لال پوت رسید و وقت کو نیم نمودن کیم مذکور شد و چون از اینجا به حرم و در هزار  
 علاقه موضع پیاده که قزاق یک کور و فای قلعه کور بود و آنش اده که یکی خرم اسوخه گشته  
 همیشه اینجا است و چاه حضرت سوار از قلعه بیرون که در فوج و چون فای قلعه فوخته میگردد و هم با وجود  
 سه فوج خرمانی خود از مقام لال پوت سوار شده و اگر گشته بود و فوج حیدر رسیده و جنگ ساخته

روانجا نه شده در مکان هندون سید و در فراهم نمودن جمعیت سوار و پیاده و منصرف گشتن جبر  
تحقیق نموده که نزد آسرخان جنرل و صد سوارانند البتة بخبر و جمعیت و باز و چند سوار  
هزار پیاده و یک پلین مع چهار ضربت این هندون کوچ ساخته بر خیابان ساخته شد که در رانند  
چون بر آمدن فرج برنج جلیو نزد این جانب رسیدند بوقت قلعہ ساختن و سوار و پیاده  
مقابلہ او شان آدم مکان کوچ ساید با گیر و از راج جلیو بود و از قلعہ که در رم بقا صلا و دو نیم  
این جانب از آنها مقابلہ کرد و بخیر و مقابلہ این جانب را و نشان حملہ نمودم و او نشان ایستاد  
نیارده از قلعہ کو ساید پناه برده چنبدہ ایستاده کرده و از این جانب گرد و چهار طرفه  
کرده تا یکپاس گشته بطور محاصره ایستاده و از این جانب محاصره نمود و قلعہ که در رم  
آرام نمودم و در روز از قلعہ خود سوار شده و با وقت شب مقابلہ او شان ایستاده و غلگند  
وجود خود و قریب صد من ابرازات کرد و نواح آنها و نموده قلعہ آوردیم و نواح صحر و از او  
بما نجا قیام داشت و دیگر جمعیت سوار و پیاده از گرد نواح فراهم ساخته بعد از آنجا کوچ نموده قلعہ  
و صد قدم از قلعہ که در رم رسیدند و درم ساختن این جانب از هر سیدان خود گفت که برادر و سیدان  
تعالی اعما و نموده بسیاری فرج او شان گاه ساخته پیای ساید و او شان حملہ وورش کرد و شکست  
و از ضربت بهای او شان گرفته شود و رفیقان ہمراہی از بسیاری فرج اندیشه ساخته گفت که از قلعہ  
و سجانہ قلعہ نذر ابدست آورده ایم و این قلعہ داری است که قلعہ را گذاشته خاک میدان نموده  
نمود صلاح همین است که استحکام قلعہ ساخته خاک نرم و قلعہ را گذاشته بر او شان حملہ نمودن صلاح  
بهر طریقی و نشان انانی گفتند این جانب قبول خود استم که ہمراہیان من مردمان کشیدند و

نمودن تنها بر قلعه خواهم رفت تا که قلعه واله با ما را بکشند یا من قلعه واله را بکشد و من کرد  
 در قلعه خواهم نشست بعد آن مردمان همراهم ایجاب زیاده از حد ایجاب انگ ساختند و اینجاست  
 نهایت جنگ شده من خود به تنه و استوارانها گفتم که هر چند از ایشان میگویم حاکمیکه مناد اندر  
 تاج خمار را بنگ و من جان بسازد و تصور حلق خود را در دست خود بستمش بریده خواهم مرد چونکه هر میان  
 من بیاف صاف دست راست و دست چپ خود را خواهم بکشد از آنها دو چهار فغان قدیم و مردانه  
 گفتند که این قلعه دارد و کهری خواهم گرفت چونکه فضل حق بخانه تقالی است حال که در جوار دست گرفته و همه  
 از کوه کشتن خود باز دل گوار ساخته مستعد گرفتن قلعه مذکور شدند که رفتن قلعه کهری در  
 چونکه دین گفتگو بودیم که آفتاب مورد و درونش و قلعه دیدیم و از پشت سپاه حجاج دزیرانه پیاده  
 کشیم و از طرفین شروع جنگ گویید و هما می شدند و ما عرضید یکپاس از طرفین بخاک را از  
 گرم ماند و آخرش حمله نمودیم و همه خود را در آبداب خندق انداخته برآمد و در یک لحظه اندرون قلعه  
 شدند و اکثر مردمان قلعه را شربت شهادت چشایندیم و با ما پیاده داده را کردیم و از طرفین یک  
 یک میزدیم و کشته شده جان بحق سپرد و دو پهلوی می شدند و بر کمران فصل ایزدی مانده و در قلعه  
 فتنه بر او کردند و نیز میزدان و بسیار گرد و خاک را در کمال کرد و دادیم که هر دو فرمان  
 را حاضر گشتند و مسمی جوانی را نام قانونگوی و نیز روزگار سابق حق خدمت میداشت فی القوجا  
 شیه و بخا او می خدمت مشرف گردید و مسمی روحی کالک از طرف حجاج میورد و یک پهلوی  
 و چنانکه در وقت غیبت صد هزاران نفر کان منهدون غیر بود و در موضع نوره میزدند از  
 قلعه کهره بقاضیه پنجم شش کوه دست یزد میزدند و کوه سیدن جز بر سر سیمه میزدند

۱۰۱  
بزرگ قلعه مذکور را خواهم گرفت از جناب حق سبحانه تعالی امید قویست که در شهرت ما میسر  
خوش نخواهد گشت آخرش از والد خود خصلت حصول ساخته معده و صد سوار مردانه از بخار و  
شدم و شب روز مسافت راه فریب یاد کرده بمویه وقت چهار کمره شب گشته فریب قلعه مسطور  
رسیدیم و قلعه مذکور را از فراموشی نمانیم و بهیمت در محبس آن قصه نکردم اما عجبت در آن  
دیدم که بدو قوی که از جناب قلعه مذکور را دیده و پس از آن سواران هم از آن می یافتیم و در  
سواران مذکور را یافتیم قلعه را یافتیم در خیانت صبح گردید از زمان هم ایستاد من صاف صاف گفتند  
که از راه فریب و فکر فتن قلعه وقت شب مقرر ساخته از بهولیا سوار شده آمده ایم از نقد  
صوتی است و حال از روز روشن میشود در قلعه همه مردمان بهوشیاری گشتند و کرد قلعه خندق  
عمیق و از آب است و در صورت بدو قوی پلان با ضربت با چکونه ازین جمعیت قلعه گرفته شود  
سوانی آن اگر عرصه بگذرد و در غایتی قلعه خواهد گشتید نه از آن مردمان ملازمان با جبهه و اگر که نوار  
و بیات فراموش شده مایان را اگر قرار خواهند داد کسی مدیم نظری آمد و نیز در میان مایان  
طافت راه رفتن هم نماده لهذا همین صلاح است که ازینجا الطرف علاقه را جدا کرد ولی در  
رفته بعد آن بجان بهولیا رسید و در حواله کفتم که من سرگز برگز و پس از آن هم رفتند  
همگی سواران هم ایستادند و ساختند که مایان حق گشته و گرفتار نخواهم شد غرضی که از جناب او  
زیاده از حد تک ساخته و باس ادب لازم می بطرف اندخته سخنهای بیوه هر چه که بر زبان می  
مسکند از جناب از آنها لاچار گشته کفتم که ایشان از خصلت دوم همه با در علاقه کرد ولی فرست  
و از آنجا و پس بجان بهولیا برود من سرگز برگز از آنجا نخواهم رفت نگاه برادر حق سبحانه تعالی



مردمان از گشت کاران آمده فریاد الغیات الغیات کردند و گفتند که سواران پیاده هزاران  
هزار با گشت گنم و جوانان بریده میسرند ازین علم عظیم برابیان می نمود در دل خود خیال ساختیم که  
بجمعیت قبیله سران افواج بی شمار بداد او شان سیده خود دهم از او شان گفتیم که دروغ نگویند  
و از اینجا می شود بعد از اندیشه کردم که برادرم کلان بهادر از عقب می آیند و گشت کاران علم را  
نخست نشان رسید و البته فریاد و الغیات خواهند ساخت که زنان این کلبی است که برادرم کلان  
بهادر می آیند و از فوج نواب را شاه خان فوج گشت چون چهار سید اینجا می رسد سواران  
همه را خود گفته و او که گشت نشان و همه سپاهیان و دیار و مستعد باشند اینجاست که بسته براند  
سقف مکان قلعه ساکن را برافروخته است و او شده که در ضمن او از دوشه بدوق در گوشه رسید  
عین اتق شده که از برادرم کلان بهادر و فوج نواب که در خاک گردیدند بحالت تمام برآمد  
سقف ملک و بر آیین سب سوار گشتم و از اینجا سمعت پنج سواران دانه سپاهیان در اخته نمودیم  
و بطرف او از بدوق سپاه روانه شدیم دیدیم که همراه برادرم کلان در قریب یکصد  
سوار خود بودند و از فوج نواب را شاه خان قریب یک هزار سوار مقابل است و جنگ می شود و هزار  
سوار دیره با فوج نواب کورسهای انگلیسی می آیند در خصوصت اینجا محبت پنج سوار و  
از طرف پشت غول سواران این موصوف ساخته سپاهانی که میخیم بفضل برابیان سواران  
غیرم به کوشش شده راه هرگز گرفتند و اینجا شامل برادرم کلان گردید و گفتیم که در اینجا ایستاد  
ماندن قریب صیلا نیست بلکه دیره افواج او نشان قریب یک کرده و در یک کعبه کلی فوج قرار دارد  
گشت و نیز از عقب و الدایان معه ضرب فوج جمعیت پیدا خواهند رسید و اینجا بیگاهم که هزار

بهادر را بطور تمامه قایم کنانیده داد و سابق ازین نجاب امیرخان بجاور از کمان لاله کوچ خنجر  
 بود و هاترمان نجاب ارشاه خان بجای خود فرج مقرر ساخته و خود مجتبی نجاب سواران نیز از نجاری  
 شده و بکمان شیرگنده علاقه کوثر که در اینجا قایلان نجاب صوفی و دندرقند و نواب ارشاه خان بموجب حکم  
 نواب امیرخان بجاور در معراج آنضلع مسوور کوچ ساخته و بجا صلیه بخبر و از پهلویا رسیده و هاترمان ارشاه خان  
 مبلغ دو لک و پیرنجاب ارشاه خان بن شرط که مایه از کمان پهلویا خارج ساخته شد و نجاب ارشاه خان  
 گرفته و در ادنی اقبال ساخته نواب ارشاه خان از سابق بکمان لاله از ده گشته کند و در حال دستخوار  
 از راجه شاه پور و الیه رابطه اخلاص نموده و بر منی کمر بسته برای اخراج نمودن بایان مستعد و قریب کمان  
 سانکر بار رسیده و در ساخته الدم وکیل خود را نزد نواب صوفی مستعد وکیل مذکور زیاد و از صد  
 منت و حاجت نمود و نواب معج و غیره فرج خود و غیره واصل وکیل مذکور را به پنجبال نیاورده و نجاب  
 ناشایسته بر زبان آورده از فرج خود بدر گرفته داد از اینجا که تحمل و بردباری لاله وکیلان  
 و پس آمده حالات حسرت و کل که برگرداشته بود بخت الدم مرد و حق خود چنانچه در فرج نواب  
 در ارشاه خان سیر بخانه سوار و در دست هزار رسیده و در از دهنر نجاب کلان بود و در دست  
 اماده بریادی نمودن بایان میل شدت جنگ شدن از فرج نواب امیرخان سیر لاله  
 نواب ارشاه خان و مخلوط شدن فرج مذکور آخرین الدم و برادر کلان بهادر و اینجا  
 نگاه برداشته و حق سچانه تعاکر و معجمنت چهار صد سواران با قصد نفریادگان از  
 پهلویا سوار شده و طرف سانکر بار وانه شدیم زیرا که در قلعه دندرقند کانت قایلان من و در  
 تخا معجبت نجاب سواران مرد و از این ریشه و در دست و در اینجا با سیر و در دست و در دست



باقی همه بر خاسته رفتند و اینجانب از نواب محمد شاه خان گفتیم که بدون خرج مکی مردمان کجاست و نواب موصوف در جواب آن گفت ایچیم بر خاسته رفتن میهند بچو آب آن گفتیم تا حال آنجه که حق فرمان دار  
الضاحب ایان قیاس است نمودیم حالا الضاحب صاف جمع اب سینه در ضیوت ایان بخوشی هم ر  
نموده و هند بجای که حق سبحانه تعالی رزق مقرر ساخته است بخافته خواهم خورد و قبول شدنی شد  
رزق هر چند بیکان رسیده بشرط عفت است چنانکه نور مایه با سماع اینمخی نواب موصوف ایان بخوشی  
تمام خصت نموده و اده بعد آن علی الصباح جمعیت هم ایان جمع و از اینجا کوچه نموده روانه شدیم  
اینجانب مشوره ساخته بهین صلاح افتاد که سابق ازین نامیا صفا صند و دار و از اخیر هم سینه علامه  
پهولیا نام و الدم نموده و اده بود و از بخار سید انتظام خود کرده و اید و در سران داری نامیا صفا  
که از طرف مهاباد حصادات را و سینه بهار و تخاراندان نامیا بر خاسته شد و الدم و مایان

از نواب محمد شاه خان جمعیت خود درین مکان پهولیا علا و اده جمیع تخمین  
ساختن قلعه بیکان پهولیا و انتظام نمودن مکان کور غرضی که بیکان پهولیا  
دیر ساخته و به بیاری قلعه تصرف شدیم چنانچه در عرصه یکا قلعه تیار ساختیم و نهان مقام نمودیم  
اینی تحمیل در رویات علاقه پهولیا رسیده و دیر ساخته و تحصیل جاری گشته بیکان ساکنان را قلعه  
بود رسیده و دیر نموده سپاهیان قلعه مایان اینجانب را و دیر مقابله جنگ پس آن مدتی از اینجانب  
جنگ شد و دیر ساخته در عرصه بخور قلعه مذکور رسیده گرفت و نهان خود قایم ساخته و نیز مقابلان  
خود از کشتن گداه طلبانید و قلعه ساکنان را که کانات و حویلی محل خوب و دیر قیام کنانیده و اوزار و احوال  
نموده و موضع حکم کرده و احوال مذکور رسیده و جنگ ساخته گرفتیم و در اینجانب مردمان هم ایان را هم کلا

شسته بودند آمد محاصره سخت نمودند بعد دوپاس نواب میرخان بهادر مرجه چهارم سرداران  
در دیره فیض آباد خان آمد به نیکی است که نواب محمد شاه خان گرفته بر دو یکی فوج کپور و غیره علامه  
نواب محمد شاه خان در تحت مقبضه خود آورد و در دم کلان بهادر دیگر سرداران همراهی نواب محمد شاه خان  
ضلاح نموده بر دیره فیض آباد خان نکش که نواب میرخان شسته بود رفته محاصره ساخته بطور محاصره  
قرار ساخته مردان پلین الیه باو ششام اصیرج بنام نواب محمد امیر خان در دوشین مرغ ساخته و علامه  
که از حمید خان غیره گفته نواب یان یعنی محمد شاه خان خلاص کرده و بعد آن یان نصیب  
نیو نواب میرخان خلاص خواهم کرد درین مجتهد عصبه و در و زگر دیده آخرین حمید خان غیره نواب محمد شاه  
را خلاص نموده گذاشته ز قبت و مردمان نواب محمد شاه خان نواب میرخان بهادر را خلاص نموده گذاشته  
بعد کپور بلوچ و دیگر فوج که با ایشانها و غیره علامه نواب محمد شاه خان غیره را طلب تنخواه گرفتن  
گرفته بهادر کلان بهادر نواب محمد شاه خان را از انجا بر آورده بر دیره فیض آباد خان رسیده از انجا نواب  
میرخان را بر آورده و نواب صاحبان حمید بن کپور و دران دیره فوج یان آوردند و علامه  
و یان بهادران هم اندر کشتن ایم و بند بست کردند و ایم که از فوج نواب میرخان نواب محمد شاه خان  
متقش ببدون حکم آمدن هند و نواب شاه خان همراه نواب میرخان بهادر بود و از انجا ازین رده  
گشته کینه دل خود مستحکم گرفت و احوال کینه کشی او که بایان ساخته میجامی که نوشته خواهد بود نواب  
میرخان بهادر چند روز بیره و الدنم مانده روانه گردید و نواب محمد شاه خان قیام کرد و به مردان  
فوج همراهان یان نیز رسید که فوج نواب محمد شاه خان بدو گشته و کپور را می ده و فوج بخانه خود  
ساخته و صد مردمان بهادره بر خسته میفرستاد چونکه قریب رسیدند و به و سه صد سواران باقیانند

سوار فراهم شده ملازم ایان گشتند و کله بار و سپار از انضام تحصیل ساخته بنوع همراهی خود  
دادیم که فوج بیرون به اسوده گشتند و نواب امیر خان بهادر و نواب محمد شاه خان که قریب به  
رسیده بر راج موصوف در واده بودند معامله دوازده کله و سپار از راج جی پور مقرر گشتند و  
رفتند و نواب امیر خان بهادر و نواب محمد شاه خان مع فوج خود از اینجا کوچه نمودند از ملک جی  
بیرون گشتند و بر مکان لاوه علاقه نوک رسیده دیره ست مورچه با چسپانین اوند و جنگل  
شروع کردند و بسبب معامله گردیدن راج جی پور نواب محمد شاه خان و والد مخطوطه بار  
و گذشت ملک جی پور مع قلعها و بند و بست گردان محمد صالح جی پور و والد ایان فوج شده است

آدم محبت خود داده و فرستادند روانه شدن در کلالان و راجات مع فوج خود  
مبتدون غیره نشاندن و راجات مقربان جی پور و والد محبت نشاندن نواب  
محمد شاه خان رسیدن بایان فوج نواب موصوف بمقام لاوه بایان

فی الفور بند و بست خود و از قلعها و غیره برداشته سپرد ملازمان معتمدان جی پور و والد محبت نشاندن  
موصوف از اینجا مع فوج همراهی خود روان گشته بمقام لاوه رسیده دیرو ساختم والد موصوف و والد  
شدند و بموجب کم نواب محمد شاه خان از مکان لاوه بطرف جنوبیه ساخته مورچه چسپانین و دیرو  
و دیرو نواب محمد شاه خان بطرف شمال بود درین حصه سمیان فوج محمد شاه خان و محمد شاه خان و غیره  
ملازم نواب محمد امیر خان بهادر بموجب اشاره قاضی خود بطور ملاقات در دیرو نواب محمد شاه خان  
گرفتار ساخته در میان خیمه نواب محمد شاه خان در میان گرفته نشستند و فوج پادشاه و غیره  
نواب محمد شاه خان گرداگرد دیرو که در آن جمعی از خان و غیره نواب محمد شاه خان گرفتار شده

گوییم که هر که در این شهر قدری بر کوه سپید می آید و بستی تمام سوار را در جبهه خود گرفته است  
 است شمشیر بر حلقوم او را ندیم مثل کوه سفید حلق او بریده شده و ده گشته بر زمین افتاده است  
 شدیم چون دم که ضربت پشیز بر گاو ان شش سر و و نه را مردمان بگشت خورده دوان دوان همه را  
 مذکور میروند من چند بار بر برادر هم کلان بهاد که قسم که انجام دهم و آن گشتن چنانچه صلاح است تو گفتم  
 میروم و در اینجا رسیده گرفته شود بر درم کلان بجا گشتن مردمان مخالفان مشغول بودند که قسم را احداث  
 سوازی ازین گیریم مردمان متفرق شده در اینجا گشتن نمودن بصری شدند یک سوار هم از رفیقان  
 همراه من بود و ضربت پشیز مخالفان یک نیم گشته را از اینجا میرفت چونکه اراد کرد بفرستد تو که کور منم تو  
 لاچار شده تنهاسیخت فرادوان ساخته قریب بریده دیدم که نه را مردمان حواس به میزد و در کنار  
 شان تو پشیز کور بر بزرگان دوان آن میزد و در منم یک نفر گول انداز حربه پیچیده که دست و پست بسوی من کرده  
 اینجا باندیشه حربه مذکور کرده نمیشد و دم که بر پیچیده او آمده نصفی بریده گشت گول انداز مذکور بود ازین  
 فرار گشت و نیز کور مردمان پشیز کور را گذاشته رفتند و بزرگان دوان بدون آن دم تو پشیز کور را دوان میروند  
 لهذا اینجا پشیز شمشیر رشت یک بزرگ او و دیگر که پیشین بود شمشیر زدم که مرد و بزرگان دوان گویند  
 بیایم کاری از رفیقان باز ماندند استاده گشتند و در هر صده کیس و یک پیاده از هم میایان من  
 رسیدند پیاده مذکور را بجای گاو می توان تو پشیز نشاند و آن ساخته پس آوردیم و از فضل حق سبحان  
 تعالی فتح عظیم که از قیاس من بود و ظهور او سکرا و تعالی سجا آوردیم و از اینجا مر جبهه نموده در راه  
 دود او دیدیم که جنگ قریب چاه صد و پنجاه مردمان مخالفان اینجا گشته شدند و از جانب باج شمشیر  
 مردمان از زمین گشته و ازین خشک حوب و اینجا به انتقام از خدا داده کردید جدا آن قریب پانزده و دو

۹ نمودن آنها که هفت سنگ را اولدم از رسیدن خود در فوج نواب امیرخان بهادر و نواحی سنگ  
و صرف ماندن فرستادن کلام بهادر بحجت قلیل و فساد آنها که هفت سنگ و جلد تر رفتن من  
نمودن شش بکشن گدازه زمین فرستادن فی الحال اینجا از کشتن گدازه سوار شده و رفتن سوار  
و نموده در قلعه که دره که مکان جلیق مینویسید و دریافت گردید که برادر دم کلان به جمعیت چهار  
سوار و پانصد شش صد پیاده با یکدیگر به بندون که پنج نموده مقابل آنها که هفت سنگ بفاصله کوه  
رسیده و دره ساخته تعیین که صبح یا شام جنگ شود اینجا تا وقت احوال رسیدن خود در قلعه که دره  
وقت یکپاس و زراعه شامل جنگ گردیدن رسیدن من جنگ بساختن بخیرت کلام کلان بهادر  
نوشته فرستاد و وقت چهار که هفتی تا بنامه اینجا به شصت سواران و ده از قلعه که دره سوار  
شده و در اشتهار کرده که از اینجا دره برادر دم کلان بهادر پنج کرده مانده باشد و از توپها شنیدم و شستم  
که از برادر دم کلان بهادر و آنها که هفت سنگ جنگ نمودند و با هم شنیدن که از توپها شنیدم و شستم  
که در ساخته روان شستم چون که دره که رسیدم دیدم که جمعیست که پیاده و اسب پیاده و اسب پیاده و اسب  
و در میان هم ای برادر دم کلان بهادر از من گفتند که از برادر کلان بهادر انصاحی از فوج من است که مقابل  
سند و توپها است و لیکن چنانکه فوج آنها که کور استاده بود در این اینجا است بالاحسن بخار تا بنود و جا  
الان جنگ نمودند از برادر کلان بهادر انصاحی به صلح همه ایان جنگ نمودن و من هم در دستم خان جنگ  
گردانیده می آیند و انصاحی اینجا در دره با فرود آیند و اینجا در جواب آنها گفتیم که از وقت  
جنگ تمام کرده باز آمده به دره با خود هم شستم این سخن گفتند از اینجا بیشتر روان شدم دیدم که برادر  
با جمعیست که در قلعه که دره که رسیدم دیدم که جمعیست که پیاده و اسب پیاده و اسب پیاده و اسب

برتبه و در این دیره ساختم تا یکپا شش گذشت پلا  
 اینجا تا نوقت زندان غیر قصد و دگر گرفتار  
 روز سبلان کور حمل ساخته مردمان سوار و پل  
 رسیده و پره سبیل پنج هزار و پهلوانان خوشحال  
 دامن مقرر شده و در محبت هشت روز دیگر علاقه خود  
 و بعد از آن در جعفر خان معراج هم هر خود را نه شده نزد قلوب  
 تمامه کمر سپردیم و روز را اینجا انداخته و سوار  
 رسیدم در خیره نواب میرخان در نوان محمد شاه خان در نعت  
 طرین جنگ میان آمد و میشد و از هر یک شاکت می بر تهاجا  
 کرد و علاقه می نمودن و انهم قایم اند و والدم از نواب و صوفی  
 بهادر را در میدان گشته خود و معجزین سواران و سوار  
 بهادر در میدان استقامت می زدند و کشته شاکر بود بکینه نابی  
 بلکه در آنجا و جعفر خان از خود و از علاقه خود و غیره در نوان  
 بهادر و سواران و نواب و کمره اراده گرفتن می نمودن و سوار  
 در آنجا و نوان و نواب و کمره اراده گرفتن می نمودن و سوار  
 در آنجا و نوان و نواب و کمره اراده گرفتن می نمودن و سوار  
 در آنجا و نوان و نواب و کمره اراده گرفتن می نمودن و سوار

مقاومت من نیاورده راه گزینش گرفتند مگر یک جوان اینها را نمیخواست که زنده بماند و  
مقتول شود و در دلاوری بی نظیر بود و شمشیر برهنه دست گرفته استاده بود و بجانب آنکه تنها مقتصد  
مردان کسیر مردان اندیشیده از یک آدم که بالا می ایستاده بود و دستم که تمام بدن و اختیار دست و شمشیر  
زود قبضه می نمود و او را گذاشته بر مردان می گرفت و در هر صدمه که یک سوار که عقب من آمد و فرستاد که  
ایستاده بود و در دانه مذکور به تمام آمده و شمشیر کرده که سوار مذکور بر زمین دو فرساده مذکور بی درستی شمشیر زد و  
نگاه عقب من و من فی الفور بخاک گردانید و آمد و سوار مذکور رسید و شمشیر بر دست من و من که دست  
جدا شده و با خیال مردانه مذکور شمشیر بر این جانب کرد و لیکن دست من و سوار مذکور حربه و نفاذ و در حمله  
بهشت سوار از رفیقان من سید که گرداگرد مردانه مذکور حاضر بودند و مردانه مذکور در میان استاده و دراز  
کسی یار ای نمی نمود که مردانه مذکور حربه کند و زیر سوار من می ایستاد و مانند برق بود و از ده شمشیر زد و در طهر من  
گرداگرد آدم مردانه مذکور بطرف من و من میسکند و از من غافل گشت و با خیال مردانه مذکور با وجود خرم کار  
سواران که گرداگرد استاده و در دست نموده و سوار بر پیش او که حربه رفت و مردانه مذکور و دیده مثال غل غل  
خود گردید آن این جانب مردان خیال که رسید حربه را کرده میسکند و در هر صدمه که مردانه مذکور دست خرم خون مردان  
ناطاق گشته استاده بود و یک سوار بر همان جهت نموده و سوار مذکور یک مقاومت او نیاورده و از فرس  
گرفت مردانه مذکور تا هم یک ضربت شمشیر بر سر من بود و خیال نگاه من افتاد و سوار را خیمه زد و سوار یک ضربت شمشیر  
مردانه مذکور زد که مرده شده بر زمین افتاد و قلعه خوش خیال که عقب و نشان که دیدم و قریب و مردان انصاف  
رسید و سوار بر دیدم و از آن چاقه بریت باز و ده سوار بر همان جهت بهشت بهشت و قریب به چشم مردان و این جانب  
گشته شده با و در من خیمه که من شمشیر بر سوار و امنه سوار من یک ضربت خیمه زد و با و در من خیمه زد و با و در من خیمه زد

[illegible]



بطریق ای دیگر در مکان موضع روشنی غله وافر ستیده میشود و در اینجا همه فوج را همراه برده چند روز  
و غیره گذاره او شان گرامه داده خواهند شد و بعد آن برکنه خوشحال گداه که در تحت راوینر هوج  
تا و شان با هم تنگ نموده و نیز از مواضع خوشحال گداه قدری قلیل معالیه گرفته کار روانی خرج  
رای داد جعفر خان و ده خواهد شد و ایدم صلاح اینجا را پسند نموده کوچ کرده بر توهم شوی سیده موی  
عالمه سپانیده داده و اینجا جنگ سخت نموده آخرش بعد چهار روز بکین مردمان فوج را چو بماند که  
در طایفه نکر و دیگر فارس ساخته و هزاران غلام و جنم و اندرون قلعه مذکور گرفته و فروخته مسلمان و  
فوج مذکور دادیم و از اینجا کوچ نموده قریب گداه رسیده و برهشتا و ایدم و برادر کلان هان در از اینجا هستند  
تشریف بردند رفتن اینجا است علاقه خوشحال گداه و جنگش از خوشحال گداه  
و اینجا مسلمانان و سواران فیک بلین که در آن چهار نشان و قریب یکصد پنجاه نفر سپانیدان همراه  
ناهر سنگ که از رفیقان قدیمی دور فوج داد جعفر خان با ندیم و دیگر سواران قریب یکصد پنجاه همراهی در روز  
بطریق چهارونی قیام میداشتند و اینجا بهین بخور نقره ساختم که بر قصبه و دی علاقه خوشحال گداه تا آورده  
بخور خرج فوج داد جعفر خان با هم چنانچه از فوج داد جعفر خان چنانکه بلین و قریب یکصد سواران  
بودی که کتاب گفته دادم که عقب من ناید و من نا هر سنگ گفته که ایشان هم همه چهار نشان عقب من  
بماند و یک کاره بوزیر و وزیر و سواران خانگی را بهی مثل شدن بر قصبه و دی ستادم و اینجا بوقت چهارم  
شب با قمانده همه بازده سوار خانگی از رفیقان متنبو و متنبو قریب سی از آن فوج جعفر خان همراه گرفته و روانه  
بوقت چهارم گریز بریده قصبه مذکور رسیدیم رسیدیم از آن قصبه قریب مردمان بود و قصبه مسلمانان  
نما صلیه با صد و هشتاد نفر از قصبه اینجا رسیدند و سخنان متعبدی نمودند اینجا است سخنان متعبدی و سخنان

بزرگ ریافت حال فرستاده بود چنانچه هر کاره مذکور قضیه مذکور را بنجاری و از نند و دو مرد  
 بختی در دم رسیده احوال جنگ شدن گفت و ادم را از جانب بایان بعد زیاده تشویش گردید  
 همان ساعت بر سوار شد بطرف موضع کنیزت پوزیقت و دیگر سواران رعیت حلیه ترسور شده غمناک  
 بعد و چند سواران موضع مذکور رسیدند و یک سوار از هم میانه رفت و از جانب قلعه که هر دو سوار  
 اینجا حبس الطلای قلعه مذکور را ورشده فوت غریب شدند گفت موضع کنیزت و ادم رسیده و ادم  
 موضع مذکور و ادم و اینجا بعد سواران پیاده ماندیم صبح مورچه بگذریم چنانچه عرض کرد و در حصار  
 مردمان طرف نانی از گدایی کویر و آن بدست مردمان گذرده و ادم رسیده و اینجا قلعه که هر دو  
 تحویل فصلی فصلی سال تمام از علما و خود کرده گرفته و هر کسی متمردی سرکشی نموده و از برای  
 رسانیدم و نوابستان که در کمپو فوج سواران در مکان مسکنه قیام و زید بود و قضا اهل وقت در شب  
 بکمان بر افتاده و یکروز زنده ماند فوت شد نواب محمد شاه خان نمود و اداجعفر خان بجای حجت خان  
 فرستاده داده داد و اداجعفر خان مردی و لیکالی تویندوست ملکی فوج نبود لهذا در علما و اهل  
 افتاد چنانچه سننی نماز هر روز سنگینه و نماز که هر یک هر یک جاری ساخته هزاران مردان را در آورده بود و  
 و اداجعفر خان با خود فوج جنگی همراه خود و خواست شده هر کس که علاقه خود را گذارده معفو و  
 شده بایستاده نزد و ادم بقیام نندون رسیدند و وقت محرم بیات ماه اسوده بود لهذا وقت تحصیل  
 و برفوج همه ادوا جعفر خان بسبب کثرت نوبت برفاقت از رسیده بود و ادم اینجا طلب نامه اینجا  
 بایستاید بدست ادم خود حاضر گشته و ادم فرمود که حالا وقت تحصیل نیست ایشان بطوریکه دانسته  
 و بقیعت ناری فوج و اداجعفر خان نمودن بایستاید در جواب آن عرض نمودیم که درین موسم که

[illegible]

اینجا تنیده بدی دل خود اندیشیده مستعد استاده بود که یکایک همه صد مردمان  
 آمدند چونکه اینجا بنهار او دیده صاف دایم که خیال فداوند لاجار بر یکایک که خالی از اینجا  
 بود بر آمدند وزیر عرابه دو آدم از پهلویان کن بدست استاده و نشان فریب قدم آمده است  
 و از اینجا موتی سنگه دار و منارام دیوان هر دو ز اینجا آمدند و گفتگوئی وضع ساختند و  
 از آنها هر دو دست گرفته از دست من آمد مسمی آرام سنگه که از رفیقان من بودند سیستنی خست چهره  
 گرفت گفت که نزد من از آن چهر گرفته ای طور نمی آید من آرام سنگه گفتم که بر چه را گذاشته فزون  
 و در دل میجوایم که فساد نشود و این همه موتی سنگه که رو بروی استاده بودند دست بر قفسه میزدند  
 انداخت آرام سنگه مذکور جوان سطور را پس ساخته بر چه گذاشته فزون آمده دست بر سنگه گرفت  
 دو آدم دیگر از رفیقان من آمدند آرام سنگه ساختند از زمان اینجا بدول خود اندیشیده که در فضا  
 ایچ باقی مانده است اگر در وقت مستحق خواهم جمعیت ایشان فرومایان بنهشتش آدم مستقیم  
 از دست خا ایدند لهذا اینجا بنده گشته از موتی سنگه گفتم که ای ایایان همراه من بندون فتن خجابه  
 افتاد چونکه فضل حق سبحان تعالی شامل حال بود و سنگه بدو کس گردیده آخرش هر سه مردان رفیق  
 من بودند و منارام را گرفتار ساخته بدی طرف بردند اینجا بنانان شمشیر خود کشیدند و  
 دست گرفته بر جمعیت محل آنها حمله کردم یک آدم از آنها گشته نگشت باقی همه بدو کس کشیده  
 رو بفرار نهادند و اندرون گان کوک بیغی شمر سپاه رفتند و من عقب ایشان تابداره سپهره فخر  
 باز نرسیدم سوا این یک آدم دیگر که عقب من نرفت لهذا از اینجا و پس آمدیم و ایشان را  
 بدو سپهره مسکروند آخر از میان آنها رسدیم دیدم که یک آدم مسکروند و تان کن از رفیقان من بودند

رسیدیم و نواب حجت خان تحسیندار از طرف خود در میهن خود گذارسته خود را بطرف برگشته بود  
ما و طره روانه شده در برگشته سکندره قیام نموده در کلمات اینضلع بندوبست خود کرده گفت  
عرضه دو ماه و الهم جبرین مستحب است از نزد نواب محمد شاه خان فتنه که نواب مصطفی کا کا ذکر  
مایان رضامند شده برگشته میهن را تعلق الهم نموده دلون دست میهن در برگشته  
میهن در رسیدن در کلان بهان در نزد نواب میر خان فایان اینضلع میهن  
والهم بالا بالا آمده در میهن و آن بندوبست برگشته مذکور مصروف شد مذلقه فایان میهن  
ساخته و اینجانب نیز در موضع کهره که از وزیر پور فاصله دو کوه طرف مغرب اقله است قلع  
قلعی ساخته گرفت و نام آن قلعه محمد گده نهادم و برادر م کلان بهان در که سابق از نواب  
محمد شاه خان نابض شده در کهره رسیده قیام میهن شد خنده بهانجامانده از کشتن گله سوار  
نزد نواب میر خان بهان در فتنه نواب میر خان بهان در خد زاده خاطر دار و کجی اودم کلان بهان در  
و اینجانب بطوریکه بهان در شوارخی اودم کلان بهان در از نزد نواب میر خان بهان در طلبیده که  
و یکروز اینجانب از قلعه محمد گده عرف کهره معه یکصد چاه سواران سوار شده بخیرت الهم  
بیرفت و در شاد راه موضع کنیزت و در آن موضع یک گله میهنی و میهنی سگ قلعه ارمه یکصد چاه  
نفر سبای از طرف ناکریمه و الهم استقامت میهنی موضع مذکور در علامه میهن و میهنی سگ مذکور  
متمم و کسر کسر اختیار نموده بود و الهم و در تیر سوار اودن بهان بود لیکن اینجانب از این  
اطلاع نبود و قریب موضع مذکور رسیدیم و برای فاخته خواندن اینست که نام آن داسی بود و بر سر  
ساده ناسته معه شش و یک دمان اندرون خفاه اودم و میهنی سگ و غیره از سابق خبر

ساخت و اینجا تسبیحی خرج گذارند و گاه سپان شدن بنظر نمی آید و الدم عرض اینجا  
 را پذیرا فرموده و حدود صد پنجاه سواران اینجا سوار شده روانه وزیر پور شدند و در موضع سوپلا  
 وزیر پور رسیده مقام ساخته و سیمی ناب مرتضی خان را معہ پانصد سواران و اب محمد شاه خان ملاقات  
 پرگنه هندون مقرر نموده رخصت ساخته و مرتضی خان مسطور معہ سواران همان روز بوقت چهار گری  
 گذشته در موضع سوپلا مقام ساخته و صبحی مرتضی خان اینجا بطرف هندون ایستاد و اینجا  
 و والدم قصبه وزیر پور رسید بنوبت بخوبی ساخته و مرتضی خان هندون رسیده و عامل سنی  
 تحصیل در هندون کج از طرف محاراجی پور والہ معہ یک پلٹن و چار ضربتی و دیگر جمعی سوار  
 و پیاده با در هندون موجود آمد و فرج شنید و کان هندون گذارسته معہ جمعی همرا خود در  
 سر و تہ سین دیرہ خشتا و اب مرتضی خان یک شبے هندون ماند و صبح از اینجا معہ سواران و همراهی  
 بسو و تہ سین از جمعیت محاراجی پور و والہ مقابلہ جنگ نموده در ضمن از قضا الہی یک گالی بند  
 بر بدن مرتضی خان رسید کہ فی الفور خان بخان آفرین سپرده از سبب این قتل سواران اہمیان لاش را  
 بزرگداشتہ و هندون آمدہ لیکن سبب این خوشی یک ساعت ہم قیام شدہ و هندون گذارسته بوقت شام  
 وزیر پور رسید و والدم اینجا لاش فی اب مرتضی خان او در قہر ندادہ بعد یکا پاس شب گذارسته و  
 اہمیان خود از وزیر پور سوار شدہ و در هندون رسیدہ تہا تمام ساخته و پلٹن جمعیت بغیر از سو و  
 روانہ بطرف جی پور شدند و چونکہ خبر شدہ شدن مرتضی خان در نواب محمد شاه خان سید الفور  
 نواب حمت خان معہ دوازده پلٹن اینجا ضربتی و ہزار سوار روانہ ساخته نواب حمت خان  
 هندون داخل گشتہ آن زمان الدم و اینجا جمعی سواران ہمراہی خود در هندون رسید و وزیر

رفتند درین عرصه بنیاد صاحب مرطبه صوفی را جمیع که از طرف محهاراجه دولت او سند می داد  
والدم را طلبیده والدم از نواب محمد شاه خان بها در رخصت شده در جمیع نزد تانیا صفا نشسته  
و اینجانب و نواب موصوفه تانیا صاحب کان پهلوا که شش ماه چهار ماه صنعت به وزیر گذری  
سیدیه بهادر و اینجا تعمیر کرده قریب سه صد مردان بطوریجه در اینجا گذاشته نموده بولیکان  
پهلوا از سابق محتره راجه شاه پوزه بود و راجه مذکور جمعیت و افرشت مکان پهلوا از نگاه  
بفاصله سه گروه است تانیا صاحب ناظر جسم پیر چون است که در مکان پهلوا تانیه فایم نخواهد  
و راجه شاه پور واکه سیده خواهر گرفت لهذا است پهلوا بنام والدم نوشته داده و ریخته  
شاه پور واکه برگذری پهلوا جمعیت و افر سیده یک روز جنگ ده گرفت و مردان محهاراجه  
سیدیه بهادر از گدازی کور بر کرده گدازی کور را مساکر و لهذا رفتن والدم بنکان  
مکریده بعد آن اینجانب بموجب کفیه نواب محمد شاه خان اجمیع خدمت والدم سیده از صوفی  
بدین شرط رخصت نموده که بطوریکه خواهد شد در مکان پهلوا بنام و دست نموده و هم گرفت  
رفتند اینجانب با جمیع وزیر بخار وانه شدن والدم و رسیدن نواب محمد شاه  
و این بخار رفتن به برگزیده وزیر پور علاقه حی پور و آخرش والدم از صوفی و از صوفی  
رخصت شده نزد نواب محمد شاه خان آمدند و بعد چند روز نواب موصوفه از اینجانب گفت که  
روز تانیا کسی هیچ بر من رجه کمال است لهذا آن صاحب برگزیده وزیر پور علاقه حی پورفته  
نموده کار و اخراج خود نماید اینجانب بنحیت والدم همگی حال ظاهر است والدم رفتن و وزیر پور  
نموساخته جزا که برگزیده مذکور لیل البضاعت بود و آخرش اینجانب عرض ساخته که در اینجا مانده چه خواهد

که سوار از پشت سپهر برانده خسته است پنهان بر بند و نجات نگاه من رسید بخیر و در میان خیال  
 خود در لطافت آنها انگیزم که یک چشم ندان لای که رسید شمشیر زدم و سوار بر خوبی در اندام  
 و رطبه بلا بیرون آوردم و بر زیر کوه آدم در نیفت برادر کلان بهادری شازده سواران رسیدند و درین  
 مفسدان که کور قریب بقصد مردم جنگی غلبه نموده از کوه فرود آمده بر ایام حمله نمودند اینجا بن خند  
 تن تها بر آنها است که شمشیر زده بر میت نموده دادم و قناعه شش گهری جنگ حاصل اند  
 بود که درین غرض از مردان فوج کسی امداد و مایان نیاورده و فضل الهی نشان را ساخته  
 بنوبت رسیده برادر کلان بهادری در محبت نموده بر درختان سایه آوریده فرود آدم بعد از قریب  
 هزار مردم فوج حمله نموده بالای کوه برآمده موضع جانک سیده میماند و مردان جنگ لگو که از انان  
 پس پای شده رفته بودند موضع جانک بالای کوه بودم مگین فوج بنیاسید و در بر آنها رسید به  
 کشیده حمله نمودند مردان فوج سبک دستی تاب نیاورد و در بر آنها اندک قریب از مردم از فوج نوا  
 محمد شاه خان کشته شدند آخرش نواب مصوف انداخته برشته بدیده با خود رسید بعد از  
 نواب محمد شاه خان معج فوج خود از اینجا کوچی ساخته ملک به پور رسید و دیر خست و در ملاطفتی فریاد  
 تحصیل از آن خستاده بند و بست نموده نواب معج و نواب را برای طلبیدن والد معج گشتند  
 رسیدن والد معج نزد نواب محمد شاه خان را اینجا بمقام اجمیر نزد تاجا صاحب مقام  
 رفیق و سز مکان بهولیا بنام والد معج شدن چنانچه والد معج بنشیند از کشته  
 سوار شد و در فوج رسید نواب مصوف ملاقات نموده و نواب معج خاطر دار و دل جوی والد معج  
 نموده بعد چند روز برادر کلان بهادری از نواب مصوف یک سخن ناخوش شنید از اینجا بر جبهه گشتند



محمد شاه خان خاطرداری برادر مملکان از حد زیاده ساخته و نواب محمد شاه خان خود به دور مرعه  
فوج قریب شصت پلایان و چهار صد خندق یا قریب از ده هزار سواران کوچ ساخته ملک منکر  
که در آن ملک هم حیه و میر می بند رسیده و دره ست و ملک منکر که کوستان بلند و ناله با بسیار اند  
و در آن ضلع زرع نمی کنند و ساکنان آنجا صدها کرده رفته مال غارت ساخته می زنند و کمر خسته  
مات گرمی بیکر کار نمی آید و بسبب آنکه کوستان کسی جا ندیده در دل خج و نامیکنند چنانکه  
نمون نواب محمد شاه خان از مکان چنانکه چنانچه بگوید و نواب محمد شاه خان صحت می  
خود و چهار گله می شب باقی مانده از دره با سوار شده بر مکان چنانکه کوکوار می تل نمون لها  
بوت یک گله می زیاده رسیدند و در آن روز زیر سوری من است نظیر رنگ سنگ و تنها  
سوار می رفتم و برادر مملکان بهادریت یک سوار از هم میان می زد و اینجانب گفته فرستاد که پیش نه  
و فن جملای نیست و بار دیگر سوار فرستاد و لیکن اینجانب هیچ خیال ساخته و نبرد و سواران هم  
گفته من همراه شد و آخرش قریب وضع کوکوار رسیدیم نواب مرضی خان سالار نواب صوار اینجانب  
گفت که حمله سازند و حمله کردند چونکه مرضی خان و یک قدم از موضع مذکور رسید باریس کرد و اینجانب  
همه در و سواران همراهی و هیچ اندیشه نساخه اندرون مذکور آمده دیدم که از ترس فوج ساکنان  
صنوع مذکور معزین به راه فرار گرفته لطیف که که قریب می افتد و چون دیدم که همه در و زن اند  
میرند و حذر برانگیزم و مرضی که او شان بالای می افتد و من بر کوه استادم که یک سوار از رفقا  
من از او حلق برای غارت نمون حساب آنها بدون اطلاع من بالای می رفت قوم حیه میر که در آنجا  
بودند تنها سوار مذکور را دیده و صد با مردم غلبه ساخته و دیده عنان پای سوار گرفته و سوار

رسیدم و از مردمان چوکی والد با کفتم که بسید یارش باران شبت تاریک دریای منی جلالت  
کشش گد و صورت نمی بندد اینده شمس اینجا خواهم ماند صبحی فرد روشن اینجا روانه خوا  
شد و هر چند که از روشن سخنان ملائیم کفتم مگر روشن اقبال نساختند لاچار بجهه رفتن خود  
بر پایی پیداشانده روان شدم و نگاه فضل حق سجانه نموده سپید براندر و ن سبانی  
انداختم چونکه فضل حق سجانه نساخان حال بود از دریای کور عبور نموده راهی شدم راه را هم  
نمی آستم بفضله بار جالت یکینم با شب گذشته بر دروازه شهر ناه رسیدم و مردمان را  
والد دروازه را و امیکردند آخرش محبت و مساجت و غیره دروازه کشش گد را گشت اندر غرض  
نوی خود نزد برادر کلان بهادر رسیدم و در آنجا طبعیت من در نیم وقت عاید گشت و از درم  
کلان بهادر و والد صاحب و دیگر متعاقبان ملاقات ساخته و طعام خورده آرام نمودم و تا عصر  
دو ماه در کشش گد قیام نمودم و نواب محمد شاه خان کسبه لاریج کهنه و غیره از طرف نواب  
بهادر بود و در ضمن نواب موصوف بر ملک بدو اقامت داشت و از اینجا از سابق شناسایی بود  
خط برای طلب من فرستاد و آنه شدن بجانب از مقام کشش گد رسیدن نواب  
محمد شاه خان بهادر و بعد از رسیدن بهادر کلان بهادر نزد نواب موصوف چنانچه اینجا

چون چاه سواران از کشش گد نزد نواب محمد شاه خان رسیدم و نواب و متو بسار برادر  
سایه درین عرصه آمد از نواب میر خان در زیر بار کمال شکر و بر خاسته کشش گد در  
و بار برای ارشدت تمام طبعیت و دم عاید کرد و بعد صحبت بهادر کلان بهادر و چو شب نواب  
مست یان خان و از کشش گد روان شده بمقام جوده یور و فر رسید و نواب

اینجا بزرگ گرفته گفت که مارا کشته بعد آن عبور ندی سازند لاچار اینجا بزرگ را بجا و اینست  
باز طرف ندی بیرون آمد و اسب بدوید خود را بدست کلاب خان ملازم خود داده گفت که آن را بگو  
ندی کرده بروید و خود بر نوازش رسیدم و نوازه مذکور نهایت کوچک بود و از صد مآب میلزید و  
اینجا بزرگ علم شناسوری نمیدانست میخواست که تنها بدوازه مذکور سوار شده عبور ندی سازم  
و بخیر و بهیلا جان دادم در غنیمت ده دوازده هزاره با شمشیر بسته محکم جمع را خود نزد نوازه  
مذکور رسیدند و جمع را مذکور ستاره سیاه و در نوازه مذکور نهاد اینجا بزرگ چند را مانع میشدم  
مگر باز نمی آمد لاچار گردن او را گرفته از نوازه مذکور در نزد خانه و ستاره اسباب و نیزه ندی انداخت  
بعد آن شمشیر بر منیه کرده و غصه تمام از ملاحان کشته عبور ندی ساختم و بمنزل رسیدم و تکلیفات من را  
اگر نویسم کتابی گردد لهذا مختصری بردارم چونکه عرصه و منزل را کش گداه که در اینجا برادر کلام  
بها در و قبایلان بودند مانده اسب نادیده من حامله بود و از پیچیده را رسید صبحی اینجا را می شنیدم و مکان  
لاسه علاقه می پوشیده مردمان لاله و الله اندرون شهر آمدن می دادند و سوازی این گداه و غیره  
گرفتند و داده لاچار شده بیرون شهر که سببه هم شب بماندم و از اینجا کش گداه فاصله دوازده کرو  
که یک منزل بود صبح از اینجا روانه شدم و سبک ز این فاصله افتادن اسب بدوید و تنها تکلیف کرد  
چونکه از کش گداه فاصله چهار کرده مانده بارش بدان از حد زیاده باریک در همه دشت سوازی و دیگر  
بتطویری آمد و در اینجا پیاپی با هم ایستاد از من علی ده و جدا شده آواره گشتند و شب یک گداه  
وزان بارش و شب یک نگاه بر فضل حق سبحانه بخانم و راهی شدم بر گداه ندی این  
کش گداه و الله بطوری که متعینه بودند و چون مذکور از کش گداه فاصله دوازده بود و در آنجا

۲. بناوردند و بوقت رخصت و فراق و بعد از آنکه از جانب هم جدا شدند و هر یک به سمت خود  
 رفتند و کما در این است و هر که رفت میگوید که شد و از اینها گفتیم که درین شهر میماند  
 از اینجا میروید حق سبحانه بعد از آنکه از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 آنجا رسیدند و قید و اینها را به شرف و کان مکرر ایدام نمود و میفرمودند که از اینجا میروید و از این  
 این از راه یک راهی میروید و پس از آنکه از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 اینها رفت که از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 در وقت که از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 و پس از این که از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 گفت چون این که میفرمایند این آب و آن شده و اینها را میگویند که اینها را میگویند  
 که از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 و پس از این که از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 این جای مانده بطوریکه عرایض این شده و اینها را میگویند که اینها را میگویند  
 الهی حق سبحانه پس از این که از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 بقدر در خیالت نزدیک است و پس از این که از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 است که از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 و پس از این که از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این  
 و پس از این که از اینها پرسیدیم که چقدر میماند و گفتن از این

ست در فارسی برق شانی انصاف شایسته بود و گویا سیم بود و سواهی ساحت را در سیم کلمات  
و گویا اگر چه نه سوار باشد بر آن سیم پادشاه سوار شدن بود و گویا که در خانه گنبدی برآمد و گویا سیم  
بر آن سیم پادشاه سوار بود و اول در فریب و شکوه و ده روزه بودیم و ایسان پادشاه بود که در سیم  
در راه پادشاه ماند و گویا سیم پادشاه بود که در سیم پادشاه ماند و گویا سیم پادشاه ماند و گویا سیم پادشاه ماند  
صفت اول و سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
و سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
زیاده بود و سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
ساده زبان سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
خدا سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
سیدوم و در سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
بلند بود و در راه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
در سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
گرفت که سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
آدم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
سید پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
زیاده و غرق شد و سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه  
از سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه سیم پادشاه

این رخ نامدیم آخر شمع بطهور رسید و سوازی ازین بر ماری کمال گردید و بحر خرابی نقصان  
 بطهور ریام بخندان در کش کده آیدیم ققائ محبت و خمر بر داشته بودند هر یک ازین فقره می و خلعت  
 و غیره داده و در خصیت نمودیم و با عظمه شست و نزد قیالان در کش کده قیام نمودیم و یک کجای ازین  
 از راجه بجای گرفته و تیار کریم بعلان بموجب طلب با تو بنیدند نه یکصد و ارباده فرستیم و در کلالان  
 نزد قیالان در کش کده گذشت نمودیم و چند ماه در اینجا بودیم چونکه دوست تبار بود بحر خرابی و نارنج  
 در این خط نواب میرخان بهادر پیکار تمام مینمودیم و ای لدم رسید که اینجاست اما انصاف شد و لدم  
 مناسبست که در اینجا زلفی که شرسنگی مع نام غرضی از نزد باو می رسد بهر بهادر و در خصیت  
 شد نزد نواب میرخان با در که بصلح مال و بعد فوج وافر بود رسیدیم و در میان بهادر نواب بصلح  
 ناگه نور ماییم لیکن بحسن نقصان هیچ حاصل نشد لهذا اینجاست خدمت الدخود بطور صلاح عرض ساختیم  
 و هر یکی از این رخانی سابق حال بحر خرابی نقصان بهر فایده گشت و منحنی نواب منصور احمد  
 لهذا در اینجا اوقات خود را بصلح رفتن میانیست مگر از او باید ساختن و ای لدم صلاح اینجا را پذیرفت و بعد  
 و ای لدم که والدیم عرض اینجا بی ترافی فرماید و ما حق خراب نشود لهذا ما عرض ساختیم که اینجا هیچ شد  
 نیست بنده از رخصت فرمایند که در کش کده نزد قیالان فقه چند روز اینجا مانده و اراده بکسی طرف هم  
 ساخت لدم اینجا از رخصت داده فرمودند که خواهیم بدیشان چه خواهند کرد و جواب من ساختیم که ازین  
 هیچ شدنی نیست ازین نیستن مردن بهتر است این گفته را شنیدند اینجا نیست و والد خود بمقام فوج  
 نواب میرخان در پیشین صحت و بهر یک ماه رسیدن کمال کش کده نزد در کلالان بهادر و  
 قیالان رخصت شد و تن بهایک سوار خانه کشتم و در سوار می سپرده که نام او دامن و دامن و دامن و دامن

ملکه مذکور نسبت واپس شود چنانچه سواران مذکور واپس فرستادن ایجا که  
هم و قاعه و گهری بخا ایتساده ماند که یکی سواران هم ایسان هم سواران  
هم و بوقت شام در مکان کینه رسیدیم دانه و کاه و پان خورونی طعام از شهر دیک طلبید  
و پیر یون شهر آرام نمودیم بعد آن از انجا روانه شده بوجها که هر یکی از ما نماز و کاه  
ری ایجه بهرت پورا که رسیده دانه و کاه و غیره نموده بوییم شب از انجا روانه شد و در صبح  
یا فتح پور که در انجا از سابق قبایلان معبر بود و در حوز مستحق منظره علیحده اند رسیدیم و در روز  
از انجا ماندیم و در روز بعد از انجا از قبایلان گذشته روانه شد و در آن دم معوضه

از خلیع کروی سمت حیوانی محاراجه بنویسند و هر یک از اینها رسیدن و نوبت  
میرخان بها در مقام ناگور و الدام و اینجا بنویسند و هر یک از اینها رسیدن و نوبت  
رفیق نزد محاراجه بنویسند و هر یک از اینها رسیدن و نوبت  
خرطبه بنویسند و هر یک از اینها رسیدن و نوبت  
ازین صیقل ایشان هر چه نموده اند آن جناب در اینجا صیقل بیاورند و هر یک از اینها رسیدن و نوبت  
میرخان در خلیع ناگور و الدام بنویسند و هر یک از اینها رسیدن و نوبت  
ساخته نزد نواب میرخان بنویسند و هر یک از اینها رسیدن و نوبت  
برای ندین قبالان از خط کتابت درستی نموده قبالان را از موها و خنجر طلبیده در کشتن بگذرانند و هر یک از اینها رسیدن و نوبت  
و بکمال ناله و عداوت ناگور و الدام که حاصل سال تمام قریب چهل نجاه هزار روز و نیم خواهد بود نواب میرخان بنویسند  
بکمال کور و نوبت نموده گفته که قبالان خود را بخوارند و غنیمت را بفرستند که سال تمام شده و هر یک از اینها رسیدن و نوبت

۶۶ ویرا در کجایین بنادر و انجانب در علامه کرد

والله ربی و ربکم رب العالمین و ربی و ربکم رب العالمین

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او

نورجی که برین و مسدود است خسته شده است و اندر آن وقت از او



تا به پیش زنده انداخته موقوف ساخته خشک توپ بم و موز و محاصره  
 قلعه گنوری اندازده زیاده کرد که نسبت روز کوله توپهای کوله بم با وجود آن از قلعه  
 میزد و اگر قلعه گنوری هفت جانی بره با فوج نموده احاطه کرده گرفته و در میان  
 فوج سواران پیاده نمودند که کسی طرف قلعه مذکور خالی نمانده و صاحبان عالیشان  
 تجویز ساختند که بدون علم مردمان قلعه از ضرب کوله با نخی کوله های بم تلف شوند و باقی  
 قناریا که سازند چونکه آمد و رفت قلعه سد و گردید طحا و الدم و بجانب تجویز ساخته که قریب  
 نجاه سوار مردان بهقت دو گامی شب باقیانده از قلعه را بی سواران انگریزی بیرون  
 سواران انگریزی بطرف شمال میان بره های فوج پیاده بودند و وقت صبح از سواران  
 دوازدهای قلعه معطله شد که بحر و مغایره سواران قلعه حمله نمودند که سواران انگریزی تاب نیاورد و روغرا  
 نهادند که سواران قلعه اکثری گشته و اسب قلعه بشیر و غار سینه و نیز یک اسب انگریزی گرفته و آورده بودند  
 اسب لاق حسین گشته و مردمان قلعه از خشک انگریزی تنگ بدو اسب نگریدند و توپ خشک  
 قریب یک ماهه چو کوله کوله های بم هر روزه اسبان مردمان تلف گشته و الدم صلاح فرمودند که فوج  
 انگریزی حمله بر این قلعه بکنند که گریخته و بخت اگر دو چهار ماه یا ده ایام این قلعه شسته خواهد  
 شد و مردمان اسبان از ضرب کوله بم تلف شدند گشت صاحبان عالیشان با یک تنگ فوج اندازین  
 بایز از اسب و از کسی جان نظری آید از فضل حق سبحانه و عاود شود و خواب بخت بماند که بطور  
 رسیدند اما اسکان قلعه بذا خالی نمودن صلاح است چرا که اگر دو چهار ماه دیگر خشک از بم خواهد  
 خالی ساختن قلعه گنوری بخت بحد و مردمانی تمام معبود و بای حرم نمون و بسید الدم

دادن آنها و الدم حکم داده چونکه بجهت بسته الاخران اقی ماندگان قلعه بدین امر از آن  
 بی محاربه بودند لهذا همراه چار یابی یک خنجر و قیاسی بهشت مردان خنجر و دیگر استانه  
 آواز نموده غرضیکه همه مردان همراه زخمیان قلعه را خالی کرده بیدار و الدم را ازین امر اطلاع  
 و بجا نیکیه حمله گردیده بود و بران خسته نشسته بودند که در مضنن خبر رسید که همه مردان قلعه را خالی  
 همراه زخمیان بر رسته و قریب دوازده نفر و الدم و قلعه ماند و خالی شدند قلعه که بیدار  
 والدیم و برادریم کلان در قلعه کنوری ایچان و جنگ نمود و فوج انگریزی  
 از قلعه نذکور ازین باعث لاجرا بسته بر سپاه ارشد و بیرون روانه استاده یک سوار ملاری  
 خود را زباز در کلان بهادر مستاد چنانچه برادریم کلان بجهت حکم والد خود و مکان به احسانه  
 و الدم رسیدند و از اینجا بطرف قلعه کنوری ایچان چنانچه ملایان از قسم سوار و پیاده و الدم  
 گشته تیرگرفتار و فتنه غرضیکه از اینجا بهشت سوار و وقتیکه اسب باقی ماند و در قلعه کنوری داخل شدند  
 و ایچان ادب تسلیمات نموده خدمت کاحبه بجا آوردیم و صبحی مکان خالی یافته فوج انگریزی قلعه کونه  
 آمد و ایچان بیکر و دزد و در مکان بار و خانه که تاریکی کمال داشت کسی شخص آتش آورده و شنی میکرد که آتش  
 باز و خانه زد و کمر بریده گشت قریب بیاض هفت صد مردان از صدمه بار و دزد و شنی که از آن  
 که قلعه کونه از خاک هم جنگ کرده مردان فوج انگریزی تلف ساخته و بر نیل و کس صاحب فوج بعد چار  
 از کونه کوچ نموده قلعه کنوری سید و مریه و بطرف زخمیان معجزه خوب کند و ایچان و توپهای کلان  
 توپهای هم غبار به قلعه کنوری حمله کردند و شنی و توپهای جنگ مورچه و غیره که کونه نموده بودند  
 قلعه کنوری ساخته و چونکه جنگ خلوه و سران قیاس صاحبان فتنان در رسته بود و در قلعه کونه فوج انگریزی

۶  
صاحبان عالیشان خواهند شد و من رفیع انگریزی حکم موقوفی جنگ و ده داده ام و حاله  
جنگ هم رفیع و حکم موقوفی جنگ نموده و هند و پنجاب و ادم از مردمان بلان زبان انگریزی حکم  
گرفته کفران لشها بیرون نموده و این هم گفت که لاشها اندرون قلعه مردمان من و ایشان سائید  
هند و ادم و حکم موقوفی جنگ و ادم لاشها اندرون قلعه مردمان من و ایشان سائید  
لشها باغ را برادر دم کلان بهادر از باغ بدر کرده و او بر لاشها صاحبان انگریزی و نساله هاند خیمه برود  
چونکه چهارصد و لیا لاشها کور از وقت صبح بر چکره و شتر آنها انداخت و چکره و شترهای  
بدره فوج میزد و بازمی آمدند غرضی تا چهار کثری و زبا قیامده و این طور چکره و شتران داشتند  
پس قیاس معلوم میشود که این پنج هزار زیاد مردمان انگریزی نقل رسیدند و ادم از برادر دم کلان  
بهادر صلاح گفت که مردمان قلعه همه افسران معتمد قلعه داران و غیره گشتند از این باعث مردمان  
بیرون افسران شتر بی مهارانند و چمن صلاح است که ایشان مکان باغ را خالی نموده و معتمدی  
مردمان قلعه این نظام و بند و ستیاعه قرار وقتی نمود و بکند و سولی از این موقوفی جنگ هم از طرفین  
لحاقتی و پنج نفر سپاه بر دروازه باغ بطور محافظت معینه نموده و هند و ادم کلان در ازین سخن  
عازونگ کمال بود که اولاً مکان باغ خالی شود و لاشها از فرموده و ادم کار نگردیده خالی ساختن مکان باغ  
نسخه و دست خطی است که سابق از قلعه داران کمنه و از برادر دم کلان بهادر و سخنان دیگران  
بعمل آمده بود که قلعه داران گفته بودند که باغ ما چند خواهد جنگید و ادم کلان فرمود که تا قلعه خواهد جنگید  
مذکور گفته که این مکان نیست که از قلعه خالی کرد و پس ادم کلان فرمود و ملک بعد از چهار کثری از قلعه خالی خواهد  
چونکه وقت شب گردید و افغان گشت و در دست صبح از مردمان انگریزی و نساله هاند خیمه برود

آواز برداشته که با هر دو از قوم سادات ایام آورده ایم گوی بدوق بر من

بدر و از قلع رسیده استاده مانند اطلاع بخیر مت الدم نمود چون که والد م را از قوم سادات  
 نهایت اعتقاد بود ازین باعث پنج نكفنه و او شان را پیش خود طلبیده و تعلیم و تکریم پیش آمد و خط  
 از دست آنها گرفته خواند و چنانچه خلاصه خط نیست که خواند و می شجاعت ایشان هم خواند  
 بود اگشت و مثل آن صاحب شجاعت معوالگی دیگر می جهان نیست و حق جنگ از طرفین می خواند  
 بنظر رسید که حالت جنگ نمودن رفوچ انگیزی غایب است این هم از شجاعت و دلادری است  
 بعد نیست که لاشهای فرج انگیزی را بر دشتن دید که لاشها برشته و تجمیع و کفن آنها نام  
 همانوقت والد م در جواب خط نوشته حواله سادات مرسلین نموده حضرت کرد و خلاصه مضمون خط  
 نیست که خط مرسله آن صاحب باب پیشخواندن لاشهای فرج انگیزی می بخالا و وقت  
 ضعیف وقت و در روشن لاشها را بر دشته خواهم داد پس سادات مذکور جواب خط گرفته همان وقت  
 نزد جریل فرستادند و خط مرسله حواله نموده داد چون که جریل موضوع نهایت خوشی و  
 اگر جواب اصولی نبرد و والد م نیز مستعین کلی بود که جریل موضوع میانه افوج بابی استقامت  
 لاشها را از باعث مدح باب اصولی بگفتی شده استقامت و بر زید چون که شب آخر گشت  
 و اوقات اندر جریل هر صوبیک خط اسمی الدم نوشته برستان سادات داده فرستاد و در میان  
 حریفه صید چنانچه دولی گمانی که از آن قریب صید چکره و در قریب صید انصاریان با او  
 لاشها را خط برستان همان سادات فرستاد و خلاصه مضمون خط نیست که بموجب نوشته آن صاحب  
 برای آوردن لاشها فرستاده شد که بدو حریفه و خود لاشها بر دشتن و بدین معنی فرستادند

و بعد از فروخته شده فوج انگریزی با کشتن تپاها ساخت صاحبان عیسان گورده با با وجود  
موزان بالای آن بار و اصله از خاجی و تجاوز نساختند بعد از آن وقت غروب شدن آن فوج و در آن  
نزدیکه فوج و خندق رسید شش سیرانی بر هیچ انگریزی ساخته چونکه فوج انگریزی سابق نصرت  
در هیچ و بار و تپاها شده بود و باقی مانده گان نفرانها و مذفوح عظیم دست ادا که مورچه ضعیف فل  
ان تپاها ساخت و در خاک حمله داد و قلعه قریب با صد شش نفر مردانه بجای آمدند و قریب صد مردانه  
در خندق و میمان فوج الفخار خان بود در سنگ و کربارام این هر سه قلعه دار کردند بودند چنانچه روز حکم سر  
قلعه داران کشته شدند و از همه همراه والدین قریب یکصد و پنجاه نفر از فوجان تمام بر سر خوان در وقت  
میخوردند از آنجا یکی هم خنده ماند بعد از آنکه انگریزی بوقت یکپاشی گذشتند خاصه طعام و شرب و الکل  
آوردند و گشتی زد که همراه خود در آن وقت والدین آب و سویده کردند و فرستادند و این دانه و کارندگان یکی  
بجای آمدند از این باعث انتظام و در دست قلعه بر گشت و در میان قلعه حالت ماند و در فوج انگریزی هم  
حالت جنگ مانده و حداد مورچه با انگریزی تسلل افتاد و در فوج سواران که لطیف میانشان و منفر  
نام مانده و از خارج ششال در بره با فوج کهنه باشند و نیز در بره با فوج بیادگان تنگانه که آن وقت در جنگ  
و غیره بدو اس گردیده از این باعث حریفی که صاحب کت که آن قلعه همه فوج بود بدو اس گردیده از هر کس  
میگفت که کسی شخص مدعی شود که از طرف من خطر گرفته قلعه رساند جواب از آنجا بیار و آخری شخصی گفت  
که در میدان با دو مرت عت تو عظیم و تکریم قوم ساوا از خرد ناده میکنند در وقت اگر از قوم ساوا  
کسی نفر بداند البته قلعه فوج را بیار و چنانچه حریفی میخورد از این فوج بیار و کت را با هم  
دو سوار از قوم ساوا و اوقات طلوع و غروب و در وقت آنکه قلعه دست یابند و در وقت طلوع و غروب

[illegible]

ن ذل و اوزان پنج برخیزد جمله ساخته قبیل از رسیده همه در انرا اقبل برسانید چنانچه از ان درون  
موصوف یکی مردمان برشته و در زبان خندق پنج مذکور انداخته خندق می نامانند خندق  
روا داده بالا آمدن ساختند بر او رم کلان ساختند در که خود در انجا موجود بود و چون از انجا ساخته بودند  
چرا بالان مذکور درین حصه پیش مردمان از انجا که تراختند و چون بنیل و چون بنیل  
درینجا جلوه پیش نخواهد رفت لاچار از انجا معه فوج انگریزی و گشته بطرف یوزری میروی  
برنج مذکور فاصله ده دوازده قدم شده و درخت پیول بر کنار خندق بود و در شیده در و بانها  
درخت و بنیل و فضا حاکم کردن تنگانه و از انجا که در خندق می بود و می گفت که درین فضا  
فصل است ای انسان جان ایشان را بر او دل خورده اند و در انجا بالا آمده برآمده همه مردمان  
باغ در قلی سازید و فوج انگریزی از خندق بطرف فضا میروند و گشته آن زمان اوزم کلان مذکور  
مردمان مذکور گفت که از فضل الهی حق سبحانه تعالی جمله انگریزی را اینجا پیش رفتن با رده جمله  
بیک طرف میروند و پسوند خدا من هم مقابل ایشان میخار و بر او روان می شوم فوج انگریزی که مقابل  
خواب ساخته از انجا رسیده و در حرم است بیلورام مروان گفت که انضا با در بعضی نام از انجا مقابل  
که تا این فوج انگریزی آمدن تا هم و او بعد از اوزم کلان در حرم چهارده نفر فوج و از  
برنج مذکور از انجا که مقابل فوج انگریزی فضا میروند و در فضا انداخته بودند و مقام  
است خون در آن نهاده و نیز در فضا مرقه از فضا اوزم کلان در فضا انداخته بودند و در فضا  
پس هم از انجا که در فضا میروند و در فضا انداخته بودند و در فضا انداخته بودند و در فضا  
بنده و با بر آن بل و فضا میروند و در فضا انداخته بودند و در فضا انداخته بودند و در فضا

[illegible]



گرازان که در قلعه رسند چون حالت قلعه با من است سید او و به حمید از در خلوت مرده عرض نمود  
که کار قلعه تمام گردید و ما بجای خندق قلعه در قابوی طرف ثانی شد اگر خندق در قابوی ثانی می بود  
مادستی خیمه و غیره نموده قلعه در دست میگردیم حالا همین است که این سله خالی نموده بقلعه گنبدی  
رسیدن جنگ باید ساخت چه اگر این قلعه لایق جنگ نماند در خالی بختی در جنگ کثیری هم نمون  
عید در جواب آن دم گفت که حال از من منسوب که قلعه اندک است بیرون می آید و دیدم که گفت  
مثال سگ مقتول خواهند شد آخرش در دم اقبال خالی نمون نگردیده و مردن خود را اختیار است  
باز او دیدم که عرض ساخت که اگر همین منظر است مورچه که در حین خندق بقلعه می رسد  
لا اوزان قلعه حمله نموده مورچه مذکور قایم شوند و میان سله یکصد سله در و این سله حمله مورچه  
رسیده در عرض و پاس مورچه چنان مضبوط کرده خواهم داد که حمله انگریزی آن مورچه پیش نمی آید  
قایم ساخته بعد آن خندق که عقب مورچه مذکور خواهد افتاد از سر نو درست معنی یار برینی بطوریکه سیر  
نیار کرده خواهم داد چنانچه برادرم کلان بنا در حمله نموده در مورچه انگریزی بعد از آن بنا مورچه  
قایم ساختن اقبال ساخته و الدم و مرد که یقین ملی است ایشان حمله نموده فوج انگریزی از نور چه بدر  
خواهند داد مگر بعد از آن مورچه قایم مانند نظمی آید برادرم کلان بنا در عرض نمود که اگر از فضل خود  
سجاء تعاف فوج انگریزی را فرار کرده مورچه بدیدم آورده بعد آن تا که جان میدن خواهند از پایا خود  
مورچه را گذاشته بقلعه خواهم آمد مگر بعد مردن هر کسی که خواهد پایی من گرفته گشتن آن مورچه  
در از زمان چاره نیست و الدم فرمود که همت مردان خدا ان شاء الله تعالی ایشان مورچه را زده قایم نمایند  
لیکن در وقت دو گهری زبا قیامده ایشان معنی بسیار در خفا آمده حمله سازند که در روز



مگر آن زمان که در قلعه رسید چون جلت قلعه باین محبت رسید او دید جمعی از در خواست داده و عرض نمود  
 که کار قلعه تمام گردید تا بجای خندق قلعه در قابوی طرف ثانی شد اگر خندق در قابوی ثانی می بود  
 تا درستی خبر و غیره نموده قلعه در دست میگردیدیم حالا همین بناست که این سربسته خالی نموده قلعه گنبدی  
 رسید جنگ باید ساخت چه اگر این قلعه لایق جنگ نمانده خالی ساختن درنگ نکند که بتری هم نمودن از عقل  
 بعید در جواب آن دم گفت که احوال از من بپرسید که قلعه را گذاشته برون شوم او دید مذکور گفت  
 مثال سگ مقتول خواهد شد آخرش دم اقبال خالی نمودن نکرد و مردن و اختیار ساخت  
 باز او دید مذکور عرض ساخت که اگر همین منظر است مورچه که قریب خندق بفصله دهم است  
 و الا ورنه قلعه محصور نموده مورچه مذکور قایم شوند و مایان سعه یکصد سوار مرد این همه حمله مورچه  
 رسیده در عرض و یکسوی چرخان مضبوط کرده خواهم داد که حمله انگریزی آن کس و پیش آن وقت بود  
 قایم ساخته بعد آن خندق که عقب مورچه مذکور خواهد افتاد از سر نو درست معین یار برینی بطوریکه پیشتر  
 تیار کرده خواهم داد چنانچه برادر م کلان در حمله نموده رون مورچه انگریزی و بعد آن بجای مورچه  
 قایم ساختن اقبال ساخته و مردم و کتیقین کلی است ایشان حمله نموده فوج انگریزی از نور چیده  
 خواهند داد مگر بعد آن آن مورچه قایم ماندن بطریقی آید برادر م کلان در عرض نمود که اگر از فضل خود  
 سبانه عافیت انگریزی فرار کرده مورچه بدخواهم آورد بعد آن که جان بدخان ایدان را بیا خود  
 مورچه را گذاشته بقلعه خواهم آمد مگر بعد مردن هر کسی که خواهد پاشی من گرفته گشتان آن مورچه  
 در آن زمان چاره نیست و مردم فرمود که بخت مردان خدا ان شاء الله تعالی ایشان مورچه را زنده خواهند  
 لیکن امروز وقت دو گهری و با قیامه ایشان بمهرسان و صفیان و اینها در خانه آمده حمله سازند و در روز

صاحب مع رجه حکم داد آنچه بهتر دانید بعمل آرید بیلدوران اگر زری آن کسان کسای برود در سر  
 نهاده دوات داده شد و قیرست از ده خردانه پسران او دید و دیگران که در آن  
 بودند گشتند از آنها یک هم زنده مانده از جاکسی سنگی زری می زن از پانده بود و خندق  
 برج قلعه فاصله ده دوازده قدم خواهد بود که هر یک عتیم منسل ماه کرد و در پند آن آن غول گول  
 توپ شب روز زدن اختیار نمود و تا سه روز همه گول در زمین ماندند قلعه و اله با هم  
 که اگر زریان با وجود آنها هزار گول هر از زمین میزدند چه خواهند چنانچه روز چهارم یکی  
 زمین از ضرب گول هاریده خان خندق افتاد که زمین خندق از مورچه انگر زری قطار افتاده  
 باشد بعد آن بطرف دیگر خندق که بود دیوار زری بود از زیر تا بالا گول با کوبیدن زمین شروع نمودند  
 که خندق مگر از زیرین تا بالای اری شکسته شده زیرت او بپشت گول دیوار زری خندق  
 درست کردن صورت می بست مگر از دیوار خندق بیلدوران قلعه رسته بجای خندق معده دیوار زری  
 برپا داشته بود و فاصله دیوار خندق که بود دیوار خندق که بود دیوار خندق که بود  
 عمق خندق دیوار زری بست کرده و داد و در میان دیوار که بسط شدند دو کناره خندق  
 تودن خاک شده بود بر آن همزم با وجه پانده اخته باب اخته این بر برای نمودند که اگر قلعه خوا  
 بسبب دیاری هر دو جانب انگر زری بود و برق حمله آتش بر آن همزم پانده اخته نشو که آتش  
 گردد و حمله پیش رفت و گفتی که خندق بطول ده در معده دیوار زری پانده رسته گردیده بود  
 زمان خندق مذکور فاصله ده قدم مورچه انگر زری خطی تار کرده گرفت و انگر زری مورچه مذکور فاصله  
 ده قدم از خندق شکسته بود و خوشی هم بدین چنانکه فتنه یانده کسی از مردمان قلعه اطلاع نداشتند

۵ گرازان که در قلعه رسید چون حالت قلعه باین مرتبه رسید و همه در خلوت آمده و عرض نمود  
که کار قلعه تمام گردیده و باین حدی خندق قلعه در قابوی طرف ثانی شد اگر خندق در قابوی ثانی می بود  
تا درستی خیمه و غیره نموده قلعه در مرتبه دیگر ویم حالا همین است که این سربا خالی نموده قلعه گنبدی  
رسید جنگ باید ساخت چرا که این قلعه لایق جنگ نمانده و خالی شدن جنگ کثرتی هم نمودن از عقل  
بعید در جواب آن دم گفت که احوال از من منسوب که قلعه را گذاشته بروم اودیه مذکور گفت پس  
مثال سبک مقتول خواهد شد اگر شش و دم اقبال خالی نمودن نکرد و مردن و اختیار ساخت  
باز اودیه مذکور عرض ساخت که اگر همین منظر است مورچه که قرچند و قلعیده و هم است  
و الا ورنه قلعه محمله نموده مورچه مذکور قایم شوند و میان همه یکصد سوار مرد و این همه محمله مورچه  
رسیده در عرض و پس از آن چه چنان مضبوط کرده خواهیم داد که حمله انگریزی آن کس و چش و غیره  
قایم ساخته بعد از آن خندق که عقب مورچه مذکور خواهد افتاد از سر نو دست معیه یار و ریشی بطوریکه مورچه  
تیار کرده خواهیم داد و چنانچه برادرم کلان در حمله نموده و در آن کس و چش و غیره در آنجا مورچه  
قایم ساختن اقبال ساخته و ادم فرمود که یقین کلی است که ایشان حمله نموده و فوج انگریزی از مورچه بدر  
خواهند داد و اگر بعد از آن مورچه قایم مانند نظر می آید برادرم کلان در عرض نمود که اگر از فضل خود  
سجانه و فوج انگریزی را فرار کرده مورچه بدو خواهیم آورد و بعد از آن که جان بدین ایدمانداریاها خود  
مورچه را گذاشته قلعه غلام آمد و بعد مردن هر کسی که خواهد پاشی من گرفته و کسان از مورچه  
در آن زمان چاره نیست و ادم فرمود که همه مردان و خدا انشاء الله تعالی ایشان مورچه را زود قایم خواهند  
لیکن امروز وقت دو گهری نماند و ایشان هم بسیار بی فعا و خج اینها در خانه آمده حمله سازند و در روز

صاحب معراج حکو او آنچه بهتر و نیکو عمل آید بیلداران اگر زیری آنان پندای برود در سر  
بنامه دوات داده است و در قیرب از ده مردان از پسران او دیده دیگران که در آن  
بودند گشتند از آنها یک هم زنده مانده از جامی سزاک که زیری من برانیده بود خندق  
بج قلعه فاصله ده دوازده قدم خواهد بود که هر کس غنیمت من را بدید و بعد از آن در آن غول گول  
توپ شب روز زدن اختیار نمود و تا سه روز همه گول را در زمین انداخته و الله تابا هم  
که اگر زیریان با وجود و نا هزار گول که هزار زیرین میزدند چه خواهند ساخت چنانچه روز چهارم کلی  
زمین از ضرب گولها پریده چنان خندق افتاد که زمین خندق از دور چنانکه زیری ظاهر افتاده  
باشند بعد از آن بطرف دیگر خندق که برود دیوار زیری بود از زیر تا بالا گولها که توپ و گلوله شروع نمود  
که خندق که از زیرین تا بالا می آید زیری شکسته شده و زیرت اسب گولها دیوار زیری خندق  
درست کردن صورتی است که از درون خندق بیلداران طعنه میزدند بجای که خندق معده دیوار زیری  
بر باد شده بود و میباید و طرفی که گور که فاصله است قدم دیوار خندق که بلند دیوار دیگر از  
عمق خندق دیوار زیری درست کرده و او در میان بود دیوار که بسبب شدن دو کنار خندق  
تو در خاک شده بود بر آن سیم بود چنانچه از آنجا که با ساخت و این بر برای این بود که اگر طاعون  
بسبب دیاری بر دو جانب فوج اگر زیری دید و بوقت حمله آتش بر آن چه میزدند از آنجا که آتش  
گردد و حمله رفت و گوی که خندق بطول ده در معده دیوار زیری می باشد و در آن گرویده بود  
از آن خندق که فاصله ده قدم مورچه که زیری مضبوطی کرده گرفت فوج اگر زیری مورچه که گور  
از آن خندق که یکسره بود و خوشی هم چنانکه در آن قلعه میباید کسی از مردان قلعه اطلاع خبر

رفتگی الفوری و حال الکی بر بار و خانه رسیده برایش آب نری و ده تن کور است  
و این نهایت لاوری بود که نموده که کسی آدم جاندار را خراب لاوری نمودن قیاس نمائید و جانش  
نور آن بار و خانه اید و حال انصاف چند الی با خود و این باقی افتد و روزی که بخواه  
از سنگ قلعه تبار گردید و دیگر سنگ ها انگری که نظر قایم روان بود از صند سنگ تبار گردید  
بعد از جان جان لیسان سنگ بگردان است از خندق قاعه باصله بازدهد مانند نو که مسخر  
او به جبهه ریلان محمدت الدم عرض نمود که دیگر سنگ بگردان خندق سید میان سنگ گو  
رخه ساخته بر باد کرده و اسم داد والدیم از آن گفت که ایشان جنگ ستمبانی در این  
کرده است حال آنکه قانی فریبیده میگوید خان سود که سبب جنگ شده بود از آن  
در خاک قلعه حرکت خواهد داد و سران و دیده مذکور که مردانه کمال و دندار لاوری خود عرض داد که بیا  
از مردان اندیشه یک ره هم نیست اگر شما پیش آورده اند تا هم اندیشه همسازیم و شما را  
زده مذکور را بدست گرفته کتف نموده گشته با منی بود و پس یکپاش آورده پیش حضور خود  
والدم هر چند که آنها را منع ساخته لیکن استعانت خود خال نموده از خندق جنگ یکپاش  
روان نموده فریب سنگ طرفانی رسانیده چونکه در دل بیلاران طرفانی هر اس کمال بود و از نام دیگر  
بیمجو بیلاران دندست قلعه را دریافته بدو اس گشته نصاحت سپهر عرض نمودند که بیلاران  
سنگ خود را فریب سنگ سرکاری رسانیده میگویند که سنگ را بطور سنگ با سابق خنده زده باز  
نابند صفا موجه ازین حرای اندیشه کمال ساخته گفت که حال آنکه باید که بیلاران انگری  
عرض نمودند که حال آنکه انگری قلعه رسیده (نهم) اندا که حکم شود و بیلاران

[illegible]



۵۱ اندام من بکشد و سواران سپه باراد و انیده اولامیرامد علی نیزه دست گرفته بر صاحب انکر  
که دویده میرفت رسید صاحب کور سوسه یا چوب دست داشت برست میرامد علی چنان در بر زد  
که از ضرب دست ز کار ماند و عقب آن مستی کم خان رسیده بر که دست داشت بر سینه صفا انکر  
مذکور چنان در بر زد که سنان بر باز داشت و بد آید بار بر بر آکنیده و از عقب او دیگر سواران  
میر در آب و محبوت سنگه و از سنگه همه هار سیده حربه بر چه نیزه هر سواران و مذکور صاحب  
انکر نیز مذکور گشته شده بر زمین مذکور صفا مذکور بر وقت خود در آن رسم تا فاصله بخانه قدم خم خور  
خورده افتاد و سواران کار انکر نیزگی قریب بخانه پشت سوار بودند اصلا از جا خود نماند حتی انکر  
مذکور از سواران کار خود فاصله چهل قدم رسیده گشته گشت بعد آن پنج سوار مردانه صاحب  
مذکور را گشته از انجا باز گشته بخیر و عافیت تمام با غم رسید مذکور و دینش و آفرین گشتند و صاحب  
عالیشان معراج باین طریق در روز روشن بطرف قلعه کنده کنده میساختند و بوز از محلج پر کرده  
پیش نموده و عقب آن کنده میساختند و باز مذکور را قدری پیش روان کرده کنده می نمودند  
و الا و ان قلعه بموجب زیر حکم والد مذکور گشته با حقه های پر بار و دوش اده بران بویها محلج مذکور  
زده زده میسوختند صاحبان عالیشان بعد از آن بویها محلج را حرم خام کشیدند که از صد تنش محظوظ  
باشند بعد آن الا و ان مذکور بموجب زواله صد تا گولی بنزدق بران بوی می کشید حرم خام زدند  
که بسبب بر صد مه گولها حرم دریده محلج از یک جانمایان میشد بعد آن حقه نامی را رودا  
زده بر جانمایان میزدند که بوی حقه میشد صاحبان عالیشان صد تا و یکی حربه تار کرانده میبردند  
خود ستانند و قلم که قلم و الا و ان مذکور در پیشگاه

اصلاً بر این نخورده کرد اگر دشمن کندیده مورچه در دست تا بوقت صبح تیار کرده گرفتند  
مردان میکردان مورچه داخل نموده استقامت ساختند و صاحبان ایشان که شهنشاه زمانه اند  
فوجی تلف میکردید که از فوج از چهار و نهایی هر صلح میر سید میان که نسبت صاحبان ایشان  
و مثل آفتاب فربه بودیم و چهار هزار مردم سوار پیاده در هر دو تسمه بموجب تقبیل در قلعه کونیه  
و در قلعه کونیه یکبار و از اینها هر قدر که در جنگ تلف میشدند کم میشدند و یک آدم را هم اندوختند  
نیمه نگاه برقی سبزه ساخته تا بجای کوشش میکردیم و مردانه قلعه و در و شب جان کف  
نهاد و کار نمایانست که با کل همه حال از روزه کار هر یک لایه اگر نویسم عمر باید که مختصر از حد شود  
میسو و خانی یکروز بوقت چهار گریزی را بمانده برادرم کلاهدوز قلعه و باغ اندوختند  
که همیشه روزه دور بین دوست گفته نگاه بر چهار طرف میساختند و سنگها را میزدند که  
اندر دور بین دیده بود و بخت برادرم کلان میان در عرض نمود که آنجا بن در بین دست گرفته نگاه  
بر این خست پیل که بطرف شمال افتاده و خند قدم در میان ایستاده است فرماید برادرم کلان  
بها در بوجب گفته او دور بین دست گرفته نگاه بر خست مذکور ساخته و خوب جو غور نمود و دید که  
دخت یک صاحب انگیز دور بین دست گرفته تا شانی قلعه و باغ میسازد و فی الفور برادرم کلان  
بها در برنج است با خاصه سوار خم دین که باند مسلمان خور سنگ و ایزد سنگ و نیزه و اسلحه  
و سیاه و علی و کرم خان این پنج مردانه را بر سپاه سوار کردند و فرستاد که انگریزی کی خست  
او اگر زار کرده یا کشته نموده یا بدو قتی که بر خیم سواران کوزند و زار و باغ میروند و از صاحب  
دیده از دخت برآمده راه گریز بطرف سواران گذار خود اختیار نموده و او از میدان که اسیران

و سرنگ انگریزی بدین وجه تیار نموده بود که راست و چپ لپه‌های آن چوب سیاه چسبیده بالای آن  
تخته‌های برکار بطور مستقیم انداخته بودند چنانچه دلاوران مجیداران مردانه با همگین جان با تخته‌ها  
برآورده قلعه آوردند حتی که تاور و ازاره مورچه تخته‌ها و جوبها برآورده بودند که یکدیگر  
درنگ نداشتند که نمانده چونکه صاحبان عالیشان ملک و صاحب فوج و خزانه و در شجاعت و مردانگی  
مثل آنجا دیگر نمی‌دید و مالک ملک می‌گفتند و ستانده بودند و در میان اینها که مقدور ملک  
فوج می‌شدند از دلاوران انگریزی مقابل جنگ اشتد و بایان از مقدور جبار برآوردند و در جنگ  
که حق سبحانه تعالی فوج انگریزی را پس نامیکرد و صد نامردان فوج انگریزی تلف شدند و الف و کوفه  
بها نجات‌یافت می‌شد و برودر جنگ تجاوز و حرکت و تقاضای نمی‌شد یک صاحبان عالیشان بهادر  
و زور و در خطه خطه غلبه چنانچه با وجود شکست سرنگ ایشان به سرنگ دیگر همان وقت تیار ساختن  
شروع نمودند بیلاران قلعه احوال سرنگ‌های که در ریاضه یک سرنگ از طرف خود تیار ساخته  
بار و نهاده آتش می‌زدند که از صد میله آن هر یک سرنگ است که رویدند و مردانیکه درنگ آنها بودند  
بجز ازین مانند بعد آن که سرنگ‌های طرف‌های بطرف قلعه روان گشته پراشیدند و چون  
انگریزی از سرنگ‌های یک طرف قلعه روان ساخته زیر مورچه انگریزی سنانده  
وقت یک نیم با پس نشسته و در دلاوران قلعه بند و قمار بست گرفته و به یکم و دوالم  
بطرف مورچه تیار سنانده بودند که در میان سرنگ بار و نهاده ایشان داد که با یک مورچه  
انگریزی زمین دیده رفت به مالوفت بالا نمودند دلاوران کور بند و قمار بست گرفته و به یکم و دوالم  
مردان فوج انگریزی تلف شده باشند لیکن صاحبان عالیشان شجاع زمانه و صاحب فوج بودند

و فوج انگیزی که پیش من بودند انجام دست بسته بسته روان میشد که بفاصله صد قدم  
 از فوج انگیزی سید به تادیه شدم و سواران همایی مثل شدند چون فوج سواران انگیزی  
 که فرستادیم رفت از اینجا بروند هر جا که صف و ایستاده شود بپایان نمودند چون که از توپ  
 رسید قریب پانصد لاواران پاده از قلعه برآمده و دیده می آمدند چون که قریب رسیدند فوج سواران انگیزی  
 هر اسب رسیده رو بفرار نهادند حق سبحانه تعالی عجز از فریب او نشان معفو طو شد به ایشان  
 بقلعه رسیدم غرض که بهمین وجه انواع انواع هر روز از من فوج انگیزی میکردند و قلعه کو  
 صاحبان ایشان گویند که تا توپ بم شبت روز مثل باران می باریدند و هر چه با بطف قلعه نزدیک بود  
 چون که مورچه انگیزی از قلعه بفاصله چهل پنجاه قدم بطف جنوب رسید صاحبان ایشان از سبیل  
 رنگ بطف قلعه کنده کنده میسر رفتند و در قلعه قریب به صد سبیل از انبارم مثل قرار و مرد و در کار  
 بجا بودند و مستی او دیا محمد را آنجا که بم شتاد سال بود و کار از موه اکثر جنگها دیده و دانا زمانه  
 و اسطوفت بود و بعد از مذکور پیش من می نمود و از خندق قلعه رنگ بطف مورچه کنده کنده  
 کردن رنگ انگیزی سبیل از ان قلعه و از دانا می رنگ طرف ثانی را در یافته  
 رنگ خود بطف رنگ طرف ثانی رسانیده و زخم کرده و در وقت خسته نمودن و ادم اطلاع  
 قریب به شت نفر و دانه پاره گرفته اندرون رنگ انگیزی بر دوزیر سبیل از ان طرف ثانی صاحب  
 مورچه اطلاع خسته نمود و خوردن صاحب به به دیگر سپاهیان جنگی اندرون رنگ اند  
 آخرش از هر دو جانب مردن من جنگ قریب من و توپ و غیره کردید چون که از حق سبحانه تعالی سال  
 بجا گمان بود و طرف ثانی و ادم از زیر زمین نکست خورده پشت داده از رنگ بر دوزیر قتل رنگ

مایان آهسته آهسته بطرف در میان مغرب شمال و آنکه گشتند اینجا نیست باز از هر اسبان  
گفت که این عجیب جرات ویره مای فوج انگریزی از قلعه بقاصله دو نیم کروه بطرف میان  
مشرق و جنوب صاحبان صریح پنج سوار اند و بطرف ویره خود با تیر و زور بر عکس طرف سیاه  
مغرب شمالی بجای سی و نه نفر ازین صاف فریب معلوم میشود و رضورت همین صلاح است که  
شما آهسته آهسته عقب من بگریزید و تنها سوار عقب صاحبان ایشان چون هم رفت اگر فوج  
انگریزی بچال بود تا این صاحبان اینجا خواهند رفت من این احوال با قافه واپس خواهم آمد  
و اگر این طرف فوج نیست موت ایشان را اینجا آورده است بعد از دست من بفصله مالی نخواهد  
یافت پس که از ویره مای فوج انگریزی بطرف که این صاحبان سی و نه فاصله پنج  
کروه البته خواهد بود پس بجهت از دست مایان مالی خواهند یافت این سخن گفته شده و رفت  
گرفته است پای ویره ویره و عقب صاحبان کور رفت صاحبان سی و نه سوار پای ویره ویره  
نیز در غصه که در شیب هر و گداز بود و اینجا از نظر من بجای شد و چون که من اینجا رسیدم  
دیدم که فوج سواران انگریزی نشسته است از من فاصله است و نیم قدم مانده بود سواران  
جسم من اینجا فاصله است و قدم عقب و دزدن حیرت زده است مانده و از دست شده  
بطرف عقب کردم که از اشاره من سواران همراهی ام بجای دزد شده و دزد من دل خود اندیشه  
میکردم که اگر با نولس گروم فوج انگریزی عقب شده و بکشت خون بجا سواران همراهی من  
خواهد رسانید و ناقله که عرض کردم کرد و رسیدن کل سواران این حرف نامی نامی بچال  
و پیش قدم خواهد رسید و اینجا هم ایستاده مانند شکل خاکی گشت نمودن ل من کور است

بنزد و بست انگیزی میشود صاحب فخر کمان سخنان مجربان مذکور صفا فرمود بعد از آن  
 مذکورین برهنش کرد و مذکور شرف خان کج مالک قلعه است بجز چهارده ساله خواهد بود و ششایع کمال  
 و سبب سیرس در قریح اهدا شد چنان مناسب نماید که از قلعه طرف در میان مغرب و شمال  
 بفاصله دو کرده که جنگل درختان کج مالک و چهار عظمی و سیریه نهایت است بوقت شب اینجا بجهت  
 سوار از فوج انگیزی رفتن پنهان باشد و بوقت صبح دو چهار سوار ملازم سرکار قریح اهدا شده  
 چونکه گاه قاده از راه آن و چهار سوار خواهد افتاد و یقین کلی است که خود شرف خان نسبت ادنی تهر  
 از دوقسمه سواران قلعه سوار گشته برای کشتن و گرفتن آن و چهار سوار بیرون خواهد آمد از ترسان آن و چنان  
 سواران انگیزی مناسب که قرار شده طرف فوج سواران کج در اینجا پنهان شوند و در صورت  
 حضور شرف خان محبت آن گشته به فوج سواران کج و سید پس فوج انگیزی شرف خان گرفته  
 یا گشته خواهند نشست بعد از آن قلعه را پس رخ رده قلعه را گدشته قرار می دهند و صفا افکار  
 این صلاح را بدیناخته بوقت شب یا بوقت سواران تیار ساخته از دیر بار و اندک کرده بجا که بخیران  
 زفته است باده میزند و شمشیر از طلوع آفتاب شمشیر علیه انگیزی برپا سوار شده و در صبح قدم از قلعه  
 طرف شمال ایستادند مردمان قلعه صاحبان موصوف دیده و اینجا بطلوع داد و نیز گفتند که بایا  
 حکم نموده است سوار از قلعه بیرون رفت صاحبان موصوف اگر قرار نموده یا سر بریده خواهند آورد  
 اینجا بجهت افکار حکم زین بندی بست پنج اسپهان نموده داد و مکرر هم ایمن رخ و کفتم کردند  
 جمعیت این صاحبان تنها قریب قلعه آمده اند و درین جهت خواهد بود و غرضی که خالی از غرض نخواهد  
 اینجا بفرست آنها بمل خود غر نموده و بجهت پنج سوار بیرون از قلعه رفت صاحبان موصوف و بفرست

ببند غرضی که سه روز و قلعہ کمونہ ماندم و کاهی بر جسته باغ آمده بود و حادین سه روز گزر  
جنگ میکردم بعد آن وقت نیک پاس شب گذشته از والدیم حضرت شده و ارگشته تعلیم نمود  
بحر و عافیت تمام مع سواران و پان سیدم و آن دو پلن و یکبار از سوار جریل و کسین صاحب اینجا  
بر قلعہ کنوری فرستاد که جنگ نموده قلعہ کنوری را تسخیر سازند چنانچه فوج مذکور از انجا ران  
شده بوقت شش کله گری و زبانی تا من قریب سه کنوری رسیدند و حکم دادم که توپ قلعہ  
شکریه که ایشان پندارند که در قلعہ توپ کلان نیست لهذا بر زد و گول دیره خواهند خست بعد آن  
دین خواهند خست و من که بر زد و گول فوج انگریزی که ما استاده کردند بکلی برای چاره  
و منیرم و دهان کشته شتران یا بوزها از دیره ما بر آتش بمواضعات قریب رفتند و بجانب این احوال  
بچشم خود مشاهده نمودم چونکه دو کله گری و زبانی ماند و پنج ضربت پ کلان دیره ما سر و دم برد  
توپانموزم که ضربت که ما برد دیره ما سیکر و دیزین باعث همه فوج سوار و پیاده دیره ما را گذارسته  
رو بفراخه اند درین سر صده فتاب غوث سه مرتب یک گشت بعد آن فوج انگریزی بدو آتش  
اسات خمیه ما بار کرده بردند و فاصله دو نیم کوه رسته دیره ساختند و بعد آن سه روز سواران  
قریب قلعہ می آمدند و من مع سواران پیاده ما از قلعہ بر آتش مقابله میکردم و جنگ توپ بند و تفنگ  
میشد و جمع کریره از قلعہ فاصله با قصد قدم و نیز گداهی کوچیک دوران گداهی قریب صد  
صد تنگه با طریق بود چه مقرر نموده قیام و زریده بعد عصره باز دیره روز چو در قلعہ  
گویان کار بود که بذات بودند بخت حجاب افتر کمان چه که قلعہ کنوری آمده دیره نموده بود بطور  
آمده عرض نمود که اگر صاحبان عالیشان موصلح بایان فرمایند تا در یک روز قلعہ کنوری را خواهند





نزدیک رسیده حربه بر جی بر یک سوار زده که فی الفور ترسیده بر زمین افتاد و زدن سوار  
اسپاده خود نزدیک اسپهالی ساخته اسپاده خود را بطرف قلعه روانیده و اسپهالی  
اسپاده گرفته تعقیب و دیده آخرش اسپهالی کور عقب شده و قلعه رسیده که دیگر مردمان  
گرفته بخدمت به اور کلان و در سینه و فوج انگریزی گوله توپهای کلان گولیهایی هم بهار  
شب و زدن اختیار نموده که برج ها و فصول از ضرب گوله افتاده و گرز بر برج ها فصول مذکور  
که در زبان هندی بینی سکویند قائم ماند سولی بینی هم خلع شده و دیوار بینی که  
بلندی کنیم در شب پیش بینی خندق عمیق بود و گوله با هم خرد و کلان بینی خردترین  
بوزن است اما رخنه و کلان بوزن کنیم من بلک سواخی ابد بود و گوله بم اولابالا قلعه رسیده  
بزمی افتاد و بر کسی می افتاد و گشته میشد بلک گوشت او خاک می گشت و بعد افتادن زمین گشته  
پاره پاره میشد که صد گوله شده به طرف دسکر و دهر را که اصل سیرید فاش گوله بم بزدی  
دلاوران قلعه با وجود این بلا می آید آسمان بر باریدن بارش بکسی موبدل خود راه نداده چه که  
اویس از آنکه مالک است اگر خواهد بزدل امر دانگی شیر عطا فرماید و شیر بزدلی بخشد پس  
با وجود عطاشی شیر دلی طرفه ماجرای بکر برای استقلال ظاهر آورده آن نیست که بگفتار  
از جمله غبارهای آمده می افتاد و ندانده ثابت افتاده و شکسته نگردیده پس در آن قلعه آن غبار  
آورده هرگاه شکستند در میان باز و دوش یکت رجه کلان ندانده به طرف دیده و دیدند رجه  
حافظ حقیقی نقین کمال آورده همه ها گفتند که چون حیات مورچه با بود از میان غبار زده بر آمد پس  
اگر زندگی با مردمان از طرف اوست ازین غبار به ما هیچ خطر نیست بلکه حق سبحانه تعالی ما

اندرون گدایی آمده همه را خواهند گشت و نگاه بترک ناموس خود نموده از دروازه بیرون  
 شده مردن خود گوارا ساخته قریب است مردان جنگی از تفصیل گدایی نیز برآمده بر دروازه رسید  
 دست زنجیر برای درن کوفته بازده باواز بلند گفت که ای لاوران قلعه دروازه را بکشاید از تنه  
 فوج انگریزی بکشید چونکه فضل حق سبحانه تعالی شامل حال او و ازین آوار نهولناک هر سکنه کمال  
 افسان فرج انگریزی ملید گردید و در دل پنداشت که توانایان گرفته بگدایی خواهند بردند  
 توپ که بر دروازه گدایی ساینده بود و پس گردانیده بیرون کردند بیرون آید استاده بند  
 را می نمودند چون خم می شدند که فوج انگریزی هر سحر در پشت داده معضرت پناه گذاشته  
 بیرون شدند بعد از ششم می نمودند مردان همایونی خود بالای او را گدایی می نمودند و از آن می نمود  
 و هر کسی که در دل مردمان گدایی سید بود با کل رفت و دلاور گشته و دو چهار از دلاوران توپ  
 خود رفته جبهه او گوله ها می دند و کاشتن کپری فاصله ده قدم از طرفین گولها می قوس می انداختند  
 می آمدند و از بلین انگریزی یعنی تلف گشت باقیانده باید جواس شده و فرار می شدند که قریب می شدند  
 جفا می چهل و پنج تنگه افتاده اند و فوج مذکور تها شد و باقیانده باید بر خود باز آمدند و همه  
 فوج انگریزی هر سکنه کمال گردیده تا بعدی بوقت چهار کپری شب باقیانده ستمی از دستگاه سربازان  
 سوار شده از قلعه بیرون رفته فاصله دو کوه سید استاده مانده و انتظار می صاحب انگریزی می  
 که اگر کسی صاحب انگریزی را بیند گشته نموده بریده قلعه برود و خنجر بکشد سوار انگریزی را بکشد  
 آمدند از دستگاه مذکور و دیدن سواران انگریزی سباده را بکشد و سواران انگریزی می آیند و سواران  
 مذکور تاب نیاوردند و پشت داده تماشا می دیدند و اندوه فرار می کردند از دستگاه برچی می کردند

شیخ میگوید که ملازم قدیمی و مردانه بود معه دو صد سپاهی و یک ضرب توپ همی که گویا بوزن  
نیم آنار بجهت تنخواه مستعین نموده عرض استن مردان گداهی این بود که گداهی کور از کور نه صله  
چهار کرده است از کور فاضلیه چکروده دار و هر کسی دم از قلعه کند در قلعه کور نه صله کور نه صله  
در گداهی نوبه شده بفرست لهذا برای آمدن مردان خود حضرت گداهی مذکوره نموده شیخ  
معه دو صد سپاهیان اینجا مستعین ساخت مگر گداهی کور لاق جنک انگیزی بود و خندق باطل  
نداشت مجایا کرد و دیوار راه آمد مردمان دیگر پیش و از یک یک شکایت کردند و مردمان  
بهاکت فی نهاده و گردن مذکور خندق عمیق درست کرده بود و قتی که پلین انگیزی فرست کرده از  
گداهی نوبه رسید به کاره ملازم و الدم فوج انگیزی دیده پیش قدمی نموده در گداهی نوبه آمد  
اطلاع داده که فوج انگیزی ششامی آید از استماع این معنی یکی مردمان گداهی مستطور کمر بسته بیارند  
ایستادند چون که پلین انگیزی از گداهی کور بفاصله چهار صد قدم رسید مردمان قلعه از آنکه ایشان  
کیستند که یک تنگه با و از بلند گفت که فوج انگیزی است که افری ششامه و از ایشان بسیار  
گداهی کور هم مردمان آنجا کمال گردید همه گویا اندازان بر توپ آتش داده و سر نموده اند  
از دیوار گداهی راه جابجا بود و بیرون شدند و دیگر سپاهیان فراری شدند و برین عصر فوج انگیزی  
بر دروازه رفته رسیده مهری توپ بر بهاک نهاده آتش داد که بهاک کور از ضرب توپ شکست  
بر یافتند و راه گشت پس از آن اصحابان عالیشان بر توپ مذکور در آتی انداخته اندرون رفته و رفتند  
و بنحو استند که بر دروازه قلعه مهری توپ نهاده آتش داده و دروازه را شکست اندرون فرستادند  
شیخ میگوید چون که انگیزی مردمان نامردی اختیار نموده از قلعه بیرون شدند و ضا دانت که جاده فوج انگیزی

۴۰ جزین کس صاحب و دیگوصاحبان ایشان انبیاست خجالت من میخواهند که بر قلعه حمله نمود  
 مردمان اقبال ساند بوقت یک کهری شبت گذشتند و درین طبع کوه سل نمودند مردمان علیجان  
 که از والدیم عداوت میداشتند طلبیده پرسید که دو وند بخان مخفیچه انگریزی در در و در روشن جگر  
 گرفته و صاحبان ایشان اینک کال و دیگ و ده لطفه کوه کوه نمودند و همه را بقتل رسانیدند و خواستند  
 مردمان علیجان عرض نموده اگر حکم شود سترگت احوال قلعه والد با عرض ستم جزین حمله نمود  
 که دشت مخوید در ریاست بگویند بدان مردمان علیجان گفت وند بخان در شجاعت و مردمانی مثل  
 ستم و سفید یار ستم نیز قریب یکروز از پل قصه مردم در قلعه هر یک از آنها مانند شیر سترگ و سوار  
 ازین قلعه از کعبی طرف رخسار شده است قلعه از قلعه بدین طرف و بدین طرف که از قلعه کوه  
 لغاصه چهار کوه است که بدین کوه را قوی جنگ است و مردمان بدان کوه هم که اندک بطور شجاعت و با کوه  
 که در کوه و در قریب است و صاحبان مردمان که در کوه اند اقبال ساند از آن قلعه کوه را بر سر کمال افتاد  
 خجالتی مردمان علیجان بن سخن گفته رخصت شده و بدین خود رفت بدان یکی صاحبان و صاحبان  
 مردمان علیجان این پسد صاحبان همون هر یک در هر یک از کوه ها و در کوه ها و در کوه ها و در کوه ها  
 بخوبی چشم خود دیدند پس آید بخوبی جزین کس صاحب عرض نمود که بدین کوه را قوی جنگ است  
 تشریف هم ندارد بعد آن جزین هر یک از کوه ها و در کوه ها و در کوه ها و در کوه ها و در کوه ها  
 شدت و جزین کس صاحب و دیگوصاحبان ایشان انبیاست خجالت من میخواهند که بر قلعه حمله نمود  
 مردمان اقبال ساند بوقت یک کهری شبت گذشتند و درین طبع کوه سل نمودند مردمان علیجان  
 که از والدیم عداوت میداشتند طلبیده پرسید که دو وند بخان مخفیچه انگریزی در در و در روشن جگر  
 گرفته و صاحبان ایشان اینک کال و دیگ و ده لطفه کوه کوه نمودند و همه را بقتل رسانیدند و خواستند  
 مردمان علیجان عرض نموده اگر حکم شود سترگت احوال قلعه والد با عرض ستم جزین حمله نمود  
 که دشت مخوید در ریاست بگویند بدان مردمان علیجان گفت وند بخان در شجاعت و مردمانی مثل  
 ستم و سفید یار ستم نیز قریب یکروز از پل قصه مردم در قلعه هر یک از آنها مانند شیر سترگ و سوار  
 ازین قلعه از کعبی طرف رخسار شده است قلعه از قلعه بدین طرف و بدین طرف که از قلعه کوه  
 لغاصه چهار کوه است که بدین کوه را قوی جنگ است و مردمان بدان کوه هم که اندک بطور شجاعت و با کوه  
 که در کوه و در قریب است و صاحبان مردمان که در کوه اند اقبال ساند از آن قلعه کوه را بر سر کمال افتاد  
 خجالتی مردمان علیجان بن سخن گفته رخصت شده و بدین خود رفت بدان یکی صاحبان و صاحبان  
 مردمان علیجان این پسد صاحبان همون هر یک در هر یک از کوه ها و در کوه ها و در کوه ها و در کوه ها  
 بخوبی چشم خود دیدند پس آید بخوبی جزین کس صاحب عرض نمود که بدین کوه را قوی جنگ است  
 تشریف هم ندارد بعد آن جزین هر یک از کوه ها و در کوه ها و در کوه ها و در کوه ها و در کوه ها  
 شدت و جزین کس صاحب و دیگوصاحبان ایشان انبیاست خجالت من میخواهند که بر قلعه حمله نمود

ماند در نرضمن همه فوج انگریزی از دیره های خود آمده بر مورچه مذکور زور دادند لیکن بیست  
توپ گلوله های بدوق که از قلعه می رسیدند فوج انگریزی تا مورچه رسیدن نشسته و غیر کلیاس  
حکایت شد و از طرفین مانده آخرش از حکم والد دم دلاوران که در مورچه بودند از انبار روانه شده و بخیر  
عافیت تمام در قلعه رسیدند و از انجا یک دلاور بکار آمده و یک کس خنجر خنجر شده و قلعه پنج چهار  
دلاوران خنجر گشته از ضرب گلوله توپ که پهلای بدوق شدند و از فوج انگریزی صد ها کس خنجر گشته  
گشتند و بعد بر خاسته آمدن دلاوران از مورچه فوج انگریزی مورچه سیده مستحکام نمودند و زبانی  
اکبر علیخان پسر نادر علیخان صاحب کوشن خود متغیره ام که از من می گفتند و ز کید دلاوران قلعه کونه  
بر مورچه انگریزی حمله نموده تنیده گرفته بودند و ملین انگریزی قهر بدارد مورچه باز گشته و فرار شدند  
بودند و وقت شب من بموطلک نجیب مست خنجر و کس صاحب حاضر شده خنجرل حنا گفتند و زبانی  
انگریزی میفرمودند و یک صاحب انگریزی ترجم بود سوال خواند بی خنجرل صاحبها و دیگر و چنانچه صاحب  
ترجمان از من گفت که خنجرل صاحب میفرماید که برادر شما حکایت بدو راحت این سخن بر سیده عرض  
نمودم که آن صاحب چشم خود ملاحظه میفرماید بعد آنصدا ترجمان گفت که خنجرل صاحب میفرماید که صبح  
وقت طلوع آفتاب در اینجا حاضر شده خواهند دید که یک کس هم از قلعه و اله مانده نخواهد رفت و با عدل  
رخصت شده بدیره خود آمده همه شب با من بودم و درین میان نشسته بودم که از بالا آسمان شکسته شده  
از قلعه خواهد افتاد که یک کس هم زنده خواهد ماند آخرش من وقت صبح بر دیره خنجرل موصوف حاضر شدم که خنجرل  
صاحب به بحالت پیش خود در طلبیده گفته که من متلاوه که بدیره خود بر دیدن پیره خود اندم و حال حنا  
از نوشت احوال معلوم خواهد شد روزی قلعه و اله با مورچه انگریزی وقت دو به روز روشن بود

ووالدم تیر طایفه پنجم نمود که بر حلقه این دو صد و لاوران ششتر از آن میروند عقب لاوران کوچه  
 کینی پلاش میخیزند و قبا فاصله که صد قدم پس روند و قیکه لاوران کوچه ششتر از آنجا بود که کوچه نوج  
 انگریزی ستید و خواهند گفت بعد از آن عقب کینی اندک دور در مورچه چرخید و تا به خاومند گشت و چون به کوچه  
 که مشایب صاحبان مالیشان تیار گردانده گرفته بود و گرسلاست که بچه راه آید بعد با کل کندیده و نشسته  
 عقب مورچه که میدان من مورچه داله باور در آن راه چهار ضلعی در قریب باز و چند صد و قی  
 نشانیده که اگر چه داله باگر رزند تا برای ادا و مورچه فک و فوج انگریزی میاز در ضرب چرخه گوله ها  
 توپ که بهای می فروخت و راه فوج انگریزی بسته گرد و دانه و رفت مورچه مسند و شود و بعد به دست  
 دو پیر و درون لاوران یک یک چوچهای نیل که از جلوه طرف شمال از مورچه انگریزی انفاصا شد  
 بودند و راهم شدند بعد آن دو صد و لاور و کوچه کنارگی بر مورچه طایفه ششتر که از کمان میخیزند نمودند  
 پلاش انگریزی باگر آه و قی می نمودند و گرونی هر دو توپ نی کلان بطرف قلعه و پسیه های کلان  
 بودند از روسی توپ بطرف حمه داله باشند و ششتر این باعث شدند چون که لاوران باهای  
 انگریزی بطایفه آورده قریب رجه سیدیه باز دارند و درین حین فوج انگریزی در مورچه بود تا بقاوت  
 تپا و زده هر س خورده و در افراختا و تا میزدی کلاه انگریزان گریخت انداخته فرار شدند چون که از مورچه  
 مذکور بیرون افتد و لاوران اخوت با و چند و قی که برای هر یک توپ طایفه ششتر استاده بودند و فرود آمدند  
 آن قریب با ششتر شش صد مردمان از فوج انگریزی گشته و در ششتر و لاوران قلعه در مورچه  
 در عقب چاک کینی باگور نیز داخل مورچه شدند و ششتر و چند خواستند که هر دو توپ با مورچه را بوز  
 تا به برند لیکن توپها نماند که در که نجات سنگین کلان و دنا را جانش نموده در مورچه بستور استاده

تلف میباشند لیکن چون گنجی خود رست است آمده و بایست سیده یک سواد کمالی که بر کاره باس از فلان  
مورچه چسبانیده مقرر ساخته قیام نموده و مورچه را تیار ساخته و بوقت شب بایش در پرده کرده باشد  
مردمان و ستاده و زیر و میز که از دگولی اند و ق حفاظت باشد بایش است که به زیر میز و دگولی اند  
قلعه میرسد قلعه را با دشت که مورچه بیاوردند اندازد و قها بر آن و از زیر میز و دگولی اند  
و قصد قدم بلند از آن نمایی با فرستاده از قلعه طرف مغرب بیل بجای قدم از آن مورچه تیار ساخته و  
قلعه را به از این جزا اطلاع نگشته و در شب مورچه جهانی که به یکا از تیار کرد و در وقت بیل بیل  
بلند از آن مورچه قیام ساخته است و او قیام آنکر بیل و در روز بیل مورچه چونکه  
صبح کردید و روز روشن شد بیل مردمان قلعه دیدند که قیام بیل بجای قدم مورچه بیل بیل که کشته  
است ازین جزا و از آن تر گشته منجمت الدم عوض ساخت که در روز بیا را حکم جزا نفرموده ازین  
قلعه مورچه بلند معه توپ و پلاطنها موجود شد که این طوطی خواهد بود و صبحی در میان قاعه فوج آنکر  
خواهد رسید حال احکم فرمایند که بایان مورچه فتنه جنگی است بایان کشته خواهیم شد یا دشمنان را کشته  
مورچه سیده خواهیم گرفت چونکه بحال بایان اطاعت دیدن شسته ماندن نه چونکه و الدم و دست که دلا  
رست میگویند فرمودند که بوقت دوپرو روز حمله کنند و خواهند شد خاطر هیچ دارند چونکه و الدم نمیدانند که اگر  
بدون دست حکم حمله فوج ایم و او تا یکی لاواران که در شجاعت و مردانگی و همه بشنیدند از قلعه بیرون  
بر مورچه حمله خواهند ساخت و یکدیگر و نه را اسم بر کاغذ نویسانده و بوقت نوشتن اسم هر یکی از لاواران  
میگفتند و میگویند که نام بایان درج کاغذ نمایند آخرین نام یکصد بجای نوشتن لیکن در بعضی مردمان  
معنه بوی و شیشه و سایر قلعه بیرون آمده و ازین قصد لاواران که در وقت نوشتن و خود کشته اند و ازین

سخات تابعداری عاجزی ساخته لیکن اصلاً پذیرا نگشته بعد سه روز جزیر و کسب صاحب بهادر  
 معه فوج قاهره از کول کوچ نموده از قلعه کونه بفاصله دو کرو طرف ریان مشرق جنوب رسید  
 و برده ساخت بعد آن حکم نامه سومی می دادی سه پهلوان را حاضر خواندند بر قلعه مورچه پیانده و خواه  
 فرستاده و جواب آن خط نیز مضمون نوشته فرستاد که اینجا بنام وجود عهد نامه صاحبان  
 مستمرا کنایه قلعه با هم مستور ساخته لیکن آن صاحب نگاه بر جاد و شتم فوج قاهره نمود و اینجا  
 ناچیز و ذلیل بنمید و خیال عهد نامه انگریزی عاجزی من نمی سازد و سوال اجواب نمی فرماید و آن صاحب  
 ملک ملک شهنشاه اندو من جو ضعیف ناچیز ام لاچار نگاه فضل حق سبحانه تقاضاست بموجبت ملت  
 قادر قدرت تو داری چه خواهی آن کنی چه مرده را جان تو بخشی زنده را بجان کنی بد لیکن جان  
 عالیشان میدهند که در حصه بیکدیگر می رسد و اقل خواهم بستانند هیچ یکی سوال را جواب ندهد بعد  
 سه پهلوانها تیار نمود و بهت جنوب که آبادی مایا بود و آن را باس کونه می گفتند و رعایا فرستاده بود  
 آمدند و فوج انگریزی حدود گوله توپ رسید و بپا سر ساخته از فضل الهی گوله اول در صف پهلوانها  
 مذکور رسید و فوج چهار تنگه با ضرب گوله گشته گشته چون گشته فوج انگریزی با شمشیر  
 باس گوله از قلعه بفاصله یکصد م بود و همه را در آن تیر گشته بخت دم عرض ساختند که ما این  
 حکم فرماید که اولاً جنگ با شما ساخت و او شان او باس آن من خواهم داد و الدم همه را داد  
 و تسلیم او که در باس و بیار نیست و جنگ میدان اول و در نمودن صلاح نیست امر و زحمتش مانند  
 غرضیکه از جماعه یک دم را بیرون رفتن داده مگر توپها از قلعه می کشند چون که فضل الهی حال ناچار  
 شد و فوج انگریزی در کمال بود ازین باعث بفضل الهی بیک له هم خالی ز فوج انگریزی گوله اولی



ساخت که جواب بی جواب نوشتن مناسب نیست مرا حکم فرماید که از کونه سوار شده انجا رسید که شش  
کرده و رفته و پس بخدشت عالی خواهم آمد آن زمان نوشته بایفترست که یکایک در شکم ایشان بنشیند  
عاید حال گردید ازین باعث از شش گرفته و پس آمد چنانچه والدیم باین فرخست فرمودند و در کمال  
از کونه سوار شده و لاوری تمام رست رست بکول رسیده و دیر خست ملاقات نبوی از کریم پس چنانچه  
چنانچه کریم موصوف بهر وجه خاطر دارم و تعظیم و تکریم کمال نموده و اسناد آپرگنه که در فوج جیل و شکار  
و کونه و غیره از کلک موصوف و لیسانده حواله ساخته و بخت تمام فی الفور خست خست و مانوقت کریم  
موصوف تیار می گنج نموده معه فوج همراهی خود از کول وانه شده بخدشت جیل لیک صاحب رسیدند و  
برادرم کلان بها در خوشی تمام رضامند می ساختن عایشان بدست آورده و کونه بخدشت الدخا فضا  
گردید و مانوقت تحصیل از آن یکانات که بیرون فوج جیل و غیره روانه ساخته شد و بست غلامه خود را و  
ساخته تا عوضه سال کسی چه قصه و فساد کردیده و درین دو سال والدیم مستعد می تیار می نمود  
و خیره و شیر خست چنانچه دو پلنگ جنگلی تیار نموده و سومی مرغی است بهار پیا و ما و چهار صد سوار قوم شرف  
و لا و شیاع بهم رسانیده و دو دوازده ضرب تیپ خرد و کلان تیار کرد و قلعه کونه و قلعه کنور از دیگر  
قلعه اقله فوده گرفت و یک قلعه در فوج جیل و یک قلعه بر لوانده و قلعه کبر و یک قلعه در ناکچور و قلعه  
فوج جیل و یک قلعه انونه و قلعه کونه یکی شش قلعه در تحت الدیم بودند و کسی که از فضل حق سبحانه تعالی که خدای  
از قسم مبلغان و تحمل سزار می غریب مانده و درین دو سال مبلغان معامله دادم و دام بخران بکنی انکر زیاده و  
دخل خست دایمی در می بانی سرکار انگریزی می نمودند و نیز یکسری جبه عدل علی سرکار بکنی نموده و یکسری هم  
ملازمان انکه و منه رشاعت و مردانگی مثل خود دیگران در جهان نمیدانستند و الدیم و برادر کلان بعباد

و تا صبح صادق حمله نایده از طر فین جنگ نماند که در آن وقت از فصل الی حمله پیش رفت  
و قریب در صبح مردان لشکره ای ملین انگریزی ششصد و پنجاه نفر و فوج انگریزی پس ماند  
قریب کرده از قلعه در کونامه دیر و ستاد و سپهر و نگاه و فوج و سپهر از مکان چنان هر کسی بگریزید  
هنگامی که در شال فوج ستاده شده بود و نمود و مراجع و ایدم نهایت سنگی بود و از قریب پیشل موصوفه که از  
ناهر علیخان نموده بود و طبیعت حسنم گردید حتی که از کرکلی و شتر و قوچین کمال بسیار و در آن قلعه که  
بنا و حصص بود و جنگ شد و تا این لیکن از جنگ شد و انگریزی حسن شد که قلعه و سپهر و ستاد  
نمانده بعد از آن علیخان شال فوج را اقبال ساخته و شجاعت و مردانگی تمام کرده و از قلعه برآمده  
و بر نمود و انگریزی قلعه نموده و شکست داده روانه شدند و در آن جی رسیدن صاحب قلعه است  
در آن زمان کسوم رفیات کمان بود و آن شب کالی بخش و خر و شتر و قوچین و قوچین و قوچین  
در آن کور هم چنان بود و از این باعث ایدم دانستند که اول از قلعه گوری جنگ ایدم  
خود دولت و حسن از قلعه گوری قیام ساخته از خطام قلعه و از آن جی حسن نموده بود و در  
رسیدن فوج انگریزی یکصد و شصت و شش کمان و شال فوج بود و در آن زمان چهار جی و شتر و قوچین  
از طرف کوه کوچ نموده و طرف یک پناه رسیده و از طرفین طرف الاهور ساخته بود که یکایک شتر  
و جی و شتر و قوچین و در قلعه و کالی بود و کوچ نموده و کولی رسید و در ستاد و خطام و شتر  
تمام این صفت کالی که نوشته بود و در ستاد و کالی و شتر و قوچین و شتر و قوچین و شتر و قوچین  
از آن کور کولی رسید که روبروی فوج و از آن کور کالی که نوشته بود و در ستاد و کالی و شتر و قوچین  
مرضی از صفات کمانه و شتر و قوچین و ایدم اقبال ساخته و کالی و شتر و قوچین و شتر و قوچین

ساحبان انگریز طرفدار می هم قوم خود خواهند نمود و کریل رچی سین صاحب و حبش  
الطیفین مرت نموده خدمت کریل ایک صاحب و فرستاد و کریل صاحب و صوفی  
ان بود از روی مصطفی حرم بجانب کعبه عمل مقرر فرموده و بان کو را از نوکر معترف  
روانیده با گل خشاود و مقدسه و الدم بکریل رچی سین صاحب نوشته فرستاد و چنانچه کریل مرت  
عقد نامه باین مضمون که تا عمل انگریزی از ایشان بجای چیزی حمت نخواهد گشتی صاحبان عالیشان  
طالب ایشان ای ملاقات نخواهد ساخت و ملاقات معاف نوشته حوله و الدم نموده و قتیکه کریل رچی  
صاحب مع فوج جنگی قریب کمونه رسید بخام صلح نموده بود از زمان و الدم خدمت اهر علیخان نشسته بنیاد  
که مکان ترکی پوره مثال برگرفته بود و علاقه کمونه است و لمبر با گل بکینه مینم بود از سابق رسد کاکین  
بجاء و بنام من مقرر است حالا علیحدہ صاحب صلح نیست و نیز از صاحب احوال علیحدہ  
میکرد نموده و باین صاحب صلح طرفین معرفت سخن اید کرد و چنانچه جواب گفتند و در شاکه انجاست  
سلاطین صلح نمودن منظور نیست آنچه که بهتر دانند ایشان بکنند و آنچه بهتر و معتدل سخن اید و جواب  
خواهد صلح نخواهد جنگ علیحدہ خواهد بود و الدم و عهد نامه خواست ان نام ناهر علیخان نویسنده  
و گفته تا که از و الدم جواب سوال مانده و صلح نشده کریل رچی سین صاحب است اهر علیخان صاحب  
میکرده مانده و هر وجه خاطر از می بجم میگرد و جنگ نموده و فوج انگریزی از ناهر علیخان  
ناظر صدمه گاه و دهر روز رفته ترکی پوره بعد از ان ناهر علیخان صلح نموده و را  
گذشته رفتن بمروانگی و جهادری کمال بعد صلح از و الدم بجا یک عنوان اطلاع بود  
شخصی انگریزی را ساخته برای مانده رفته ترکی پوره وقت یکا شنب ما مانده رسد و جمله

رسید و الله نواب موصوف را دور و روز ششم مردمان اقب را همراه داده و عبور در بای  
 کنانید که نواب موصوف بهرت پور رسیده و جنرل ایک صاحب بهادر از مکان بهرت و جنگ  
 نموده و عرصه جنگ قریب یک ماه و از روز و زکشت تا آخرش اجماع بخت سنگدالی بهرت و از جنگ  
 نهایت تنگ آمد و کیل خود بخت جنرل ایک صاحب در فرستاده و بکسر نموده و جنرل  
 صاحب بهادر نگاه بر انگریز می نمود و تصور معافی که در دو مکان یک گرفته بود را به موصوف بخشیده  
 عهدنامه نوشته صلح کرد و جنرل صاحب موصوف بعد صلح از بهرت پور مرصه بکلی فوج همراه خود کوچه  
 کرده و فرستند فقط و محارجه حسوت را و او لکر بجاد مرصه فوج همراه خود از بهرت پور طرف گوالی اکویم  
 فرستند مقابله با ندان فوج انگریزی تا عرضت ماه بعد صلح شدن این صاحب  
 وزیر عرصه رسل صاحب سکندر صاحب خود مرصه فوج بر کان چنابری رسیده و در حشا و احو  
 بهشت ماه از و الله مرصه قضایا انواع انواع میان مانده بعد آن که جنرل رحیمی صاحب بهادر مرصه  
 پلاطین نام و مجریه شامل رسل صاحب بهادر چنابری رسیده و بهر چه بخت مرصه فوج را مرصه فوج را  
 و الله و رسل صاحب کلکتر از سابق بخوبی چه معلوم شد لهذا که جنرل صاحب رحیمی که مرصه فوج  
 بر می ریاحال الله و رسل صاحب کلکتر که نقیض شد و فرستاده است که تصور که نام کس است که مرصه  
 کلکتر موصوف از روزی مثل آن خواهد شد کلکتر که روز را مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را  
 چنانکه مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را  
 مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را  
 مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را مرصه فوج را

کینه وقت شب حمله ساخته قاعه بیگد گرفت حسوت را و نه نوکر مرده فوج از آن کس و از سواران  
در مکان بهرت پوز فیه قیام کرد و در نعل یک حساب نهاد و دم و قلعه و یک تب بست خود ساخته  
کوچ نموده و بهرت پوز رسید و در ساخته محو سپانید هر روز جنگ بهجا و غیره از طرفین کردند  
و سیم شیش فضل الله از طرف الدم حصینه و کالت با جمیع اب سوال بخت حسوت را و نوکر و غیره  
حاضر بود و در محض اب امیر خان بهر خروج سواران و چهلین سوار از حسوت را و نوکر سینه و در  
صلاح فساد که نواب امیر خان مع فوج سواران همراهی خود و از بهرت پوز را و گشته معبود در باطن  
عبد و ریائی گنگ ساخته در ناک انگریز آن سیده و قسه انگریز نمایند و بتیاری حسوت را و نوکر  
ششم فضل الله لازم و الدم را همراه نواب امیر خان نمود و از نواب مع سوف بتا کید تلم گفته که ایشان اول  
بگونه رفته اند و نموده عبد مع و ریائی گنگ با کرد و خیانت نواب مع و فوج از بهرت پوز کوچ  
ساخته معبود حصن نموده بطرف کمونه راهی شدند که بخت فوج انگریزی از قلعه کمونه  
خبر آمدن نواب امیر خان بهادر و گلبه صفا و کین حساب که مع فوج انگریزی در  
بر قلعه کمونه سپانید جنگ میکردند لیکن در هر جنگی او و مع و کین شکست خوردند و از  
باعث عیب جنگ الدم بر او شان کمال بود و خبر روانه شد نواب امیر خان بخون از بهرت پوز آمد  
بطرف کمونه بوقت چهار گریز گشته  
بر سینه شد مورچه با بر خا نموده  
شدند ازین مرده و الدم  
نواب امیر خان  
حق و

بر اینجای این سواد و تماشای ایامی باشد که اینها را از سیم اسپان بیاورد و قوت بجزر زان  
 نحو آید پس بدین جهات گفته شد که پنج شش از منوار یکبار سپید از آنجمله مخلوط نمودند و آنوقت  
 من برنج قلمه آید و چشم خود دیدیم که سواد زان انگیز می سپید او زنده و قوت بجزر زان کور  
 و بجا و زان کور سواد زان شجاعت تمام برشته خرد و یک سواد و هند و نباتات را برینست  
 و یک شوق سرگرد و چون که فوج مذکور از مردان بجا و در قریب پنج قدم رسیده تا بقایا  
 نیاورده و مان گدی و یک است ساخته قریب پنج چهار قدم از یک است شده و از بدو سیم  
 ایشان گفته که دلاوران کور در میان سواد زان و بدین نهادند و دلاوران قاصد و دلاوران  
 برای دلاوران و بدین نهادند و سواد زان انگیز می شجاعت که پنج شش از منوار یکبار سپید  
 از این سواد قریب پنج قدم از سواد و قلمه آید و کور سواد و دلاوران که از گولی اند و قوت بجزر  
 سواد زان می باریدند لیکن اصل از جانی خود تجاوز نکرد و قریب سواد و دلاوران قاصد و دلاوران  
 شدند و بدین جهت که گشت فوج سواد زان کور بدیده خود و قلمه و دلاوران سواد و دلاوران  
 قلمه رسیدند و مردانی که قریب سواد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد  
 گرفت و بجزر و قاصد تمام سواد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد  
 سواد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد  
 در باغ فیه موی کیم سواد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد  
 ازین موی کیم سواد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد  
 بسپارند و بجزر و قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد و دلاوران قاصد

ای ای داد کرده فقط و برادر دم کلان چهار صبحی از والد خود در خدمت شده معصوم سواران همراه  
خود از قلعه کونیه سوار شده قطعه کنوری می خورند و باز گرد کردن قلعه از آن روز سواران پنج انگریزی بودند  
دو چهار روز مستندند و درین عصر و بلا این کربه آمد و نشان رسیدند و کرنل گلبر صاحب  
بشجاعت تمام یک مورچه بطرف شمال بفاصله دو صد قدم از قلعه مرتب گرد و پاترزه ضربت  
میداد و در مورچه مذکور آواره برای شکستن قلعه سر نمودند و شب و روز گوله توپها میزدند که از یک طرف دیوار  
قلعه شکسته شد و درین عصر که نزدیک سیصد و بیست و یک پاس و زبانی مانده از قلعه بیرون آمده و قریب به  
انگریزی بفاصله پنجاه قدم رفته بزرگ و دیوار خاک نشسته گولی بندوق زنی کرده و دیگر مردمان  
بدون حکم یکبار جوانی که سیصد و بیست و یک بود و فراموش شده تفنگی بی شروع نمودند چونکه  
والدم را ازین امر آگاهی نبود ازین شور و سیاهیان مذکور نهایت غرور برآمده و لیکن چه توان کرد  
که مقابله در و برایش آمد و چار بار از آن نشان کمر و مان سواره چهارم به قریب با قصد جوانی  
عقب او نشان بفاصله چهل پنجاه قدم که چون با نایل بودند رفته فاکیم شدند و ازین صحنه با هم متفرق  
بهر جا فاکیم شدند در مضیق ده دوازده سوار انگریزی نیز از طرف دست راست از موج خود استند  
شدند چنانچه نه جوان از این شور و سیاهیان خود را بدون حکم طرف سواران از قلعه بفاصله یک کره  
بودند رفتند بعد از آن کرنل گلبر صاحب را که در صحنه برادر خود و دیگر صاحبان بالیشان معصوم  
پنج شش هزار سوار رسیده دیدند که نفر سواره میدان استاده اند صاحبان معصوم سواران خود را  
لغت نامت نموده که از نام دشمنی نوبت بپای رسیده که هشت نه جوان پاده از قلعه بفاصله یک کره  
بلیک آمده استاده اند و فسران فرج و همکام سواران جوانان عرض ساختند که انصاحان

سواران اندلخه از غول برادر کلان بهادر مقابل ساخته بکارگی همیشه میسر باشد  
حمله بر غول من نموده اسپهانی اختیار دو انیس در آن زمان بهادران همراهی حلی و باواز آمدند بخان  
دل دمی ختم و تیر بندوق شدند چون که سواران انگریزی و قریب آمدن سواران اسپهانی شدند  
چینا نیا گرفته بگردان اسپهان نهاد و در دست است حربه بر چینی نیزه و شمشیر گرفته کسبوا  
ر بهت نموده سپهانی خود کرم کرده اندیم که سواران انگریزی و بر کسین هر اسنان چپ و چپان  
گرفته تر و بر راه فرار آوردند و من مع سواران همراهی و در میان دشمنان آمدیم و برادر م کلان نیز  
است پتخ سوار اسپهانی بخنجه حمله نموده در میان آنها شدند لیکن انقدر گرد و غبار شد که هیچ  
نظری آمد بخنجر تاریکی شد که هر کس چه دم دیده نمی شد ازین سبب به زنی فکر و یاد اوستا  
ابا هم اسپهانی و آن فیم که یک گشت غلام هر پیش آمد چنانچه در آن گشت ایامان و نشان ختم  
که در آن گشت بیست و دو سوار از آنها بر زمین افتادند چون که از گشت مذکور بیرون  
آمدیم یکبار گرد و غبار پس اندوز و شنی ظاهر شد از آن من یکی بهادران همراهی من  
بر سواران انگریزی بر چینی نیزه و شمشیر میزدند و ناد و کرده محبت او شان ساخته خیزد زنی  
نمودیم که قریب یکصد سوار از آنها کشته شدند و بازوه نفر گرفتار نمودیم و قریب سیصد  
بهادران حلی کرده آوردند و دیگر اسپهان علی همراه او شان و دیده رفتند و چون آمدند و او شان  
شکست خورده بدیده خود رفتند و ما از آنچنان بکلم نصرت حلی شانه فتح بخش که در خیال و کمال  
و دم نبود پس از آن من بهایضا نهاد و مع هم امیان خنجر شمشیری تمام بقلعه کوفه داخل شدیم و از  
مفضل حقیر کسی نمی آمد و هم امیان باین خنجر و کشته نگریه صبح سالم ماندیم و ادم سجد شکر بخدا



بجه طور جنگ نموده شود من در حکم گرفتن از قبله و کعبه خود نموده چنانچه از چهار گهری شب  
باقی مانده بر سپاه ازین پنج سواران که بسته تیار شدند هیچ کس بر وقت بیرون شدن آفتاب قرار  
نیکوار با انصاری سواران فوج انگریزی همرازی یک ساله را در دسترستان بر زمین می کشیدند  
قلعه آمدند آنوقت فی الفور من دیده شد دست قبله و کعبه خود گرفته بخت تمام عرض نمودم که امروز  
حکم جنگ من فرمانید که عین نوازش خواهد بود و چنانچه والدیم برای شما می فرستاد می شنود می شنود  
حکم جنگ دادند و از اینجا فرستاده بر مکان من که پنج قلعه بود آمده برای تاسا جنگ ششست روز من  
رخصت شده نزد برادر کلان آمده گفتم که اهل جنگ من آوردیم برادر کلان از حد زیاد شنود  
گفته همه بر سپاه سوار شد و بیرون قلعه رفتند آن زمان من از برادر کلان گفتم که بدو یک حکم شنود  
جنگ دست نخواهد شد با انصاری بطور خود مالک حکم گشته جنگ نمایند با اختیار من و از برادر کلان  
گفت که درین جنگ اختیار ایشانست آنچه حکم نمایند عمل خواهم آورد آن زمان گفتم که انصاری بخت  
سواران همراهی طرف چپ فاصله دو صد قدم از گروه من باشند و فوج بنده بدست خواهد آمد  
اگر مقابل فوج انگریزی گردد و در آنوقت انصاری بخت چپ همراهی فوج در دست فوج انگریزی رسیده  
جنگ سازند و اگر غول انصاری مقابل خواهند بین طور من بدست فوج انگریزی آمده حمله خواهم ساخت  
در صورت از جناب حق سبحانه تعالی می دانم که فوج خواهد شد چنانچه موجب برادر از اینجا بیشتر  
روایت شد هم همراهی برادر کلان بجای و در یکصد و بیست و پنج سوار و همراه من سی و پنج سوار جنگ  
مردانه بودند چنانچه فاصله دو گروه از قلعه طرف شمال مقابل فوج انگریزی از غول برادر کلان  
بجای در گرد و گرد فوج سواران انگریزی دل خود خیال ساخته که در غول دست بدست فرستاد

شاه نامه بلیغ نواز از نگاری نهادن و خوشنویسی کرد و دیگران هم منبر کمر بستند و از کار  
 جلای علی این بجزینده خود را موافق کرد و گوید زیند نمودند با محبت و با امان تذکره جنگ  
 خواهم کرد و امروزین تها باینرا سواله مقابله خواهم نمود و مقصیل حق سبحانی تعالی اشان  
 کار خواهم ساخت که آن قبله و کعبه من خوشنودن خواهند گشت چنانچه والد هم تذکره جنگ خواهم  
 شرح ساخته فرمود که ایشان جنگ قلعه که است تمامه می شود و جنگ اندک می خواهند کرد و در  
 گهری جنگ تمام شود و قلعه ایشان را میسوار شده برای جنگ بیرون می روند و قلعه را از  
 دیگر اشرفان را که گوارا خواهد بود که در قلعه جنگ ایشان ملاحظه خواهند ساخت و قلعه  
 مردان قلعه را که به و هم بیرون می آید همراه ایشان جنگ خواهند کرد در صورتی که قلعه را  
 تمام خواهند ساخت چنانچه شنیدیم این کلمات بلیغ من برگشته زره که در گذشته بودم از بدن آدم  
 و غم که بنده را میسر می آید که از جنگ رسیده اند و از غم حق سبحانی تعالی و بلیغ و در حاشیه  
 قلعه خالی خواهد شد و یکی فردمان قلعه را گذاشته خواهند رفت از زمانه هرگز از قلعه  
 نخواهند رفت و جنگ بمقدور خود نموده در قلعه گشته خواهم گشت و والد هم فرمودند که ایشان از گشتی  
 نیکو بد که از قلعه بیرون شوند و موجب کعبه خود باید ساخت آخرش من خاموش گشته شدم  
 ازاده که در گشته از دل خود بر کردم بعد ازین برادر هم کلان از قلعه کنونی و بعد بکعبه  
 ازین مسوار شده بقلعه که رسیدند جنگ نمودن را در هم کلان از قلعه کنونی و بعد بکعبه  
 چنانکه فوج سواران فوج انگریزی و فتح یافتن بایان فرمود  
 در کلان بهادر صلاح جنگ نمودن کردم را در مدینه فرمود

لیکن طبیعت من سبب شجاعت جوئیده کارنایان حاجت نگر را با همور اگر چه بود خوش نامد از همدان خود  
گفتم که اگر وقت صبح سواران انگریزی بطریق معهود گرد قلعہ خوانند اینجانب بن تنها سوار شد  
چنانچه نامم که رستم را در بر شکید و دهنش باز گشود و نماید بشرط زندگی تن تنها سواران  
چنانچه از عمر ایسان من کسی شخص بخدمت والدم فرستاد از یکی احوال اراده طبیعت من اطلاع داد  
چنانچه والدم وقت یک گھڑی شب باقی مانده در مکان خواب گاه من مشغول آمد و دیگر مکان نشستند چونکه  
بوقت شام حکم داده بودم که بر سوار می بروم وقت دو گھڑی شب باقی مانده زین بسته بار دارند اتفاقاً  
یک گھڑی شب باقی مانده خوابم چنان غلبه نمود که ختم بعد یک گھڑی بوقت صبح بیدار گشتم و در  
زده فولادی پوشیدم که خندنگار من عرض نمود که حضور یعنی قبله و کعبه انتخاب نشسته اند و شنیدن  
لفظ مسلح و کمر بسته نشن قبله و کعبه فتنه آداب و تلبیسات بجا آوردم فرمود که برای کمر بسته و زین  
میدو. عرض ساختم که آن قبله و کعبه من منصف راست گوزمانه انداز راه منصف راست  
جواب عرض بند فرمایند عرض من این است که احوال رستم و گویو و گوز و زین غیره همه را  
الرحمت در شاه نامه نوشته که تنها سوار با هزاران سوار مقابلہ ساخته شکست فاجش داده  
از دوشی شاهان را راست باز رانند و سوار مقابلہ ساخته شکست فاجش داده  
ت بعد آن عرض نمودم که اگر آن بنده درین جنگ دلاور و موافق گویو و گوز  
فیضوت زنده ماندن خود در مقام بی همتی نامردی منظور است مطاع است

دفع سواران هر روز که در قلعه آن حکم می یافتند و قریب یک هزار پیاده از قلعه برآمده  
 سواران می یافتند لیکن سواران انگریزی پیاده آن طرح می دادند که روزی یکصد سوار  
 و چهار سواران بطریق معهود و قلعه می رسیدند و قریب یک هزار پیاده از قلعه برآمد و مقابل آن شدند  
 لیکن سواران صاحب قلعه سواران همراهی خود را از روستا و قلعه پیاده و در مقابل آن شدند  
 هم همین طور که قلعه گشته مقابل سواران می بودند و بنشین سواران که قلعه نمود  
 بطرف بره ای خود را شدند از زمان پیاده داشتند که سواران انگریزی پیاده شدند و پیاده  
 نیز و پس شد قلعه می شدند گرفتند و پیاده را چوب سنگ را هر که در شجاعت بی مثل بود و دیگر شش  
 نامی مردانه بودند از شان قلعه می آمدند و متضکل از قلعه فاصله چهار صد قدم شش تا نه و در  
 سوار صاحب برادر خود و دفع سواران همراهی پیاده ای که بر او دیده از نزدیک برنامی خود  
 گشته یکبارگی بران پادشاه این عمل آورده بودند که این پیاده از ابراهیم رسانیده که  
 غلامان نام و در آن شجاعت نگذاشته اند و از پیاده ای همراهی خود و شش قدم پیش قدمی نمود و سوار  
 پیش آمد و شش چوب سنگ خیزد و سواران که در قلعه بودند و گرفتند که شش پیاده و بعضی برده گشت و در  
 شش که هم حریف شش پادشاهی سوار و در چنان در زد که این شده بر زمین افتاد و سوار  
 رنگون افتاد در آن زمان سوار هم شش زد و در شش پادشاهی همراهی شش که فی الفور رسید و شش  
 این صدم هزار پیاده به اعداد و شش که از قلعه برآمده شش شدند و قریب چهار سوار  
 هزار از پیادگان که از روستا و قلعه می آمدند و در شش که شش گشته لیکن باز نوبت  
 شش رسید درین غرض سواران هر روز در روستا و در روستای خود رفتند و

بعد از آن حریف صاحبان عالیشان نام و الدم بدین مضمون آمده که نوشته جرنیل  
بدین مظهر رسیده است که ناظر علیخان صاحب از فوج صاحبان عالیشان بمقابلۀ پیش آمدن و  
ماندن نهند یا از دوندیخان یا در مراجعت بحسبی وجه سازند باید که انصاحت موجب شسته با  
از پناه اندر صورت دیگر فوج اگر زنی خود رسیده و اندر چنانچه در جواب آن نوشته شسته  
ناظر علیخان خود بخود در اینجا رسیدند الا جواب آن میان نیست لهذا صاحبان عالیشان  
فرموده تصور خان موصوف معاف فرمایند فقط جنگ نمودن فوج اگر زنی بر  
قلعه کوه تاعربیه یکدم ماه غرضی که فوج اگر زنی درین شهرت نه بلین پنج شش هزار سوار  
سعه کرنیل کبریا افسران متصل قلعه کوه تاعربیه و دره سوارسل صاحب کلکرمضلم علی گده که از والد  
عداوت بل میشدند مثل فوج اگر زنی گردیده و مستی مردان علیخان او در زاده حقیقی و الدم  
که در موضع چتاهری کوهی تفاصله دو کرده جانب مشرق است قیام میشدند چنانچه برای علم  
نفسا حاد و الفرائی نسخه همراهی صاحب کلکرمضلم بود در فوج اگر زنی قیام سوار و چنانچه  
اختیار نموده هر یک مقصد یک و در اخیر سوارسل فوج اگر زنی قیام سوار و چنانچه  
و الدم از پراکنات مثل از وی و دهانی و در وی و غیره چنانچه در قلعه کوه تاعربیه و در  
ری قلعه بود و چنانچه در آن قلعه برادر دم کلان جواب فرستاد که بسیار به بیعت نیستند و  
ه سوار قیام میشدند از این سوار پرگنه سوار و در دم قیام ماند و من همراه والد و قلعه کوه تاعربیه  
سوار و سال و فقط چون که دید به شجاعت و همت و الدم از این سوار بود و در کرنیل کلکرمضلم  
و من خنی گشته شکست در میدان خود بود و اینگونه مذکور که کلکرمضلم و قلعه کوه تاعربیه

شکست خورده مذکور و مراجعت کردند و وقت صبح فوج محفوظه از گشت زار مذکور بیرون آمد  
با توپ هر سید فقط و تفکیک حریف یک صاحب در شب خون فوج حسوت را و هوکر زده و در  
چوبه و ششون کرده مکان آنکه همان زبان چهار پهلوان و قریب چهار هزار سوار چنان بکند و صاحب  
تفرقات پستی از آنکه با هر علیان صاحب حسین کرده و در ستاده و و کرگل طبعه صرا را افشکان که فوج  
خبر آور نموده و خود حریف یک صاحب و در صبح فوج همراهی در مکان یک ده مورچه تیار گردانند و حفظ  
جنگ نمودن فوج انگریزی با نادر علیان سلطان املانی تا یک نیم ماه بعد از آن با علیان  
قلعه مذکور را گدشته رفتن و رسیدن قلعه کوهه چنانچه کرگل طبعه صاحب چهار  
پهلوان و ستاده و حریف یک صاحب و یک پهلوان همراهی خود یکین پنج پهلوان و ضرب قریبی بود  
و تمام استبا قلعه شانی و از چهار هزار سوار زیاده همراه گرفته و با نادر علیان که در قلعه املانی استقامت  
میدادند رسیدند و در صورت نادر علیان قریب هشت صد سواران ملازم خود همراه و اگر علیان  
پسر خود کرده بکوهه و ستاده و جمعیت سیاده و قریب یک هزار ضابطه قلعه خود نموده و مقابلش آمده  
و کلبه صاحب جنگ سخت قلعه گسی نموده و لیکن کسی در پیشین و تا آخرش و قلعه شتاب خورد  
بزه و با عرصه یک نیم ماه جنگ میان نادر بعد از آن با نادر علیان صاحب وقت سخت قلعه املانی را  
با ساخته خود و منته جمعیت و صد زیاده و سوار یکصد و هفت نام بکوهه رسیدند و دیگر هم ابران  
با وقت بیرون شدن قلعه و آواره گشته بخانه های خود و بالا بالا رفتند و الدم چون بدید که گمان  
نشان از دست رفت قلعه ترک پوره که خوب تیار خسته بود و همه سربازان نام قلعه در  
چوبه نادر علیان و ده چنانچه خان محمود قلعه سطور زده و دست خود را بر نهاده و

و غیره براس خورده و بفارغندارین باعث همه مردان صفت پیشین فراری شده و فرستاده  
والدم و دیده شکست فاش گردید مردان و مقرر کرده و بخواه نمودی شجاعت که حق سبحانه تعالی از آن  
بخشیده بود از آنجا بر حاشیه پیش قدمی نموده و صد مردان جنگی که همراه بودند با یکدیگر  
رسیده تا می گشتند درین صحنه و انگریز بزرگ قدم سیده با راز و مذاکره علیحده و یکدیگر شکست فاش  
گردید و ملا گفت و دینجان را در زاده من هرگز و بفارغندار نخواهد و ضرر و گشته شود و در مضیقت  
مفره زندگی من هم نماند گشته خواهم گشت این گفته را سپید و آید و پیاده گشته همراه و آدم و دیگر  
علی و دختر زاده امیر علیحده و در پیوسته با و آن شک جلد شام الدم شدند و غرضی که تا آنجا که  
جنگ سخت از انداز و قیاس بیرون ماند که صد جان از لشکر انگریز بکار آمدند و نیز خود کربل گریه و صغار و  
شدیده ازین باعث باقی ماندگان از فوج انگریز بر رسید و بفارغندار و در خوف و اضطراب است  
نور و رفتند در گشت جوار پنهان شدند و نیز نگاه و نیز بار اگر داشته در گشت معلوم گشتند و در راه  
و از آن تا شامیان باره باره نموده و بفارغندار و نیز چه که تلاش ساخته هرگز سرخ آنها را ازین بعد  
یک نایب گشته معلوم گردید که در گشت از جوار اندالدم تجویز نموده که از چهار طرف آنها حمله  
آورده و قتل رسانند و گزاه علیحده و جنین صلاح نموده که بایان پس این صیقلیم و صاحبان  
مالک ملک صفا فوج و حاکم انداز حاکمان مالک الملک استج بافتن امر حال آخرش صلح خواهد شد  
و بر وقت صلح صاحبان علیحده و این گفت که یک که در روایت دیگر که کنی بهادر و مبارک و داند  
از زمان سلطان که در از کجا داده شود و این است که حق جل علاه میدان از چنین جنگی فحشاء  
بناخته و با مانده را برآورد و بیاید خست و اگر از عمل در خور و بیرون کرده و هدیه اندازد و انگریز

بعد صد یک پاس ملین مع یک ضرب قوی ملازم والد م از عقب رسید نا هر علی خان  
 با هم صلاح خستین صلاح مفور کشته کار زیاد و ملین و متعالبه خک باید نمود والد م  
 دیر و فوج انگریزی فتنه تجویر مکان لای چک وید و پس آمد و مردان نهانی و سبب صد پادشاه  
 قوم اغوان که رئیس الفضل بود و دیگر زبیدان که دواج و شیخ بلانی غیره قریب هفت صد مرد  
 پیاده فراهم بودند و ملین نیز قریب هفت صد سبانی بودند چنانچه یکی جمعیت پیاده و ناخبر  
 با قصد غریبانی بود همراه گرفته نزدیک فوج انگریزی فاصله سه چهار صد قدم بلای کشته  
 که چهار طرف آن همواره دیوار خاکی بطول قدم کسری کم بود و سبب پیاده از از ر و سوره طرف  
 فوج انگریزی نشاند ضربت کور و در میان همواره ایستاده که از پیش توپ همواره مذکور  
 بطور جهانی دست کرده و سبب توپ کور بر دیر دای فوج انگریزی نموده و خود والد م و صد  
 سواران جنگی کار دیده و نیک در ده قدیمی سپاه را گذاشته پیاده شده عقب صف جمعیت خود و  
 یکصد قدم آمده نشستند که بروقت کار امداد جمعیت خود نموده شود و برادر م کلان دست خان بهادر  
 بطرف چپ معده و صد سواران نا هر علی خان و انگریز علیان جو مع هفت صد سواران دست  
 ایستاده شدند لیکن فوج انگریزی ازین امر باطل خبر نبرد که بعد تر صف حکم سرخون توپ داده و تو  
 سر شد گول غنچه میان تیر هانز نموده که صاحبان عالیخان ازین کسانجی بر هم شده و را  
 از نعل گبر حبیب با در دیگر فخران انگریزی و کسی زد و ضربت همراه گرفته حمله نمود و یک کس  
 و یک توپ به طرف سواران پست بست که نا هر علی خان صاحب بود و یک کسینی بطرف چپ برادر م کلان  
 و نا هم ساخته خود و مشت کسینی دست بر توپ فتنه چونکه اصل سواد قدم از توپ سواد و نا هم  
 از نعل گبر حبیب با در دیگر فخران انگریزی و کسی زد و ضربت همراه گرفته حمله نمود و یک کس



گرویده قریب کمون شده و بفتح آباد رسیده و پیش جرنیل ایک صاحب مع فوج جنگی قریب کمون و در  
ساخت الدم ضیافت جرنیل موصوف پیش آمد و در امور اتاباع میج فرونگذاشت جرنیل صاحب  
بجاده بر تمام فوج آباد رسیدن شب بخان دهبو لکتر موصوف مع فوج خود و رفقا رخصت و بیکان کنگ که  
عکس از ای جد و الی بهرت یور بود و جرنیل صاحب هم بیکان رسیده و بوجه ایثار کرده جنگ در میان  
گروید جنگ شدن از کرنل لکتر صاحب بیکان از وای فوج یافتن الدم و فوج لکتر  
و میدان این عرصه کرنل لکتر صاحب بهادر مع یک پلین در صد سواران کول طرف لوب شهر  
رفت و دشمنای او مقابل با نهر علیخان اگر علیخان با بیست صد سوار و نیزه و گلوله و کول با خطا کرده و  
شدند و یک سوار از نزد الدم فرستاد و چنانچه و الدم و در میان چهار صد سوار و چوب شمشیر  
ناهر علیخان چو شدند و یک پلین نیمت مع یک ضرب توپ عجب می انداختن و نزدیک قصه ای و لی کرنل صوف  
رسید و میخواست که تخته و الدم را قتل سازد و درین عصر قریب پنجاه نفر قوم رو به از تهاجم کرست و درین  
آمده بر کناره آبادی فوج جرنیل می درین سیر راه آمده نشستند چون الدم دید که پلین انگیزی  
قصدها بسیار و مع سواران همراهی و قریب فوج انگیزی و فاصله یک صد قدم بین رسیده و زور و  
جنگ گفتنگ بیان آمد و درین اثنا پلین انگیزی نزدیک و با فاصله ده و از ده قدم رسیده  
که فوج انگیزی از نو پلین دهبو لکتر و گویا یک یا دو مظهر گولی یعنی توپ هر دو که باز و  
شانزده تانکه از ضرب گولی باز می گشتند و درین فوج انگیزی اطلاع نبود که جمعیت سوار و  
قلین است و استند که صد سوار و مانع اند و در وقت و با فاصله یک صد قدم سواران رسیده و در از  
باعث سواران خود رسیده و انگشت نموده و پلین رسیده و علم استاده و در پاره و با هم نمودند

شده از صاحب ممدوح نقیض از دخت والدیم برای ضمانتی صاحب موصوف نفع  
 که از کوفه بفاصله هفتاد و کرده بود و در مقام نمود صاحب بنگر گنجان شهر قیام میداشت بهر وجه  
 مزاج حتماً منقوض حجتی می کرد و بر بابت اغوا سی که لعل مزاج حصار شکسته تا جایی که  
 از اینجا سوار شده چگونه داخل شدند و در اول خود قیاس ساخته که حال از رسل صاحبان موصوف شده البته  
 نفع انگیزی خود را بدیدند از برگزیده نفع چهل مردمان بهانه خود بر ساخته گنجانیده در کوفه طلب کردند  
 و از کوفه مع جمعیت موجوده سوار شده به برگزیده از اول رسیده شتاق ای تحصیل در ارباب آورده  
 بهانه خود قائم ساخته متمسکی امر او سنگه را تحصیل در از طرف خود مقرر نمود و در ضربت بایم از  
 تحصیل در سابق گرفته و پس چگونه رسیدند مردمان سر نباده و برگزیده گنجانیده خود  
 ساخته متمسکی کرم خان تحصیل در مقرر نموده درین اثنا حسرت او و موکرات صاحبان بالیشان  
 فساد بر آورده و محضت اگر سید دوزخستان و سایر علما چویم از صاحبان عالیشان انحراف از زنده و از  
 مذکور و از دست نموده هزاران آدمی که در گذشته فساد و ماکد و کشته در گنجانید تا خارج بایم و دست نمود  
 صلح شدن میان بنابر علیخان و الدیم و محمد بنایم و سایرین بنابر و دست نمود

الصلح و درین عرصه پیام معرفت خود بری بهادر خان خورجیه و از و مراد خان  
 و الدیم و در کوفه فرستاد چونکه والدیم را بهر وجه غلبه و از بنابر علیخان و از بنابر علیخان  
 انحراف نمود و بهر وجه خود بری کرد و مراد خان بنابر علیخان بر گشته تیم پوز و وضع نسبی و دود و بنابر علیخان  
 داده و وضعی برگزیده که کوفه می دود و کوفه بطرف الدیم مقرر شده و بنابر علیخان و بنابر علیخان  
 داده و بنابر علیخان و الدیم و بنابر علیخان و الدیم و بنابر علیخان و الدیم و بنابر علیخان و الدیم

نموده همه را قتل رسانید و نگار را از آنجمله ده و پادشاه و فرزند خان سلامت شدند باقی همه کشته شدند  
عازیان اسلام گشتند و میرزا و سرداران عدوانین جدا کرده بیکان شکار پور و ایلان مندر گان  
این خبر و چنانچه رسید آن زمان همه پادشاه و اشراف مردان پس ماندگان و قبایل سرد و شرار  
مذکور مکان گذشته فراری شدند وقت صبح که این خبر رسید برادر مملوکان بسیار از آن فرار و  
کشته می بودند و بسیار نمودند از فضل قیام حقیقی اینستم عظیم که در قیاس هم نبود و بظهور رسید  
و رحمت اللهم بر بگین دشمنان بدخواهان کمال گردید و خیال انبیا و مفسدان بد رفت و از غیایات  
سرحق و انهم از شدت دشمنان محفوظ ماندند و بعد آن گوار گردید و موقوف شده نگذاشتند  
عالمیشان قیام گشته و رسول صاحب کلمه شری کول سیده قیام است و حاجی همه پیکان  
تخصیلات آن فرستاده نظام خود نموده و از والد و رسول صاحب ملاقات کرده و درین اثنا  
گواران کشته اندیشان برگشته نوح چهل هزار نفر اقامت داده و قلع بر گشته و موقوفه که تخصیلات از طرف حصار  
کلمه موقوف بود آمده و محاصره نموده تمامی آن استبا و دشمنان و ضربت چنانچه عاریده و قلع را مسما  
نموده آنچه که بلبه کرمی بی بخور بود و هر یک اگر گرفته بجا نماند و برود ازین عیش و سرور جدا گردیدند و بصره  
ساجری و بیست و یک هزار و بیست و یک نفر از اهل کرم کرده و چنانچه والد و محبت بکسر از سوار و  
ساده از کرمه سوار شده شب نشین گشته و قلع را در حصار و ملا خطه ساخته که قلع و مکان کرمی  
و غیره سوار است بدست گرفته و قلع را در حصار کرده و قلع را در حصار و ملا خطه ساخته که قلع و مکان کرمی  
با کل تحصیل آن برگشته و چنانچه ساجری شش از ستماری کرمی که بستم پور و شکار پور و در  
و غیره و بخانه کلمه شری داخل کرده و اقامتی در حصار مانده و مگر که پس از نامی و اوان کلمه شری و بخانه

حرف ساخته ازین باعث حمله پیش زلف مکر مطلوب خان که غلام و الدم بود و بس  
از طرف مورچه پیش میزد و قریب دو دوازده آدم عمر اگر قریب بر کار و روز و از سر راه  
امضاخته آتش داد و کوا را می دروازه مذکور سوخته خراب و برانموده و درین بدیدل آف  
غوغای و حمله پیش زلف مکر جنگ گرفت ازین باعث معضدان کور هر سید و قریب  
یا چهار صد مردمان میزند که سواران را آوردند و آن خود و مذکور که باز از نزد بیرون که دو سید  
پناه داده بیرون کردند و فرار شدند از سنگ و کشور که از سرای و کشته شدند  
آنند سنگ که از پای شکست و سواران را یکی میزد و هر اس خورده از سرای مکر و در بغل نهاده  
قتی که از سرای بیرون شدند مردم مورچه را اطلاع نگردیده مکر از سواران ایشان کشور سنگ  
برادر زاده آنند سنگ که بر پیش قمری سوار بود و آن زمان می نمودند که کشور سنگ از  
بزی فاد و سبب بطنی دیده رفت که بخت سپاهی افتاد فی الفور مطلوب خان سبب مذکور را گشته  
و آنند سنگ و غیره بر و کرده رسیدند و از زمان آنرا سالی بخت ایشان یک و از بدوق سر کرد  
مطلوب خان او از بدوق سبب و ایند و دیگر سواران هم عقب می رفتند و بر درم کلان  
بها و در آن روز مکان نمی بود و در قلعه مکر و سید و تو چای این خبر یافته و خیال می نمود  
ساخت مطا و خان سواران نزدیک خانه مقابله کرد ازین سواران و او را یک بدوق بر آنجا  
سر کرده از قضا الهی همان گشت و آن کشور سنگ رسیده فدا گردانید و در قریب یکصد سواران فراموش  
ایشان را محله ساخته و بهایر صد خانچه قریب یکصد بیجا و درم طرف مقابله از خبر که می نمودند  
باز از قالیب عصر می کردند و خود آنند سنگ بر قالیب سفر کردند و سواران می نمودند و در جل

محبت کثیر اندازد و در جوی خود دهریان قریب کمر سپاری بر طلبه خان که در میان او  
قام ساخته و جوی مذکور مضبوط متصل سراسر می داین همه احوال نوشته گشته و بر شاه و وزیر و بزرگان  
دست خان سوار در امکان کی بود و برای مداوای ایشان از خشت و گچ و گرانیت کی بود از کار پور و قریب  
کرد و نیز از کوه بیاصله نیم کرد و دیگر مردان را بجا آورد و هم نموده هر روز به پیشکار پور و قریب

مجاور ساختن ملازمان الدم اندر سنگ و کشتور سنگ و غیره را در سراسر محبت

سنگار پور جابجایی محبت شد و صد باره یکصد سواره سوار و زور و الفکار خان هم شده  
مورد رسد مذکور بسیار دیده جنگ و شکست و زینت در ضمن سستی و ابراجیت و غیره  
را چونان قریب چهار هزار سوار و پادشاه هم نموده بر وضع کرده که از سنگار پور فاصله و کرده  
و در مذکور در جوی خود دهریان کار پور بود و گدایی هم در وضع موجود را آمد و فساد آن کور  
رسید و در خشت و حش خان ساله دار و غیره و یکصد کار ملازم و الدم و در زور و الفکار خان

و غیره موضع که به زور و الفکار خان و ابراجیت و غیره سراسر و بیجا هم فرستاده که با برای  
حفاظت خود در اینجا آمده ایم حالا بجا نه خود خواهم رفت غرضیکه بفضل دیون جنگ و شال اینجا  
فرارنده بکان کین و فتنه و دیگر در سواران کور بر موضع جان و گنجه تاخت آورده و قریب  
موسی کادیش داده و غیره که در آورده و در پیرانه و طرف و یک سواره ما رسانیدند

بعد از حد زور و الفکار خان که ساختند و زبان بر دیوار مذکور بسیار دیده و بکار آن داده  
بر آمدن ساختن و با عصب و بهر طره قایم ماند و از هر دو طرف مردمان کجی کردند و نیز زخمی شدند  
لیکن هیچ نمیداد که او هم در ملازمان الدم بود و سبب حدوث که از زور و الفکار خان داشت و از



و نزد یک موصوفی حجی قریب بیست بلاست و با قصد سواران بودن چنانچه جبریل یک  
برگه مذکور را بوالدم داد و والدم بر قلعه پها سیمو جمعیت خود رفته محاصره و جنگ نموده  
سازش نموده تابع دار صاحبان الیثان نمود رفته اندا بر گنه پها سیمو بدستور ساقی جز  
صاحب یکم شمر و کشید خط برای اگدشت برگنه مذکور اسمی الهم نوشته فرستاد  
چنانچه والدیده بموجب یکم جبریل صاحب دمان خود را از قلعه پها سیمو بید گرفت بدست  
ملازمان یکم شمر و کنایه ازین باعث از یکم شمر و والدم نقیض کال میان آمده و با پهلوان  
از قلعه پها سیمو درستی نموده گرفت و برگنه شکار پور که در تحت والدم بود در آن گنه  
تبار اند سنگ و برادر زاده اسمی کشور سنگه پس حایز که بود و از ابا و اجداد و شیعیان و  
و مردانه بودند تا پهلوان اند سنگه و کشور سنگه مذکورین اور علی بنده که ایشان مکان پور  
راجا گنه و به بدل جمعی نام بگیرند و داد و دینان را بر مکان شکار پورین قلع و دار یکم شمر و  
ممن بخوانم داد و فساد اند سنگه و کشور سنگه بر قلعه شکار پور اند سنگه و کشور  
سلح و تجویر گرفتن مکان شکار پور بدین وجه نمودند که خود و پهلوان شکار پور رفت و رفتند  
با کردار جمعیت بیسج و غیره قوم راجوتان بده گو جبر زار مردمان بسیاری که در برگنه  
بودند از آنجا خود و پهلوان یکم صلاح یک جهمی نموده و تیر از دیگر زبان انضام  
زده گرفتند و قریب که از آدم قدیم و جدید نوگوشند و قوم کو جبران قریب

بن عرصه هفت هشت روز جایگذاشت چهار گزنی شبانی ماند و حلقه فلجمی گدازست  
تا یک پاس در برآمد قلعه مذکور را گرفت و هزاران سپاهی قلعه قتل رسیدند چنانچه منجم مک  
مزدان شمرده و والدیم قریب آدم سپاهیان تازه زنده اندن بگویند رسیدند و سپاهیان  
قتل در آمدند آخرین جریل یک صاحب کدو لاک پاک گویند و بر مقام کولم الدیم از  
جریل یک صاحب کدو قات ساخته و بری آمد و خود طلب سواران نمود و چنانچه یکصد و اعمد  
اطلب شدت جریل یک صاحب فرستاد و جریل صاحب خوب بسیار راضی شد و والدیم از  
شده بخوشی تمام بگویند و دخل گردید و در آن بام سبب عمل گردید و سواران پاک شده مستی  
ناهر علیخان کنعموی الدیم بود والدیم سید چند قتیض کمال میشدند خلاصه قتیض نوشته شد  
که روشن علیخان سید والدیم و ناهر علیخان سید و در حقیقی بودند قتی والدیم بر کاد و وقت بود و در  
بود روشن علیخان صاحب یک جنگ در شهادت رسیدند و ناهر علیخان صاحبان کشته شدند گینه نیم دور  
و اتروکی دیبا و غم و در قیض ناهر علیخان بودند چونکه والدیم بحد و وقت رسیدند ناهر علیخان صاحب  
گمونه و غیره چند چنان برای خراجات داد و آن زمان الدیم بگویند و قلعه تیار خست و قیام نمود و بعد از  
پیران حساب از طرف محاربه دولتی سینه سپار کاک شده و کول رسیدند ناهر علیخان  
و از نهر و صاحب نامواقعت گشته فرج گنبد و سواران پر و نصیب بر قلعه بند و اول مکان دماس  
ناهر علیخان بود و فرستاده اما یک ماه جنگ تا بلوغه گذشت و آخرین ناهر علیخان قلعه مذکور را گذارند و در مکان  
آملانی که عمل دار می توان گنبد و قیام کردند و بعضی سواران سپاه بر سر آمدند که حق الدیم بود والدیم  
ازین باعث ناهر علیخان بخوابند هر طوری که بود و ازین سینه و از مذکور و غیره خارج حلقه مکان



و مکان کوه در میان گنگ جمن چنانچه دریای گنگ بفاصله ده کوه و دریای جمن  
بفاصله است پنج کوه و سنگر کوهل بفاصله دوازده کوه بود حال ملک حرامی  
ساختن جرنیل بیرون از آقایی و دو بون و بست انگریران ملک

و دهی در آن میان جرنیل بیرون صاحب طرف محاربه دولت او بستند به صبح طار  
قرب چهار پنج کوه و یازده هزار سوار مالک ملک و دو کوهل استقامت میکرد چنانچه  
جرنیل منور از آقایی و ملک حرامی نموده از انگریران سازش می نمود و توپخانه جنگی غیره طرف  
دهی فرستاده و خود مع فوج سواران برده و کوهل منده و ازین سازش ملک حرامی کسی اطلاع نمود  
و قلمه علی گنده که از کوهل بفاصله یک نیم کوه است کنش بر و نصایب را قلمه مذکور فرستاده و در آن  
قلمه در پنج شش هزار سپاه جنگی و توپخانه بسیار سامان باروت و گوله و غله و غیره است و بنا خور  
و نوس چهار ده کوه و پیه لقه موجود بود و قلمه مذکور از آنانی و خندقش از هر چهار طرف  
بنا شده و در آنجا فوج جرنیل ملک حرام یک سپاه ظاهر نمود و او را قلمه و فرستاده  
چنانچه در راه کانات است مذکور که یک جرنیل ملک صاحب در که افسر خان سپه سالار فوج انگریر  
بود وقت طلوع آفتاب فوج جنگی بر کوهل طرف قلمه علی گنده رسیدن زمان سرواص  
ملک حرام فوج سواران مقابل سوار فوج ملک سواران همراه کسان فلوری حبیب پیشتر بر می  
فرستاده و خود و همه و صد و صد سواران جنگی روی از بخار و طرف هزار و اند شده و فوج  
و دیگر فوج سواران این را گاهی استند و می که خزان جرنیل ملک حرام فوج سواران سواران  
همه حرامی و در آنجا فوج جرنیل ملک صاحب در و فوج انگریر بر می موضع بنموده و فوج

مرد شجاع و تیز صاحب اراده گردید مکان چتاری بقضه خود کرد و نهاد و در آنجا  
 پسرش را گردن علیخان میرز بزرگوار انتخاب بست و با بود که نهاد و روشن علیخان در آنجا  
 بدو رسید و ازین میان فی عالم جاودانی حلیت نمود و ازین میان پسرش را گردن علیخان اراده  
 حقیقی نهاد و روشن علیخان حوم که در شجاعت بی مثل بود مالک شد و سراج برآورد و از  
 دست نموده چونکه والد هم نهاد و در میان عمر ملوغت رسید نهاد و ازین میان علیخان چهار  
 و غیره داده علیخان از خود کرده و در عهد خدایا الدم مکان چهارم علیخان نهاد  
 علیخان برادرزاده حقیقی خود حواله کرده و او خود از مکان چهارم علیخان نهاد و  
 رسیده قلعه تبارک را ند و حاجی و با شش مقرر نمود و بیست و یکم حاکم شد و الدم را بهر  
 موصوفت خود و خصیوه در شجاعت و استقامت و در پند و اندرز و نام تمام از بار گرفته و در  
 خدمت الدم خود مثل خدیوادی فی علم بود چونکه فضل حق جل و علا از شان بود و در  
 خرقی نگار بار از آن ظهور رسید چنانچه قدری آن نوشته میشود از آن منوچهر خواهد بود و  
 حال الواب ندی خان بهادر از سمبک<sup>۱۸</sup> اینست که والدین چاکر سیدی نواب  
 و در میان بهادر رئیس مکان خاص کوه پرگندیم بود و منصب چهارم واقع و در آنجا  
 مشتهاد و چهار دیه و تعلیق بر وی موقوف قریات در سمبک<sup>۱۹</sup> الکبرار و دست صد و  
 در قصه نواب معراج بود و درین سیه برادر حقیقی کی برادر کلان ستمی نواب نشت خان بهادر  
 در سمت مرقوم بهر چهارده سال و در شجاعت و شجاعت بی مثل و در این ستمی نواب  
 بهر و از ده سال ملوغت رسیده بود و سوم زور و در شهر علیخان بهر سال کی شجاعت

کوچ نموده بطرف خلی روانه شدند کنور پرتاب سنگه در اشنا در راه از راجه پری راج حصرت  
شده بکمان بهاسور سیده قیام ورزید و راجه پری راج بدلی رفت بعد از کنور پرتاب سنگه را در  
رفتن بوطین خود متوقف نموده در کمان بهاسور بود با شش مقرر خشت و برور شمشیر را را ده آن ضلع مقبضه  
خود کرده ریاست کلان پیدا نموده راجه چهار راجه شد بعد از آن منتهی راجه عاود و وحی پسر کلان  
راجه پرتاب سنگه راجه و مالک ملک شد پس از آن راجه من راجه بجای پدر خود مالک گشت  
و در مکان چون دیر که از چها سو فاصله شش کرده است جای حکومت راج مقرر نموده به  
از آن پس راجه محاک یوحی پسر کلان مالک گشت من بعد راجه با لن دوحی پسر محاک دوحی  
از آن راجه سنار چند پسر با لن دوحی از آن بعد راجه چهار خان پسر راجه سنار چند از آن  
راجه لعل خان پسر راجه چهار خان من بعد راجه سالبا من پسر راجه لعل خان از آن پس راجه عجماد  
پسر راجه سالبا من راجه عاقل خان گشت از فضل حق سبحانه تعالی راجه عجماد و ساری را  
با و شاه کبر در چه اسلام رسانید شکر صد که ملک از بخاری العالمین که مایان از طلعت  
کفر بیرون شدیم و بنور ایمان آیدیم بعد راجه رستم خان پسر راجه عجماد و ساری مالک شد  
من بعد از راجه رستم خان پسر راجه رستم خان بجای نشست دوران ایام در و شاهیت  
شاه جهان آباد و ملی تحلل کمال افتاد و سوسای زین راجه رستم خان فرعیاش و کمال بون و بونی  
ازین باعث همه ملک است و چند سنایی از مقبضه بدر رفت صرف راجه بنام ناند و ناند از  
پسر خان خود پسر خود راجه رستم خان مرد بجا و با حوصله بود قدر زیاد رستم خان گرفت از آن پس  
رستم خان پسر خود پسر خان هم نامی با دولت و زکات من بعد از آن رستم خان پسر راجه رستم خان

۴  
همچو آگاهی نداریم در آن میان ایچوتی به بند می‌خسته تمام گفت ای کنور خبی هم ایچوتی  
که بداد و خواه نرسند کرد این چه خبری است پس بد صلاح شمشیر و غیره از خود دو کرد و نام ایچوتی  
موقوف به ساریه غرضی از سنگی سخت را چوت نکور چار از چار کنور موصوف بداد و مظلوم  
کمر بستن افتاد و آنجا موقوف هم را خود سوار شده به موضع کثرت رسیدند و از طرف چنگ سخت  
رسید آخرش همه مردان و مذکور از که و قتل رسانیدند یک آدم هم زنده نگذاشت و درین  
شهر به هم می‌گور که در قیدینه با او بسبب ناخاک قتل آمد و هم می‌گور را رده سستی شدند  
همین فرام نموده آتش داده خود را می‌سخت در شامی موصوف خود و عاخر برین چنگ  
که حق سبحانه تعالی کنور می‌مالک آنجا سازد و پشت پاشد این ملک باشد ایچوتی و قضا  
گشته ناکسته شد و کنور موصوف قوم می‌را قتل رسانید و پاشد به بیره با بقیام پچامو سید  
و قریب یک هزار آدم از طرف کنور موصوف خبی و کشته گشته اند چند روز در میان پچامو  
داشتند راجه دور وکیل خود معه سالان جنایات نزد کنور موصوف نرسد و پچامو سید  
خاست کنور پچامو سید اقبال نموده در سبیل عسکریه پچامو سید پچامو سید پچامو سید  
بسیار مال و بسیار اسبان و غیره هم پچامو سید پچامو سید پچامو سید پچامو سید  
کنور موصوف از بعد آن کنور موصوف دختر راجه کول و آنکه راجه خود را و قضا پچامو سید  
هم فوج روانه شده همراه راجه پچامو سید پچامو سید پچامو سید پچامو سید  
پچامو سید آخرش راجه پچامو سید و آنکه راجه خود را و قضا پچامو سید  
پچامو سید راجه کردید آخر الامر بعد فتح هندوری راجه پچامو سید پچامو سید پچامو سید

نصر من الله وفتح من ربك

مازمن بنام ناهمی و دولت گرامی پاری غرسمه که در آوازان فیض علامه کتاب

الذی

که ریخته خامه نواب اشرف خان خلف نواب ذبیحان خان کرمی

مصطفیٰ فتح علی خان کرمی  
الذی فی کل حال با کمال عناية طبع

